











# صُورَةُ كِتَابِ اَهْلِ اِسْلَام

میسزاد ایل دردی اصغیا

۱۳۱۸

۱۰

مصنف را از خوانندگان این لطافت مزجات تو در این است که من اوله الی آخره و کمال وقت  
بر آن ملاحظه فرمایند تا عرض مصنف بجواب معلوم گردد لغات کثیره بنظر کسی برسد نویسد و مصنف در  
دارایی نهایت ممنون خواهد شد اگر در اطلاع بعضی کاتبان بسیار در مانی باشد برگردن کاتب خواهد بود فقط

مطهره (تو اس) سلام  
مکتوب نیست

و راس







چندین خط سخت که آخرین آنها جبر شمرده می‌شود و فائز مذکور القدر در روز ۲۷ شهر نور ۱۳۰۳ مطابق ۵ ربیع الآخر ۱۳۰۳ هجری شمسی از محکم معتقد دارالهماج علاقه هوم سکرٹری بمبئی مقنون قریلی در رسید۔

در فہمائش سب سے کہنے الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبدالحسین صاحب شریعت سے طلب ہوئی ہے۔ فقط اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است قلم خود را نگاہ میدارم و حوصلہ کار می برم ہر چند کہ از احمدی اندیشہ نداریم کہ ہر چه بقلم آید بہ گوسیم۔ ولی آننان اندیشہ دارم کہ گوہی بے انصاف و اہانتب حمل بر بی تہمتی بندہ نمایند۔

دیگر آن کہ بعضی از اصحابان ہم و کرم نیز عنایتی فرمودند و مدد و طبع کتاب مذکور بچھین در مدد طبع این کتاب۔ ہر کہ بخواب حساب کند کاین مبلغ را در این پشتر جنوں ہر کہ پزار با کس در یک شب بیک ہندی عنایت می فرمایند در سال اقل پنجہ لک بہ ہمان کونہ اعمال صرف میشود خدای من گواہ است کہ چگونه وصول کردہ ام۔ البتہ بعضی بحال معقولیت دادہ اند و بعضی دیگر بہ بحال نامعقولیت و در سردا وہ اند اگر چه بندہ نام سبح فرقا را بظلم می آم چند کتہ را در این مقام اشارہ می کنم برای عبرت: (۱) آنکہ ہنگامیکہ در میان مسلمانان دہ ہر سالے کو رہا نزدیکینہ رفاص و قواد و شیدا و امثال اینہا میرو دین است حالت کمال و اہل کمال۔ (۲) در این ریاست حالا ضوابط و قوانین می باشند و جرمان آہنا بدست کسانی است کہ بہ بی۔ اسے و ایم اسے می باشند پس چه باید باشد حالت آن ریاستہائے کہ این ضوابط و قوانین در انہا نیستند۔ (۳) آنکہ ہنگامیکہ مردم فرنگ چہل پنجہ مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و کلبہا از انرا بہ قیمت ہای گزاف میفر و نشند حالت یک رسالہ کہ پنجہ یا صد صفحہ است در میان مسلمانان این است چه در جمع آوری زر و چہ در طول ایام طبع آن۔ (۴) از بس در میان مسلمانان شیدا و قلاش پیدا شد اند بر انسان و آدم معقول ہم اعتمادی نیست و خشک و تر با ہم می سوزند۔ چنانچہ بندہ بے نہایت شرمندہ ہم کہ این مبلغ قلیل کلبہا آبروی مرا بر خاک ریزد و البتہ بسیاری ہم مراد



بنظری آید که نصار اعمو تا یک طرز و وضع در تک لباس پوشیده اند و حال آنکه در میان  
اهل اسلام اهل هر قریه بعد و نفوس آن قریه اقسام مختلفه لباس پوشیده اند ولی اهل  
قریه دیگری بجای مختلف استند از اینها - اگر کسی در عید صیام یا عید اضحی در مسجدی یا  
عید گاهه حاضر باشد و این ملاحظه را نماید بر او معلوم میشود که بنده چه عرض میکنم پس  
همین کثرت و عدت اختلاف و افتراق است در هر امری از امور نصار و اهل اسلام  
و هنوز این اختلاف و افتراق را شعبه و عدت زیاده میشود در خیالات و آراء عقاید و مثال  
اینها - مثال آن این است که اگر فرضاً شخصی بیمار شود نصار اعمو مانند نسبت میدهند آن بیماری  
را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بان بیماری - برخلاف اهل اسلام که آن بیماری را  
نسبت میدهند به صد ها سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصی در  
یورپ امر و زان نظر بدو از سحر و جادو و از سایه اجنه و شیاطین نمی میرد و بسیار میشود  
بر خلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفقات ملک هند انطب د اکثر مردم  
از نظر بدو جادو و بیمار میشوند و میمیرند و در هر قبرستان سه ربع مردگان از نظر بدو جادو  
مرده اند - هر حادثه را در جهان سبب و جهات محدودی ولی خاص و مربوط و طبیعی  
میباشد ولی اهل اسلام هزارها جهات و سبب غیر مربوط و غیر طبیعی بر سه هر حادثه قیاس  
کرده و میکنند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تا مانند نسبت میدهند  
به عامل شدن یکی از قمر و ارض و در میان دیگرے و بیشک باید چنین باشد و چنین است  
نکه در میان ما اهل اسلام صد ها سبب دیگر وارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه میگویند  
شمس یا قمر قرض دارے شوند یا از او با آنها را بلع میکند یا از گناهان خلق چنین میشود  
و ازین قبیل خرافات دیگر - اگر چه این حالات و خیالات در میان نصار اعمو تا بود و صد  
یا سده صد سال پیشتر بر همین موزال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه  
رسیده و در میان آنها انسان منتشگشته که ما همه ملاحظه میکنیم بچکس از اینگونه خیالات  
نمیکند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همه امور نقطه مقابل همین مذکور  
صفحه مقابل هم در نصار ملاحظه میشود و عرض بنده هم همین است و حیرت هم در این است

کہ تمام اہل مذہب کا ملاحظہ کنند و بحکال دقت - مثلاً ہنگامیکہ لباسہائے اہل اسلام  
 رنگہائے بسیار مختلف و وضع و قطع آہنا از ہزار سال پیشتر است و ہم وضع آہنا بدست ہم  
 قطع آہنا - لباس مردان یورپ غالباً یکسان است و لے لباس زنان بی ہنایت مختلف  
 اند و وضع و قطع آہنا ہم خوب و تشنگت با سلیقہ است - از آن طرف ملازمات نیست  
 و زندگی اہل اسلام انچہ ہزار سال پیشتر بودہ امر و زہم ہمان است - مثلاً کوزہ را معلوم  
 نیست کہ ابتدا کدہم قوم اختراع نمودہ و لے تا امر و زہم ہمان یک صورت و ترکیب و شکل  
 کوزہ میباشد کہ از ابتدا کے اختراع آن بودہ - اما خیالات آہنا اگرچہ کلبا بار از  
 خیالات ما بیشتر است صد ہزار ریم کاغذ را پر میکنند و ہر سال مع ذک غرض  
 مفہوم ہمہ یک است و اختلاف نے در آہنا نیست کہ موجب زیارت و نفاق باشد  
 و بنوومی از اعراض یکدیگر و مخاومی کلمات یکدیگر واقف شیوند و خلاصہ آئینہ  
 در میان اہل اسلام است ✽

درین تمہید ضرورت بیان بعضی مطالب و حکایات خارجہ کہ معلوم شود  
 غرض از تحریر این رسالہ چیست و نیز فرق میان حالات و وضع زندگی عموم اہل استباحہ صفا  
 مسلمانان با اہل یورپ یعنی نصاری تا بچہ اندازہ است و این فقرات کلی را بیچ سبب دیگر  
 نیست جز جہل و بی علمی - ہندوئی صاحب مال در ہمسائیگی بندہ بیمار بود و بی ہوشی  
 بیماری او سخت - تغیر آب و ہوا ہم نمود و باز در خانہ خود آمدہ در بستر خفت - بندہ  
 بہیچو چند استم کہ کدہم طبیب علاج او کرد و کدہم دو او غذا را با خود خورد - بندہ  
 ہم گفتند چون ہمسایہ است بنا بر حق ہمسائیگی تو نیز عیادتی از او کن - بندہ این امر را  
 بی ہنایت دیدم بلحاظ رسوم و توہمات آہنا مع ذک رفتیم و او را دیدم - اگرچہ بیغنا  
 نحیف بود سخن میگفت - از زنش سوال کردم از طبیب و دو او بجاوب گفت - طبیب  
 چہان آمدند و علاج دینار اگر دند بی سود و اکنون چنانکہ طبیب حقیقی بلا داد اور اشفا دید چاہ  
 نیست - بندہ ہر سم چہان دعائی کردم و روان شدم و ہنسوس خوردم کہ ابن پیراگان  
 اجل نارسیدہ خود را سیکشند بنادانی - پس شنیدم کہ زن ہرمان ماداش از ہنر

آنگه از خوراک بمیرد خوراک را از او قطع نموده و آن بیچاره گفته بوده است یک آم را  
 در کف من بی فشارید و از او مضائقه کرده بودند - پس عزرائیل معالج او شد و درین  
 وقت بحال افتادند که از چنگ عزرائیل نجات دهند او را مبلغی زریه گداها و برهنگان  
 گزین کلفت دادند و کسی هیچ فائده نکرد - حال سه روز است که خاکستر او بر باد  
 رفت و آن زن هربان و سلی نادان نینانینا میگوید و آوازی از نینانینا آید -  
 اگر ربع آنچه را که بفقرا دادند به نینانینا خورانیده بودند و یک طبیب جاوید شاید نینانینا  
 نمی مرد

همچنین بود حال یک مسلمان صاحب دو شتر که ربع سکندر آباد را خریده بود  
 و درین وقت دو گز در طول و یک گز عرض زمین را با چند گز چیلواری با حصه دادند و  
 باقی را دیگران مالک شدند - از این شخص هم بنده را حکایت طویلی است و سلی  
 این مختصر هم کافی است

دختر کی مسلمان که نه یاده سال عمر دارد چند روز است چنگ شیطان  
 گرفتار شده و سایه دیو یا پری بر او افتاده یعنی بر او عاشق شده و اکنون حرکات مجنونان  
 میکند و جمعی گرد او نشسته و دهل می نوازند شب و روز - زنی را شوهر او کلدی زد و آن  
 زن آبستن بود و زن دیگری نادان شکم او را مایید و با بچه در سحختی او را عارضی شد  
 و مردی را طلب کرد و ندید که علاج او کند بنده هم در اینجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آورند  
 و آن زن را بخورد او - سن گفتم سبحان الله و در آن روز را با بخور عود نیست  
 و بیماری را با نیکو نه معالجات چه ارتباط - آن زن نیز گفت که شبی از راهی میگذشت  
 صورت مجیبی را دیده و او هم اکنون بدست عزرائیل است - چند اکتر مسلمان  
 و غیر مسلمان باینده شنا میباشند که اگر نیم شب سواری برود حاضر میشوند بجهت دیدن این  
 بیابان و اگر خیر هم بشود و چند آن نیست - و سلی یہ باید کرد که این بیچاره ابلیهان  
 به تصاب و حجامه و ناز و اشغال چهار نیکو معالجات معتقد استند و به دکتر و سنا  
 و اکثر اعتقاد دارند - چندین فیاض واهی در حق دکتر میگفتند که از آن جمله است

که اکثر بچار را میکشد و زهر میخوردند که بمیرد - چون مردی زنی طفلی بچار شود مردمان  
بسیاری خصود صنا زانان پیوسته در مکان اوج جمع میباشند شش زمانی که سبزی آکات  
دینفر و شند و زمان کا ذرو امثال اینها و اینها همه ربطی از طبابت و واکسری دارند و  
هر یک را میبدهد و تجویز میسند اندیشد و اقوال مسموع است و بیرومی می شود و  
لیکن سخن افلاطون را که استماع نمی کند و بر آن التفات نمی نارد و اگر حکیم کاسه گوید  
این کار با چیست در جواب او میگویند تو اطلاع نداری در این ملک شیطان هست  
دیو و پری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالجملة این است شمه از حالات  
و خیالات و عقاید مردم این ملک که هند و مسلمان همه شریک اند بلکه بعضی را اینها  
از آنها اخذ کرده اند بعضی را آنها از اینها \*

چنانچه سابقاً عرض شد این رسوم و عادات و توهمات و خیالات بوج در همه جاها  
مک است و در میان هر قوم و ذاتی میباشد و چه اندک در ملک هند وجود و کثرت  
دارند و هیچ ملک دیگر نیست و کثرت ندارد و بسطه کثرت مردم و اجتماع و مختلط  
مختلف مذاهب و مشرب - در این ملک هزار مذهب میباشد و بموجب اعتقاد  
این مذاهب بهمن و سولوی و نصیر و درویش و مرشد و پیر و رمال و فال گیر میباشد  
و اعمال و افعال و اقوال اینها همه معتبر هستند و عقیده خلق را خواه مسلمان و خواه  
هند و بر اینها اعتماد و اعتقاد است و علاوه بر اینها کما و متماجد و حجام و کوزه گرد و سنگگر  
بچار و گا و د پاره و ز و امثال اینها طبابت میدانند - نجوم میدانند - فال میگنند  
فوقیه میدهند - اگر عصب و مار کسی را گزیده باشند دم و افسون دارند - و رفع  
و دفع بهر میکنند - ساید شالین را در زمینها بند - هزار باب و بتخانه در هر معبره  
میدانند و نیزه سنگ را سرخ و زر کرده اند بنام دیوس و در معابر عام نهادند  
یا نصب کرده اند بعضی خلقی و بعضی مصنوعی و کور را مردان نادان و زمان ناقص  
عقل بنا بر روزی یا شبی بر اینها عبود و ارور میکنند و بناچار بدست شیطان میروند  
و گرفتار میشوند - و چون بچار شدند در حالت بچاری باران خود بیان میکنند

فلان روز یا فلان شب از فلان مقام گذشته بودند و صورت همی بنظر آنها آمده بود و بیماری  
 آنها را هیچ سبب دیگری نبود و جز آن - زنی میگوید فلان مقام حجام است بسیار ما هر  
 دو کامل اورا می طلبید فال گرفته میگوید بدان سیئه است بر تو و یک مرغ سیاه و چند دانده  
 لیمو و چند دانه مرچی و یک نارگیل مقداری زرد چوبه و زعفران و انگشتر و انگشتر بسیار بسیار  
 مبلغ را بدو من بخانه خود رفته آنها را بکار میبرم و رفع اینداسه شیطان از تو میگویم و من بخانه  
 رفته آن مرغ را کباب میسازد و آن مبلغ را شراب میسازد و در میان آن خشی کرده و دیگر را از جسم  
 پیشنگان طلع میدهد که در فلان خانه زنی بیمار است و در قبضه شیطان گرفتار روز دیگر بینی  
 که همان شیطان واقعی را طلبیده اند براسه معالجه او نیز رنگ و رنگ و نیز رنگ و شنبه  
 و دیگر مبلغی گرفته میرود - غالباً همان زمان در سیانه راهنها مستند - الغرض نیم بار باری این  
 مبالغه را بدکتر نمی دهند که باندک و دانی رفع بیماری آنها را میکنند و ابداً اعتقاد می باد  
 و معالجه او ندارند - بیشک که در باطن را این فرق مختلفه گشته اند و جواب هیچکس را  
 نداده اند بلکه جواب آنها و همچنین عقیده همان ابلهان این است که در مقابل آن در بر تو  
 بیکار است " در تقدیر آنها بوده است که بجز در بی بعد از آن که بجز در دیگران را  
 گرفته اند و دشناها بدگیران داده اند که آنها جاه و کرده اند - چنانچه زن هندوی همسانه  
 من کرد - بیشک هیچ واکتری تا امروز کسی را نگشته و اگر بغفلت و دای دیگری به بیمار  
 داده است بوض و دای مخصوص مرض او باز خواست شده است از او منرا یافته  
 بر همه کس درین ملک و البته در ممالک دیگر هم معلوم است که در این دو سال  
 که بیماری طاعون در بمبئی و جاهاک و دیگر شیوع داشت چه فتنه انگیزی و خونریزی باشد -  
 چه قدر مسلمان هندو و غیره شور و غوغا نمودند - خدا لطیف در رؤف بود که آن بیماری  
 در حیدرآباد و قدم نگذاشت و الا قیامت برپا می شد - چند روز که پیش از وقت بندوبست  
 میخواستند کرد که بسا در این جا هم شایع شود بسیاری از سکندرا آباد فرار نمودند و آنچه  
 نوشتند همراه بردند و باقی اثاث البیت خود را رها کردند - و لے این نه از خوف طاعون  
 و مرگ بود بلکه از خوف واکتران و از بیم این بود که سوا سے آنچه حقیقت داشت که واکتر

در خانہ آید (آن ہم داکتر زن) و اگر کسی باین مرض گرفتار یا آثار این مرض در اوست  
 او را بشفا خانہ سپرد و علاج میکند ہزار ہا چیز دیگر موہومی و از روی چہل و نادانی بان  
 کار نسبت پیدا دند - از انجیلہ اینہا بود - داکتران مردم راز ہر سخوراندند - در خانہ یا  
 داخل شدہ پردہ نشینان راز پردہ بیرون سے آند و تمام اعضا سے آہنہارا ملاحظہ  
 میکنند و ہچنین بد نظری آتہا ینمایند - ماکہ باید بمیریم داکتر چہ میکند بگذار بمیریم -  
 ما بر اضنی ہستیم بیرون و لیکن اگر داکتر ہر مکان ما قدم گذار چینین و چنان میکنیم - بہاکی  
 و مرگ بدست خداست داکتر چہ علاج میکند - آہنہہ سعی و کوشش داکتران در ہمینی  
 چہ اثر بخشید - بعضی میگفتند انگریزان دشمن مسلمانان اند و بچمت آنکہ مسلمانان را  
 تمام کنند این حکمت را اندیشیدہ اند - بعضی دیگر چیز ہائے دیگرے گفتند - آخر مخلوق  
 جاہل و از چہاں بیخبر ہر چہ بر زبان شان آیدے گویند - پس ازان چنان شہرت یافت  
 کہ انگریزی در حیدرآباد زہر در حوضی ریختہ بودہ و او را بخوبی زدہ بودند بعضی گفتند  
 کہ دوسہ انگریز چینین کردند - بعضی کہ ثقبہ بودند گفتند کہ بیچارہ عیسوی مذہب نقطہ  
 شیشہ را در حوضی شستہ بودہ است کہ دیگر دو اوران کند چہند کس از چہاں بچکان  
 آنکہ زہر در آب الووہ سے ساختہ اورا بے نہایت زدہ بودند - بالجملہ چنان انتشار  
 یافت این مطلب کہ جمعی از بندرگان و امرائے حیدرآباد در مجلسی کہ بندہ نیز در آن  
 حاضر بودم ذکر آن را در میان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من  
 گفتم کہ این ہا سخنان ابلہانہ است چہا کہ اگر ما فرض کنیم کہ در حوضی بیخبر از من آب باشد  
 و دو تولہ یا چہار تولہ زہر در آن شامل سازند چہ مقدار از آن زہر میتواند شامل آب یک  
 جام یا کوڑہ باشد - بیشک از چینین مقدارے زہر بیخبر مرد یا طفل ہلاک نمی شود و چنان  
 آنکہ مکرر زیادہ از صد بار زہر سے کہ در جام آئیے باشد بان مقدار می کہ ذکر شد در دیگر  
 دو ہا شامل نمودہ اند و بہ بیمار ان دادہ اند - بندہ خود این مقدار زہر خوردہ ام  
 و نہ یک روز بلکہ دو ماہ - بزرگوار سے کہ حقہ عالی شانی زیر لب داشت و بدیگرے  
 نمیداد و زبان کشودہ فرمودہ آغا صاحب بعضی زہر با بیباشند کہ ہمین مقدار ہم



شخصی را یکشنبه - سده خاموش ماندم چرا که جای خاموشی بود - غرض تا دو سه هفته  
 شهید آباد و شاید تمام ریاست از اینگونه گفتگو با پر بود و بعد بتکلف روایات مفتی  
 شهر یا نوابی عالی سق دار بخدمت اعلی حضرت - مروض و شسته بوده است که خلق را اینگونه  
 بند و بست با ناپسند است و عنقریب فتنه عظیمی خواهد شد آنگاه فرمانی رفت که آن  
 بند و بست را سوتوت سازند - بلی شکر خدا را باید بجا آورد که آن بیماری درجید را با  
 قدم نگذاشت - ثانی آنکه اگر خدا نخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم  
 نیست که اعلی حضرت منع می فرمود بند و بست آنرا چرا که از عقل و حکمت و تدبیر بدین  
 بعید است که بحال خود بگذارند مرضی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی محله  
 را فرا بگیرد - ثالثش شکی نیست که اگر عوام الناس و جهال مخالفت کنند و حکومت  
 از بند و بست عاجز ماند رعایا را در چنگال طاعون رها کند و خود را از درد سرور  
 دارد - و بی پر صورت اگر این آموزنی نفس الامر مخالف را عوام باشد مخالف انتظام ملک و تدبیر  
 بدین و فرض منصبی هیچ پادشاه و حکومتی نیست - البته جهال را که از بند و بست  
 نیک و حقیقی بے اطلاع اند نمیدانند چگونه بند و بست میتوان کرد اگر بیج و صحیح  
 نیز واقع شود جهالت خودشان سبب آن است ❀

اینچنانچه بیا بیان رفت در مشت از ضرور و قطره از عیان بود نسبت و اشت  
 بعوام کالا انجام - و بی باید دانست که در این سلسله بسیار هم شامل اند که بحتل  
 بعضی صاحبان که در مال بسیار شدند بعضی تجار عالی شان اند و برخی امر او بزرگان  
 و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنائی و اول سلطنتها بے اسلام  
 بیایند و بی بجلی از لباس عقل و دانش جاری اند و العت را از بی فرق نیارند  
 و سر از بی نشناهند - و ابد اکثرت و دولت و ولایت نمی کند بر کثرت فهم و بی وجود  
 من الوجوه جمع مال و مال نیست بر آنکه صاحب آن مال دانشمند و از جهان با خبر است  
 و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بیس - البته کثرت مال و جمع آوردن  
 در میان اقوام تربیت یافته جهان از کثرت علم و نتیجه علم است - و بی برخلاف در میان

اقوام کبریت نیا یافته که از انجمله ما مسلمانانیم کثرت دولت اجداد بعلوم یا کثرت علم بسته  
 نیست - آنچه حکام و بزرگان ما میباشند غالباً دولت و کثرت آنها از ظلم و جور و غفلت  
 خدایست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غالباً از جمع کردن و نخوردن و امساک است  
 مثلاً پسرکی همین که ابد الف با هم خوانده یک درجن قوطی کبریت رو به سلاخی میخورد  
 به ده پسه و چون جیبش این یا لاکمی قه شیار می را دارد که آنها را کم و زیاد کند بانه ده  
 قوطی میکند و اگر دو کوبه و بازار گشته تا شام میفروشد - شاید از آن یک پسه را میخورد  
 و چهار پسه را برماند خود خرید میکند - و روز دیگر سرایه ایست پسه میشود و بر آن  
 مثالی یک ماه دو سه رو پسه جمع کرده بقره زیر بغل میگذارد و با چند رو مال و چند توپ  
 و چند جرات و امثال اینها و در کوچه ها میگرد و میفروشد - چندی بعد مال را بشماره او  
 زیاده شده یک گاوم میخورد و صندوقی را مع بعضی از اینگونه اجناس و بعضی با چها  
 و غیره بران نهاده پاسه پیاده و برهنه به بیگانه ای انگیزان میرود - در بین دو  
 سه سال دکانی باز میکند و میشود مردی سوداگر و سه هنوز همان حالات اول  
 و همان خوراکی و پوشاک نختین - با جمله هنگامیکه صاحب لکها رو پسه هم میشود هنوز  
 صورت ظاهرش از حالی بهتر نیست و خوراکی و پوشاکش نیز - اگر چه در میان بعضی  
 از عوام الناس هم کفوان خودش صاحب اختیار و مرد عالی شانست و سه در نزد  
 بزرگان و خرد میدان قابل آن است که در طویلت جایش دهند و توبه جوی بگردنش  
 انگیند مانند همان شخصی که چند روز پیشتر وفات یافت - پناک نے آتم بر صاحبان  
 دانش و طبقه اعالی و خاص توتم +

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر فابا علماء اهل  
 شرع و مذہب بودند نیز بعضی از حکما و ادا با و مطلقاً کسانی که عربی خوانده بودند  
 و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بودند بخاری یا پسر و عربی  
 و بخاری با هم - در زمانه که نصارا بممالک استیلا یافتند و غلبت ممالک شرقی  
 و اینر مجبور ساختند که اسما آنها را بسا بوزند و علوم آنها را انجذ کنند یک فرقه دیگر

نیز برخواستند از اہل دانش و تہذیب \*  
 علامت مذہب اسلام غالباً عموم خلق را تخریب و تزییب نمودند و ہنوز

یہاں نہ بنا زور و نہ دادن زکوٰۃ و ہمان واقعات و خیرات و مبتعات و امثال  
 انہا سے ابن ہمدانی ستمتہ و مزوج و مخلوط بہ تعصب و مفلوحت یا دیگر مذاہب و تہذیب  
 بر و افتراق و سلسلہ ہمارے فضل و حکما سے قامت خود نشان چیرا کہ آہنہا کا قہر، نڈ و انہما  
 نہ تہذیب - از تمام کتب ہمارے و احادیث و اخبار و بیانات ہذا و انہما  
 او بسیار و حکما چیزے کہ گرفتہ بودند و نسکسا انہما بود و غرض از آفرینش جہان  
 و اشرف مخلوقات بود و عبادت بود و عبادت نیز منحصر جہان اعمال سابق الذکر بود  
 و بس - اگر بنا چارہ ذکر سے از کسب کمال ہم نمودند چیرا کہ انسان مدنی الطبع و محبوب  
 است و کسب ہمیشہ و تحصیل قوتے برای خود و جمعی دیگر این ہم منحصر بود و دیگر  
 و تجارتے، لیکن البتہ جنگ با کفار و فتح ممالک آہنہا و غارت مال آہنہا ہم بکار علیہ  
 عبادت بود بلکہ اعظم عبادت بود کہ در ان ہم فال بود و ہم تماشای غیر ہم برین خزانہ  
 حقیقی از دشمنان خدا بود و ہم بدست آوردن مال آہنہا - ہیچ وجہ من الوجہ از  
 سائر اہل تہذیب چیزے ہم نہ بنا موختند - دیگر علماء و اسلام سوائے اہل شریع  
 اگرچہ وجود آہنہا کا عدم بود و از علوم آہنہا نہ خود فائدہ بر میگرفتند و نہ سائر خلق آہنہا  
 البتہ چیزے از اخلاق میگفتند و نہ نوشتند

- اول - باید داشت کہ تہذیب اخلاق را بالا اجتماع بر سہ قسم منقسم میتوان  
 کرد -  
 ( ۱ ) عبادت بود -  
 ( ۲ ) پاک و پاکیزہ ساختن ذمائم صفات و خصائل بودند و مبتدال ساختن آہنہا  
 بجماد و حمائد -  
 ( ۳ ) آن امورے بودند کہ نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و  
 کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بندوبست مدینہ و امثال انہما -  
 بالکلہ انہما ( سوائے عبادت کہ بموجب فوق اہل شریع ہی آموختند )

مجموعہ الفاظی بودند یعنی - بسیار تو آخرت علوم اینها تحصیل و پیرایہ اینها اند  
 و جب ترقی خلق اللہ نشدند و معنی شد چنانچه باید و شاید - این بزرگان <sup>بزرگان</sup> <sup>بزرگان</sup>  
 این علوم و آموزندگان این علوم و پیردان این علوم ہمہ بیکار محض بودند این  
 علوم ہمہ چیز ہائے بودند سوہوم و بے تجربہ و بیکار و بیفائدہ و آموختن و عن براتہا  
 پوچ و پاد رہا بودند - اگرچہ ہمہ اہل اسلام را عقیدہ این است و ہمیشہ عقیدہ این  
 بودہ کہ چند ان کہ علم و ہنر و کمال در میان این ملت بودہ و شیوع داشتہ و میان  
 ہیچ قومے نبودہ و نخواہد بود - وے این خیالی بیان است در اسلام و اہل اسلام  
 ہیچ نبودہ و ایچہ بودہ از قدما و طوایف و اقوام دیگر گرفتہ بودہ اند و آن ہم الفاظ  
 ہمینی و آن ہم امروز ہی و م است - اکنون بندہ چند مثال میدہم کہ معلوم  
 شود وضع علوم و فنون و حکمتہا و ہتذیب اخلاق و تمدن چگونه بودہ است در میان  
 مسلمانان و فوائد آہنہا نیز چگونه بود و آہنہا خود چگونه ترقی داشتہ اند و حالت خلق  
 و مدینہ تا بچہ نہایت در ترقی بودہ - مسلم است کہ غالب و قریب تمام علوم ناقصہ  
 بنام معلوم بودند و بیکار محض - معدودے از این علوم کار آمد و در استعمال بودند  
 یکے علم طب بود - این علم بہر درجہ و کیفیت کہ بود از ابتدا خواہ کامل و خواہ  
 ناقص (و شک نیست کہ بعضی ناقص بود) چون اہل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردند  
 تا امروز احدے بہتر بال گسی چیزے بر آہنہا نیفرودہ - ہیچکس در میان ہا  
 شے یا یک و دارا امتحان و آزمائش نگردہ و مانعی و اینم کہ بچہ ضابطہ و قانون  
 خواص شمارا دانستہ اند - ہیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز ہم معلوم  
 و ضرورت ہم دران ندیدہ اند - علم کیمیا کہ خواہن شیمیا از ان معلوم ہوا  
 با واسطہ آن شناختہ یستوند تا با امروز در استعمال بودہ است محض براس  
 اکسیر و ابد آکسے اکسیر را نیافتہ و کور ہا در آرزو سے دیدار آن مردہ اند و حضرت  
 مشاہدہ جمال اورا بگور بردہ اند - پس برودت و بیوست و خشکی و تری و سردی  
 و گرمی و قارورہ و کیفیات بعض کیفیات معاوضا غیرہ و غیرہ و غیرہ ہما الفاظ ہمینی پوچ و پاد رہا

بودند و در واقع چنین بودند - یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محل بنده  
 سکونت گزید و بر بالای دروازه مکان خود نیز چوبه اطلاق پیشتر نشست -  
 از نگاه دختر جوئے داشت بیمار بود و پس از معالجات خود محمد بی خان و اکثر طلب  
 نمود مگر چندین معلوم میشود که کار از کار گذشت و در هر چه خیر آوردند که  
 دختر او انتقال نمود - اگر چه بر بنده سال معلوم نیست که به سی آن زمان پد بوده  
 و سی به پسرین گفته بود آن زبان علی مادر خود اثر نمی کند و این هم سخن پوچ معنی  
 است - ولیکن نصار اگر در با اشیا و از بن علم کمی حاصل کرده اند و همه روزه  
 حاصل میکنند

دیگر علم نچود بود - این علم فقط برای تعیین آیام و اوقات سعادت و نحس بود  
 و این هم پهل و بمعنی - ابد کسے را از انجم و است و سیار اطلاق می شود و همه از روی  
 بهر او سعادت و خوش مستقامت نیز بارده می بود و سلاطین همیشه یا آنها مشاورت نمودند  
 و بدستور اهل آنها عمل کردند و نتیجه آن این بود که خاندان همه نبوت منقرض شد  
 و همه بنجاک سیاه نشستند - دیگر تهذیب اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در  
 گلستان و بوستان و اخلاق ناهرمی و اخلاق جللی و اخلاق محسی درج هستند  
 همه پوچ و پهل - مع ذلک اولاً اگر موجب آنها عمل می نمودند بختی که دولت آنها  
 با آن زود سی منقرض نمی شدند - و در این کتب اخلاق مانده صفات حمیده و راجحه  
 است و نه صفات ذمیه را غایتی - و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات  
 ذمیه نیز شامل صفات حمیده محسوب هستند و مدوح شمرده شده اند - مثلاً دروغ  
 مصلحت آیم مدوح است و حال آنکه بی نهایت مذموم است - پس تا کجا ما ظاهر  
 کنیم که این همه لایعنی بوده اند و دیگر سیاست و تمدن بود - اینها نیز چون دیگر علوم  
 نسی و لفظی پیش نبودند - اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاگرد معلمی بود  
 کتابی پیش روی همد و او را آموزد که پادشاه را چنین صفات حمیده و چنان  
 خصال پسندیده و کار است و هر چند که این صفات و خصال در نفس خود ناقص

استند) ولیکن آن بادشاہ مجد بلوغ رسید و دانست کہ خلق ملکی غلام و بندہ زنیوید  
 او بیافشد و سلطان الدنان است و خستیا رکامل دارد کہ بکند ہرچہ میخواہد و ابد آنکے بران  
 نداد و وجودیہ احدی نیست و بیچس را زہرہ و دم زدن و سؤال کردن نیست حالاً مسلم  
 را در مجلس او راہ نیست و باران او ہمداد باش و نہد و تلاش اند و تمام روز و شب است و  
 لا یعقل اقتادہ یاد رکوچہ و بازار سیگہ و دو ہنر زنی را کہ دید دست تصرف بر او در از کرد و ہر  
 پسر و دخترے را کہ یافت چشم میخستی بر او باز نمود و آودہ دامن ساخت و بر ہر شخصے  
 مالی شراغ نمود بزود تقدی از و گرفت و چہ کار با کرد کہ حق پیدا نم و آن کسانے کہ آہنہا  
 آمدہ و من از ہمان اشخاص بے غیرت بہتر سم کہ مدعی من شوند چہ کہ آہنہا خوش انداز  
 اینگونہ اعمال - باری چون جنین شد علاج آن چیست و چارہ اورا چہ اندیشیدہ اند بیچ وجہ  
 معلوم نیست - شاید پادشاہی غلام جہشی باشد - شاید راہ زنج بودہ - شاید ماد را و از  
 قوم دون بودہ - شاید پدر او دزد بودہ - شاید پدرش نیک بودہ و این سفاک و دہنے  
 طبع برآمدہ و ہر حال گکستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثر سے نہ بخشند -  
 علاج او چیست ؟ - بیچ علاج ندارد - بان سبب این است کہ خلق پے دانش و بیغیرت  
 با وجود انچہ بر آہنہا دار و آید میگویند - "پادشاہ است خود میداند - اگر جنین نکند چگونہ  
 پادشاہ است - این چیز با ہمہ لازمہ سلطنت و بزرگی با شاہنراہگی اقتادہ" - و در  
 مملکت عظیم الشان یورپ دین وقت دو پادشاہ (اسپراٹور) عظیم الشان و  
 ہر دو جوان فرما نروائے میگنند و لے بروئی دستور العمل اخلاق جلال - الغرض اینہا  
 بود حالت اہل علم و حکمت و فضل و ہنر و تہذیب اخلاق ما در ایام پیشین - انیک لے  
 آئم بر ہر فرقہ جدیدی کہ تازہ پیدا شدہ اند و در واقع وضع اینہا و حالات اینہا و گیرت  
 بیضہ براتب بہتر است و نیز علوم اینہا بیچ

فرقہ تانی از طبقہ اعدا سے اہل اسلام این زمان کہ ما آہنہا داخل علماء و فضلا  
 و بزرگان قوم وقت میخوایم و شمار کردہ ایم و بیک لحاظ بیشتر از سایر بن انسانہ از خواب  
 غفلت بیدار سے پیدا ایم و چشم و گوش آہنہا را از دیگران زیادہ باز میدایم و ایم و ایم

باشند اینها کسانے هستند که در این زمان که کون درین ترقی است و بواسطه زور و مستی  
 و دولت و تجارت اقوم بزرگ بعضے بیشتر مختارند و بسیارے بیشتر مجبورند که اسبند و  
 علوم مغربیه این زمان را تحصیل مکنند اگر چه بحسب لباس و اکل و شرب بیشترند  
 و بدعوسے و پندار خود در تہذیب و کمال نیز بسیار مذولے در واقع بسیار معدود هستند و  
 ازین معدود نیز بیچ و جہ من الرجوع توقع مایل نمی آید و نخواهد آمد۔ اینچہا چند  
 استند ہم کہ انکشافات انہا لازمے نماید۔

اول۔ اینکہ چگونه این فرقہ زیادہ از خواب غفلت بیدار شدہ اند یا باید شدہ

باشند و چشم و گوش اینہا زیادہ بار شدہ یا باید باز شدہ باشد۔

ثانی۔ چگونه بعضے بیشتر مختار اند و بسیاری بیشتر مجبور کہ اسند و علوم مغربیه  
 را تحصیل نمایند۔

ثالث۔ آنکہ چگونه اینہا بدعوسے و پندار خود بسیار مذولے در واقع معدود  
 استند۔

رابع۔ چگونه توقع ما ازین معدود ہم بعمل نمی آید۔

(۱) چون در قدیم الامام یعنی تازمانے کہ اسباب مسافرت چندان فراہم نبود

و طرق آمد و شد و اختلاط و استزاج و تجارت خلق اندر چندان کشودہ نبود

کہ امروز است مردم غالباً سفر را نقطہ از سفر سے پنداشتند و مسافرت زیادہ

از حد سخت بود و بسیار کم کسے از خانہ خود بیرون سے آمد یا اقلًا از ملک خود خارج

میشد۔ و اینہم غالباً براسے ہمان بیچ کس بود کہ سعدی در گلستان خود میفرماید

شل منعم کہ ہر کجا رسید خیمہ زد و بارگاہ ساخت یاد ریش کہ ہر کجا شب شد آنجا را

مکان خود دانست۔ بسر برد۔ امروز با واسطہ ریل و چهار زات آتشی در کمال

آسایش و آرامے و بیلیغ بسیار اند کی ہر شخصے بہر درجہ و حالتی کہ باشد ہزار

زینک مسافت را کہ در این کوہبا و جنگلہا و آفات و مخافات بے نہایت

باشد در سر روز طے میکند اگر چه بیش ازین باستی کہ با کمال مشقت و تحمل آفات

و مخاطرات چهار ماهه طے کند بلکه سائے - تا سی چهل سال پیش ازین ایچ ہندوئے  
 بموجب کتاب و آئین خود قدم در دریا نمی نهاد و سوائے امروز ہندو ان بہ امر کجاو  
 یورپ میروند و گرد عالم سیاحت میکنند - پس مسافرت و مشاہدہ و مخالفت ظل  
 و مذہب و اقوام مختلفہ را لازم ملزوم اقتادہ است فزایش عقل و دانش و تجربہ  
 و تہذیب

( ۲ ) کسانی کہ بحسب ظاہر حکومتی از خود وارند چنانہ ان مجبور نیستند کہ السنہ  
 و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اہل ایران و ترکی و مصر و غیرہ و اگر تحصیل  
 کنند غالباً تقصیر براسے خود نمائی است و البتہ فی الجملہ ہمہ در ان لزوم ہے مینند  
 یعنی فی الجملہ ہمہ مجبور ہستند - و کے کسانی کہ در تحت حکومت ہائے غیر ہستند  
 مثل مسلمانان ہند کہ مجبور اند زبان و علوم انگریزی را تحصیل کنند ہر چند کہ تا  
 چند سال پیش کمال اگر اہر او ہستند کہ بیامون زبان علوم انگریزی شوند و چون  
 انگریزان آہنار را مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بکلی بر آہنار سد و نمودند  
 شروع کردند تحصیل آہنار و لیکن یکایک از طرف انرا احتیاجی نبودہ بطرف تقریب  
 یعنی کہ اگر چه تحصیل لغت و علوم انگریزی را بسیار بسیار سہ و دیر روی کردند  
 لباس و خوراک و رفتار و کردار بیرونی انگریزان را جمع کثیر و جم غفیرے سر پایہ  
 فقر ہائے و ناز و ادا و خود پسندی و البتہ حصول زر و آبر و نان خود را ہستند  
 سد و سہ براسے نام و آرزوے خود پسندی و مفاخرت بہ لندن میروند یا پیرا  
 خود را بہ لندن و کبریج سے فرستند و اینہا چند ماہی یا چند سائے کہ در لندن  
 ماندند انگریز بخت شدہ مراجعت میکنند اگر چہ نہ بحسب دین و نہ ہم بعلم  
 و تہذیب اخلاق و سہ بزبان و لباس و گاہت کلامہ انگریزی از سر زینہا دور  
 نمی شود - دین و تہذیب را کہ در وجود اینہا ناست نیست چرا کہ اہتمام داشتند  
 علاوہ بر اینہا تحصیل علومشان نیز کفایت ناقص و محض براسے شہرت و آوازہ  
 و مفاخرت است ❀



( ۳۳ ) انیکہ اینہا بدعوتے و پندار خود بسیار و بیشتر و در برفق معہ و دستند ذکر  
 آن دفترہ ثانی شد۔ اگر ما بروید او در پورٹھاسے یونیورسیتی با ملاحظہ کنیم معلوم  
 میشود ہر ما کہ چون ہزار ہند و در ہر شعبہ علوم مقررہ امتحان دادہ کا میاب شدہ  
 اندہ مسلمان ہم امتحان دادہ اند و سہ در درجات و علوم ابتدائہ سافلہ و کتب  
 یکے یاد و در علوم عالیہ کا میاب شدہ باشند۔ و این یک کس یاد و کس یادہ کس  
 ارزش کرو مسلمان میباشند۔ فارسیان ہند از یک صد ہزار یا یک لاکہ کمتر ہند  
 ۔ سہ ہزار از میان آتما قلاً صد کس مرد کامل فاضل بیرون سے آید و در ہر شعبہ  
 از علوم و حال آنکہ مسلمانان ہند پیش از شش صد لاکہ میباشند و از اینہا در سالخ  
 کس کامل ہم بیرون نمی آید۔ فارسیان بنانی سیر ہند و مسلمانان بچانے گز سندنہ اگر  
 کہ در ہزار اینہا بطرف خلافت بر باد سے شود اولادشان بواسطہ فقر و مسکنت از علم و  
 ہنر محروم اند

( ۳۴ ) انیکہ توقع ما ازین سعد و ہم بعمل نمی آید۔ عرض ما این است ازین کلام  
 کہ این سعد و در خواہ ہمین نحوست کہ تقسیم شدہ اند در حاک خودشان بحال خود بگذرند  
 و خواہ اینہا و یک جا جمع سازیم یک شخصے کامل از اینہا بیرون نمی آید کہ ما او را  
 کامل و واقعی بشماریم بنا بر ارادہ و غرض خود یعنی امور دنیویہ و سیاستیہ۔ کامل و واقعی  
 بنا بر غرض ما بر دو قسم است یکے آنکہ در آن فنے کہ از تحصیل نمودہ کامل باشد یعنی  
 اگر در علم و اکثری تحصیل کردہ و اکثر کامل باشد۔ اگر در علم ہندسہ کار کردہ است  
 ہندس کامل باشد۔ اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا مغانی یا نباتات یا پولیتیک  
 یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل و غیرہ وغیرہ کار کردہ است در آن علم خاص  
 کہ کامل رسیدہ باشد مانند یکے از انصارا کہ یکے یاد و از آن علوم را تحصیل نمودہ۔  
 دیگر آنکہ کامل باشد در تحت این کلام کہ دین و دولت تو مان میباشند یعنی با وجود  
 کالیست اور علم در امور دنیویہ بہ تہذیب اخلاق نیز کامل باشد۔ پس اگر این تر  
 بیست  
 رنگان را تمام جمع کنند بکمتہ اصلاح حال دین و دنیا سے تمام مدت اسلام یا قلاً

خلق یکے از عالمک اسلام ابد آ امید نیست و احتمال نمیرود که بتوانند از عهد که این کار بر  
 آیند - بنده بجان اعتماد میتوانم گفت که از این معده و فارسی پسند امکان دارد و استان بیرون  
 که امروز تمبی گزیده شوند که بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروائی نمود و بحال نیکی و بد و وضع  
 عالی اهل فرنگ و لے از کلدین اهل اسلام این توقع را نمی توان داشت و عنبر ممکن  
 ینماید +

فت  
 اگر با جوهریم تحقیق نمایم در حکمت و مصلحت خلقت انسان یقین است که بدین  
 آن پی نخواهیم برد - و لے بظاہر خداوند علی اعلا فرموده است که من جن و انس را خلق  
 نموده ام محض برائے عبادت - علماء مابین همین کلام را تمسک خود نموده اند و مابین  
 همین کلام را تمسک هستیم و بس - ولیکن ہنگامیکہ علماء بابی ہنایت عرصہ این کلام  
 محدود و محصور ساخته اند و محدود و محصور میدانند بے ہنایت عرصہ این کلام را  
 وسیع میدانیم و در واقع وسیع ہم است - عبادت مراد نماز و روزه و زکوٰۃ و طہارت  
 و ازین قبیل چیزها و اعمال نیست بلکہ مراد این است کہ انسان بموجب عالم طبیعت مختلف  
 حالات و مقتضیاتی کہ لازم ملزوم زیست و زندگی و دینیت او افتادہ بروفق و دستور العمل  
 و ضابطہ عمل کند کہ آنرا دستور العمل خدائی یا شریعت مے نامند - مثلاً خدا ایتعالی  
 انسان را شکم دادہ و او را محتاج بخدا کردہ و مجبور است کہ برائے حصول خدائی  
 نماید و آنرا حاصل کند - پس تحصیل غذا ہم اگر موافق شرایط آن دستور العمل شرع  
 باشد عبادتے است مانند سایر عبادات ظاہریہ - ولیکن ہنگامیکہ شخصی غذاے  
 را محنت خود حاصل کردہ اگر ان خدا را ہم زیادہ از حد بخورد نقصان بوجود خود میرساند  
 و این ہم از دستور العمل خدا و شرایط خوردن آن غذا خارج میشود و خلاف مرضی  
 خدا و خلاف عبودیت است ہچنانکہ فرمودہ است اسراف کنندگان برادران  
 شیاطین اند - و این غذا را ہم کہ در تحصیل آن شخصی محنت کردہ و رنج برودہ ہر  
 موے جن دیگرے نیست جز آنکہ معاوضہ کند با چیز دیگرے یعنی بد دیگرے بد و در عوض  
 چیز دیگرے کہ شخصی دیگرے محنت کردہ و رنج کشیدہ است در حصول آن برائے یک

مقتضی دیگر از مقتضیات زندگی خود یا حوائج اشخاص اول و دیگران - درین صورت  
 اگر سره سئ از حاصل محنت یکدیگر را دیگر بجز بگیری و خلقت دستور العمل خدا و خلقت  
 عبودیت خداست و همچنین شغلی که مخفی کرده و چیزی حاصل آورده از اندازه اجازت  
 ندارد که بکسی بدهد یا براه دیگر صرف کند - و کان ذلک مراد از عبادت و بندگی  
 خدا همین است که بموجب دستور العمل خدا عمل شود - ولیکن آن خدائی که حکیم  
 علی الاطلاق است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده دستور العمل  
 او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او خالی از نقص نخواهد بود - انسان  
 بطوریکه خلق شده اشیاء خام را نمی تواند خورد و مضمم نمود مانند بهائم و سایر  
 حیوانات پس ضرورت است طبع اشیاء - انسان بالطبع لباس در کار دارد و باید  
 لباس بپوشد - ولیکن بیشک مصلحت و حکمت خداوندی نبوده است که انسان  
 اشیاء خام بخورد و بپوشد لباس و در سراو که مایل مکان سپردن بر ذرات است  
 مخلوقات خلق کرده است او را را با وجود این شرافت از همه مخلوق خود محتاج  
 تر نموده - و هم از حکمت او خارج است که همیشه شرف مخلوقات بخواند و با وجود  
 حالت همیشه کنایه عبادت از داشته باشد و نخواهد که او را بشناسد - پس  
 اینها همه لازم و ملزوم یکدیگرند و همه عبادت اند و همه را باید پیروی نمود بموجب  
 دستور العمل خدا - و از این هم ثابت کردیم که دین یا شریعت یا دستور العمل  
 خدا یا هر چه دیگر که نام نسیم آنرا ابدی و پیوسته من الوجوه مانع ترقی اشرف مخلوقات  
 و مقتضیات زیست و زندگی نیست بلکه محض براس ترقی اوست و انسان  
 باید در هر چه لازم ملزوم زیست و زندگی اوست خواه دینی باشد خواه دنیوی  
 پیوسته ترقی کند - پس اگر ما بگوییم شرط زندگی انسان عبادت است و شرط  
 عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نشود و جز مطالعه کتب و هر قدر  
 که کتاب بیشتر باشد معرفت هم زیاده تر نشود و در آشنی کتب متعدد و هم پیوسته  
 است بدولت زیاد و تحصیل دولت زیاد و هم لازم است این همه کیفیات امارتی

میدانیم و ابداً شرع مانع اینها یا حصول اینها نیست - بے ہر گماکر ما خلاص شرع  
کنیم آنجا شرع مانع است ما را و پس - بعبارۃ اخری خیرات کردن عمل نیکی است ولی نه  
از مال و زودے خیرات کردن +

حالات آیم بر سر مطلب دیگرے - آیا ہنگامیکہ رسولان خدا آمدند کتب  
آسمانی را آوردند محض براسے این آمدند و براسے این آن کتب را آوردند کہ خلق خدا  
تمام روز و شب و در ہر ہنہ حالات و براسے ہر مقتضی از مقتضیات زندگی و زیست و  
عبادت کنند - وہ چہنین بہینبر ماصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم محض براسے ہمین رست  
نرسود و قرآن ہم محض براسے ہمین نازل شد - آیا در ارادۃ خدا نبود یا آنسو بآ  
خدا استعجالے نمیدانست کہ در اندک زمانے ممالک بسیارے در قبضہ مسلمانانے  
آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازمے آید حکومت و نظام رست  
و تمدنی - نہ بلکہ اگر بیرون ہر دینی دست ہر سینبری منحصر بود نہ فقط بعد کس با پنجد  
کس بیشک در میان آن صد کس ہم تمدن ضرور و سیاست لازم و ملزوم بود - و بموجب  
فرمان خداوندی کہ رہبانیت در اسلام نیست خلق ( یعنی ہنہ امتہا ) بایستی مستعدن  
باشند یعنی گوش نشینی و ترک تجرید کنند بعبارۃ اخری یعنی در میان سائر خلق راہ  
بروند و سعی و چہد نمایند براسے حصول نانی کہ شکم آہنار را پر کند و جائے کہ تن آہنار آ  
وضع نماید و معلوم است کہ بچہ و بیکہ مرد بازن جفت شد طفلی ہم میرسد و حکماہ اری و حفظ  
او ہم بر ذمہ پدر است و پدر البتہ قدرت آساندار و کہ ہم براسے تحصیل نام محنت  
کند ہنگامیکہ شیئی غامبی است و ہم براسے نام محنت کند کہ شئے مطبوعی مفرد - پس شرع  
آن محنت اولین را براسے مرد قرار داد و این حصہ محنت را براسے زن +

اکثر اہل اسلام یعنی جمالی آہنار ہر سلسلہ و طبقہ کہ باشند جنین احق و اول  
دے پندارند کہ شرع خیر و بیکہ است و قانون چیز و بیکہ دے نمیدانند کہ شرع ہمان قانون است  
و قانون ہمان شرع - در لغت شرع بمعنی راہ راست است و راہ راستی کہ حق تعالی پیدا  
کرده است براسے بندگان خود - و لغظ قانون را سے نویسد اصل آن روحی است

در بیان امور روزی کہ مشورت آتارا

رواقاً چنین است لغت لاتین است ( ) کہ ہم بمعنی سطر است و ہم بمعنی  
صواب و احکام و بینہ +

برہم طفلی معلوم است کہ اگرچہ لفظ دو است معنی یک است و اگر معنی ہم دو  
مراود و نحو ایک است مثل آدم و انسان کہ اگرچہ معنی لفظی آہنا دو باشد معنی حقیقی آہنا  
یک است وہمان چیز مراود است - و کتابے ہم در میان ماہست کہ قوانین نام دارد -  
و مراد از قانون خطی است مستقیم کہ باید بندگان خدا در آن خط قدم زنند در امور دین  
و دنیاے خود ولیکن جہاں ہمیشہ دشنام بیگویند و لغت میکنند بر قانون و بیگویند  
قانون ما شرع ما ست - ولیکن مراد از قانون کسانے کہ امر و بیگویند و صاحبان دینش  
بیباختہ در واقع پیروی کردن است شرع را یکسان و بر یک و تیرہ یعنی آن زور یا چیز  
دیگرے کہ خلق را مجبور سازد و مجبور دارد کہ ہمہ از شاہ گرفتہ تا کدام از آن را  
قدم بیرون گذارند - آنرا بیگویند قانون - انیک شالے دادہ میشود کہ نادانان خودی  
ہم کشند - شریعتا بہتر اولی است کہ بموجب اصول و مذاہب چندے کشیدہ شدہ است  
از جالی بجالی فرشتا ہزار فرسنگ و بخط مستقیم میرود - مردمان بیباکے و رگاریہا  
نشست اند یعنی و فرست کلاس یعنی درجہ اول یعنی در سکنہ کلاس یا درجہ  
ثانی و بعضے در درجات فرودتر و پنجین بار ہائے بسیارے و سامان بحسابے از این  
مسافران و سر نشینان در این گاڑیہا بیباختہ بعضے مشتمل از جوہرات قیمتی و بعضے  
از زروسیم و بعضے دیگر از علف و گاہ و ہیمہ و زغال چیز ہائے بسیار کم قیمت - انہا  
ہمہ باید از جائے اول محل ورود ان شوند و بجائے ثانی نازل گردند - حالاکہ انجمن  
لازم است و اصل امیل آن است کہ بنور خود انہمہ را جاری و ساری دارد و در  
این ریل نا برسد بمنزل مقصود و در آنجا آہنا را نقل نماید - ولے این انجمن ہم  
مشتمل است بر اعضاء و اجزاء و اشیاء بسیارے کہ بموجب قانون و مذاہب چندے  
ساختہ و بہرہ داشتہ و آمادہ شدہ اند کہ اگر یک عضو یا جزو یا شے ملزومے از ان ناقص  
باشد بکل حرکت آن انجمن و محل و نقل این ہمہ خلق و اشیاء غیر ممکن خواهد بود

هان باید دانست که همیشه بریل در میان ما بوده و همیشه این اشخاص و شیاء سوجه و آناه  
 بوده اند که از جائی بجای برودند ولی گاهی تا امروز انجمن نبوده است و راهل سلام  
 که اینها را یکسان حرکت دهد و بمنزل مقصود رساند - ولیکن هنوز این همه چیزها کوشش  
 ناقص هستند اگر چه انجمن بهم باشد و آن این است که شخصی کامل هنوز است که آن  
 انجمن را حرکت آرد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا در مقام دیگری بخوبی و مفصلاً  
 و واضح تر بیان شود +

در اینجا یک نکته بسیار نازکی بنظر بنده است که قابل ملاحظه و قابل همه اهل سلام  
 است خصوصاً آنها که دعوی میکنند که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمان  
 جهان را که بطور تخمین بیت و پنج کرو ری میشوند در یک میدان وسیعی جمع کنند و هر که  
 بخوابد یکمال وقت و تدقیق در میان اینها گشته سیر و ملاحظه نماید و در وضع لباس  
 و اکل و شرب و نشستن و برخاستن و گفتگو و مشارب و عقاید و خرافات و توهنات  
 اینها بطور یکمال و کماکان پس از آنجا بصحرا و دیگره رود که نصارا میباشند و اینها  
 نیز یکمال وقت ملاحظه کند می بیند که از زمین تا آسمان فرق دارند و هنگامیکه مسلمانان  
 در زمین هستند نصارا در آسمان میباشند - مثلاً مسلمان عین و آچین و آتار  
 و تلایه و برتا و هند و افغانستان و قفقاز و شام و عربستان و ایران و سمرقند و آذربایجان  
 و زنگبار و غیره و غیره و در بعضی مالک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل یکمال  
 و آذربایجان و اهل هند و آراس و کهن و غیر هم در رنگ لباس هزارها قسم میباشند  
 و تمام در رسوم مذہبیه و عقاید و پیروی مختلف علما و خود پیران و مرشدان و توهنات  
 جاپلانگها یا اختلاف دارند و صحبت و گفتگو و اعمال و افعال اینها سر و وزن  
 خرافات و توهنات بمعنی استند و همه بجهت معلی و جعل است - (کسی که آن نکند که  
 خود را استثنی میدارم نه چنین است من خود را اهل ناس میباشم و نیز باید دانست که  
 در آنچه عرض من است تمام خلق جهان سواست نصارا بشر میکنند - در میان نصارا بنظر  
 منی آید و معلوم نمیشود که امروز بلی علم یافت شود یعنی چنین نیست که اتلاً از جو اندین

و نوشتن بجای بے پرہ باسند - در میان ماکے کہ گھستان و بوستان و الوار السہیلی و  
 بعضے دیگر ازین قبیل کتب فارسی یا اردو را بخواند و افاضل و کامل نمی گویند و بے  
 مایل مطلق دعائے صرت ہم نیست - پس تا این درجات را تمام مردم یورپ مردود  
 میدانند و بخوانند و نوسند - بنا بر این بواسطہ این اندازہ علم ہر گونہ نیک و  
 بدی را نصرا تمیز میدہند و بکلی خیالات و اہمی و توہمات پیچھے در میان آنہا وجود ندارد  
 دیگر آنکہ لباس و خوراک و وضع زیست و زندگی نصرا را غالباً یکسان است بر خلاف  
 مسلمانان - گفتگو سے نصرا غالباً در امور پولٹیکہ و در آن امور سے است کماذا  
 قوم ہا ترقی حاصل میشود و در ہر شتہ و شعبہ از ملازمات زیست و زندگی و بعضے  
 نیز از دین و امور دینیہ - و لیکن مسلمانان (خصوصاً مسلمانان اہلک) انجہ  
 میگویند و میکنند محض بیفائدہ و بے حاصل اند بلکہ در انہا تنزل و نکبت و خرابی  
 و تباہی قوم است و دین و دنیا - اگر از اسلام چینیے و فلسفے باقی است و آن ہم در  
 امور دینیہ البتہ در ایران و ملک عرب و افغانستان و بجا ہائے دیگر است ہر چند  
 کہ در انہا تعصب و خصومت و جہالت زیادہ است و لیکن اظلاً اکثر مردم نماز میکنند  
 و روزہ میگیرند و وعظ و نصیحت سے شونند و بسیاری از اعمال کہ در ملک ہند میشود  
 در انجا ہا نمی شود - (اگر چہ نسبت با میان بندہ بطور تحقیق نمی توانم چینیے گفت  
 پس از چہل سال کہ آن ملک را رہا کردہ ام و لیکن شنیدہ میشود کہ انجا نیز ہمین  
 او ضلع ہند موجود است بیش و کم و واقعاً بے گفتگو باید چینیے باشد چہر کہ کون  
 در ترقی است - در ملک ہند از اسلام فقط نامے باقی است - ہا البتہ از  
 شعائر اسلام دوسہ چیز ماندہ است چکہ نماز و عید است و دیگرے برات و شبائے  
 و دیگرے محرم است و انہا ہمہ محض براسے خوشی و انبساط و خط نفس و استعمال  
 سکرات و مشکلات خصوصاً محرم کہ مسلمانان دکن انرا عید میخوانند و در ہمداد  
 از خوشی و انبساط و نسق و نوبر سے دہند -

انجہ

لیکن آن فرقہ از آنہا کہ امروز صاحبان دانش و علم و تہذیب جدید ہستند

خود باشد پناه بر خدا - مختصر این است که اینها آنچه دارند فقط بیاس است و خود را  
 که نقل کرده اند از نصاری و کمالی که در وجود اینهاست فقط آن است که طریقه مصداق  
 زر را بخوبی میداند اگر ابتدا ایشان شب محتاج بوده اند ثابت مالک که بازنه میشوند  
 خصوصاً که اگر دست آنها بکار درجده شد شود و خصوصاً در ریاستی که مانند جید را با  
 دکن باشد - از این نکته و قماش بنده بسیار است را بچشم خود ملاحظه کردم در این  
 ریاست یعنی لکنا سے دیگر ہم ملاحظه نمودند - لیکن این اشخاص عاقبت اللام  
 یعنی بکمال بیعتی نتایج اعمالی خود را بگور پروردند و بعضی بکافات احوال خود  
 یا کمال بیعتی از ریاست اخراج شدند - العرض اگر کسی بخواهد که بیخ کس پادشاه کس  
 از اینگونه مصافحاتی شان این - تمام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک  
 ایران و خواه در هند و جاپا سے دیگر بگزید که اینها یک صورت جدیدی و آئین  
 خاص را وجود دهند که ریاست اسلام با ضابطه ماند اسکان ندارد و اینها با  
 استعداد و قابلیت از اندازند - و این حال از ابتدا کے اسلام چنین بود و تا قبل  
 چنین خواهد بود - همیشه سلاطین ما خود مختار بوده اند و همیشه اراکین و مشایخ  
 دولت آنها ازین قبیل مردم بوده اند +

اگر چه مطالب زیاد از حد طافت بیشتر است که حکم و کاغذ و سیاهی کافی  
 نمی شود و نه بنده در این تمهید یک فقره دیگر نمی نویسم - ان فقره این  
 است بهترین کتبی که بالفعل در میان ما موجود است براس را بنامی و بد  
 سلاطین و دبیران مالک کتاب کلید و دست است یعنی انوار السبیلی که از قدیم  
 الامام بوده و آنرا حکما سے هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند بلی  
 نهایت انرا احترام میگردد اند و بدینها نے خود مانند گوهری گران بها  
 حفاظت مینموده اند و انوشیروان عادل نیز در وقت و کلفت بدست آورده  
 حکم نموده بوده است بر همه آن در زبان درسی و پس از آن بفرمان دیگر  
 سلاطین عرب و عجم نیز بکلیت لغات ترجمه شده - بیشک اس بنده این



که شاهزادگان و امیرزادگان همچنان که پسران آحاد ناس اهل اسلام را لازم و  
 مستحکم است که این کتاب را بخوانند و مطالعه کنند و همیشه با خود در اندر آید که به نهایت  
 خود و کلیکها از نشسته شده است و آداب و ادب و تدبیر ملک و تمدن و سیاست  
 نظیر ندارد - و لے ازین کتاب بجز بی معلوم میشود که تا کجا عموم اهل عالم و قسماً  
 سر و مشرق زمین کمال داشته اند در علم تمدن و سیاست و تا کجا بوده است پایه  
 دانش و فهم و درایت آنها و چگونه بوده است وضع تمدن و ملک رانی - و نیز اگر ما  
 این کتاب را میسرانی قرار دهیم معلوم خواهد شد که با وجود کمال نقص در اصول  
 آن اگر بر آن عمل میشد و احتمال کلی میسر و در آن عمل میکردند اند چه افتراق کلی  
 باید باشد در وضع تمدن از سنه قدیمه با وضع تمدن این زمان که بجلی این است  
 هم بر طبق نیسان نهاده شده اند - اگر کسی بخواهد معلوم کند که این کتاب را کوشته  
 و سبب تصنیف آن چه بوده و تا کجا احترام از آن سیکرده اند سلاطین و پادشاهان  
 و علم و شرک و غیره و چگونه تصنیف و پادشاهانی که ابتدا سبب تصنیف  
 این کتاب شده اند و مقدمات و تمهیدات آن را در ابتدا می این کتاب ملاحظه  
 نماید زیرا که بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست - مختصر و لیب آن که عرض  
 بنده است این است که من نویسم نقل از همان کتاب +  
 ” و هر آینه پادشاهان نامدار و سرافرازان کامگار را باید که بکلمه و شایسته  
 و مهمی اگلاص - عید و مشاورت بزرگان خورده و آن در مصالح ملک  
 مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را بتدبیر و زیران کامل و شیرین  
 حاکم باز بندند تا بخواهے ما نشا و س من قوم الا لهذا همم الله الی  
 سرشدن امور هم هر چه از ایشان صادر گردد و اصلاح مقرون باشد و نیست  
 عالم و جمعیت حال بنی آدم را متضمن - این امر را هر طفلی هم در میان بایستد  
 و تا امروز دانسته و بنده این را بمنزله انجمن قرار داده ام و لے مفقلاً متعین  
 آن را ننموده ام - پس از آن در صفحه دیگر من نویسد و پادشاه فرمود که آن او



بیباشند - ماسواال میکنیم که اگر بچاره زبان بر نشایند و بد و لغو از هی پادشاهی بگو بد خداوند  
 این چنین باید و آن جهان بناید و پادشاه بگوید ترا چه بر آن داشته که دخل و رسقه و ملاقات خانی  
 گدا که گوشه نشینی از محافظه محروم نشد - این بود افضل را از اینجا ببرد و کردن زیند  
 یا طناب اندازید یا از شهر بدر کنید چه باید کرد؟ - ما خود مکر تر این واقعات را یک چشم  
 دیده ایم - پس این پادشاه باید یا خود نبر پیغمبر باشد یا نایب و وصی پیغمبر و خلیفه  
 پیغمبر و او هم سوید من عند الله باشد - خود باید خالی از عیب و نقص معلوم باشد -  
 و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد - از شریعت آن پیغمبر کماکان با فیه باشد  
 از قواعد سیاست و دقائق عدالت کماحقه واقف باشد - و از تربیت که در روزگار  
 دولت بخوبی آگاهی داشته باشد - و هر فرمی از افراد خلق و عایایان خود را بجز و دیدن  
 بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع کرده - و خود بیغضب و بیذات در تمام امور  
 کتبت و جزئیة ملک و افراد رعیت رسیدگی کند - و از همه بالاتر از بولیتکاس این زمان  
 و قانون فیما بین دول و اقوام فرنگ و غیره نیز کماکان با اطلاع باشد - اگر کسی در کتب  
 تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک  
 و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و تبت و چین و آذربایجان  
 و جاپان و دیگر فرمانروائی کرده بوده اند تاکنون میگذرد بخواهد یک کس را انتخاب کند  
 که متصف باین صفات و در یک و پنجاه یک و صد یک این صفات بوده باشد  
 ممکن است - اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حال اقلاصدک از سلاطین  
 بسیار عالی شان اسلام را بطور اختصار بنویسم مانند تاریخ از سید و سلطان محمود  
 و سلطان سنجرد آناک سعید بن زنگی و قزاق ارسلان و اولاد چنگیز خان و اولاد تیمور  
 و غیره و غیره و به تمام اهل اسلام ظاهر سازم که هیچیک از آنها متصف به صد یک این  
 صفات هم نبوده - بلکه چون آفتاب روشن است که از افق جهان در میان هیچ کس  
 چنین سلطانی نبوده - انوشیروان هم باین صفات متصف نبود - پس علاج  
 چیست؟ - این علاج را هیچ کس ندانسته و ننوشته - و لیلی قومی تر ازین نمی شنود

که بود در چه می گفت اگر شش روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماه و پند  
 علافت را سلطان را می چستین بخون خویش باشد دست شستن - در بین  
 این پنجاه سال گذشته چندین وزیر را در ایران کشتند و مغزول کردند با کمال خدای و پند  
 در ترکی و جاهای دیگر - انصاف میخواستیم از دیگران که آیا اینها باز بچه اطفال بوده است  
 یا سلطنت و ملکه ای - و نیز سوال میکنم که امپراطور جرمنی و امپراطور روس و رئیس جمهور  
 فرانس و رئیس جمهوری امریکا و ملکه انگلستان و دیگران درین روز چنین استند و متعص  
 باین صفات اند و این کارها را میکنند و چاکران خود را خود شربت میکنند - نه هر کسی کار  
 خود را خود میکند و کار همه را قانون میکنند - و باید بجا طره اشت که در بین این دو ماه  
 بلکه یک ماه گذشته دو وزیر عظیم ایشان از مالک یورپ از جهان رفتند و درجه احترام  
 آنها را همه اهل سلام عالم مشاهده نمودند - پس از اسکان خارج است که فرزند آدم هر چه  
 و مقامی که باشد متابعت نفسش هوای خود را بکند اگر بکلی آزاد باشد و مراد از آزادی این  
 این است که خود مختار باشد و از هیچ کس و هیچ چیز خوف نداشته باشد - و خوف هم بر چند قسم  
 است -

اول - سول بندرت خوف خداست -

ثانی - خوف عیاست -

ثالثه - خوف حکام است

رابع - خوف از زبان خلق است -

در هر یک از اصناف خلق نیز نبوت و بموجب تعضیبات حالت خود از دیگر

یاد دیگران خائف اند - مثلاً علماء هم غالباً از زبان خلق خائف اند بسا که بگویند -

چون گفته اند کعبه بر خیزد کجا ماند مسلمانان - و لیکن پادشاهان ما غالباً بلکه عموماً از هیچ کس

خائف نیستند و در اعمال و افعال خود جوابده احدی نمی باشند زیرا که می پندارند

که یا خدا هستند یا ظل خود و اینها جوابده احدی نیستند و در روی زمین - یک

تا دیگر درین است که پیشند خرابی جهان و هر قوم و ملت خصوصاً مسلمانان از آن

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین ملوکهم در عالم جاری و ساری بوده و غالباً مسلمانان  
 به لگام و خود سر و خود مختار بوده اند و پیرو هوای نفس خود اسنادار اکین دولت آنها  
 نیز چنین بوده اند و نظراً و بطناً همیشه سلاطین جهان از سه صفت یکے رایا و رایا پس  
 راستکار متحد داشته اند -

( ۱ ) یا قشعر و پیر پیر کار و دیندار و نمازی بوده اند البته بمقتضای این  
 صفت پیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهیب و پیروان دیگر مذاهیب  
 و عقاید دشمن بوده اند و انحصار از رعایای آنکه پیروان مذاهیب و عقاید  
 دیگر بوده اند بیوسته در شکنجه عذاب بوده اند و آهنگار گشته اند و مال آنها را غارت  
 کرده اند و زنان و دختران آنها را اسیر و آلوده و اسن و بته روزگار نموده و  
 کینزگان خود ساخته بوده اند -

( ۲ ) یا با کل ضعیف الذماغ و ابله مزاج و ساده لوح و کم حوصله و مستلثون  
 الطبیعت و سریع الاعتقاد بوده اند که بزودے گوش بسخن اهل عرض و  
 خوشامد گویان و تمامان و سخن چینان و بسند و اقوال آنها را باور کنند و  
 بفریب و کلاه آنها از جا و اعتدال و خرد مندی و دور اندیشی خارج شوند  
 و آنها را اخلاص کیشان و دولتخواهان خود دانند و نتیجتاً اینها هم خود را از بیان  
 رسانند هم ملک و مال و خزینة و رعایا و دولت خواهان حقیقی خود را -

( ۳ ) یا آنکه بکلی لا ابالی و آواره طبیعت و لوند مزاج و یاراد باش هم  
 صحبت روان و کمینگان بوده و روز و شب را در بهر و عجب بستی و عیش  
 نشاط و اتلاف زربتای ملیک و رعیت خود گذرانید بوده اند -

( ۴ ) یا آنکه دوا زین سه صفت یا هر سه صفت را با هم متبع داشته  
 اند ( سوائے دین داری و پیر پیر کاری ) و بهر حال این حالات در وجود  
 اناس دولت و اراکین سلطنت و عموم رعایای آنها نیز اثر داشته  
 و عاقبت کار و خاتم امور آنها با بنیارسیده است که اندر زمانه چشم

سے جیٹیم کہ دولت و دیہہ و نشان و شوکت اسلام تجلی - وہاں ہم آہستہ آہستہ ہمارے ہم  
 ازان باقی نیت - وے افسوس است کہ تاہمین دم کہ قلم و دست بندہ  
 در ہمہ جائے عالم اہل اسلام برہمان جا رہے قدیم قدم مینرند و این چند رہا ہے کہ  
 از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان برہمان و تیر و حرکت میکنند  
 کہ گذشتگان آہنہا حرکت میکردند مع شے زاید کہ امروز بسیار کے از اعمال  
 قبیحہ ناپسندیدہ اقوام دیگر را نیز اخذ کردہ اند - و کمال افسوس درین است  
 کہ آنچہ ما میدانیم کہ خردمندان ما عقلایہ جهان را از استعمال آہنہا مغرب و جوش  
 سے آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جہاں ما را با آن امور افتخار و  
 سرافراز می و مباهات است اگر کسی بچہ تہنہ و یاد آوری ذکر کے از آہنہا  
 بنماید آن بہارہ را ملعون و مردود و میخوانند و دشمن دین و آئین و دولت  
 و ملت و طاعتن میدانند و اگر اورا نگشند یا قدرت بکشتن او بدستہ باشند  
 یا دشنام میگویند یا مضروب میسازند یا از شہر و بلد و وطن اخراج میکنند و  
 ہمیشہ در بدر و گرسنہ و تشنہ میباشند و چہاں ما را پسند نمی آید و استان  
 محض و دو لخواہان با ارادت و ہمدردان شفیق و شفیقان بیغریب و ہم  
 ہمہ بیان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگر چہ کہ دشمنان  
 دین و دولت و ملت آہنہا پیوستہ با کلمات سخت و الفاظ تلخ و ترش مطعونانہ  
 نامہ و طمانہ و شمتانہ و امثال انہا در اخبار ہا و کتابہا و رسالہا سے  
 نہ لیسند

### رباعی

این پنج من از چیت چہ میدانی تو      دیوانگی مرا جنون خوانے تو  
 تا ازت کفش لہر از چہ دست      من گر یہ کہم از آن کہ خندانے تو  
 انہا آن است کہ بیچ سلطنتوں بے اصول نیاک امکان وجود ندارد  
 ہچنان کہ بیچ عمارتے بی بیان سخت و مستحکم امکان وجود ندارد و دستقا



کنم و باز دارم از آنچه که موجب هلاک و ضرر او باشد - و اگر چه معلوم است  
 که حالت عابد شب زنده دار و فاسق شرابخوار در آخرت چیت است - یک  
 عقاید و تکلیف ساخت اند بیجاوت و تقوا و در هر راهی که بر او یقین باشد که راه  
 راست و صراط مستقیم و حق است با ضروره باید در آن راه قدم زد - و  
 بالجمله اگر مسلمانان بدانند و راس آنها بر این باشد که بیشک این یک ملک  
 آنهاست و پس از آن ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش  
 و آسوده حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید ذلیل قوم  
 دیگر نباشند و بدانند که خدا بیغالی بعضی حقوق خاصه بخشیده است  
 آنها را که با ضروره باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم اولاد و  
 احفاد و آیندگان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که اساس سلطنت  
 و حکومت خود را استوار سازند و این خیالات را هیچکس نتواند که در خصا  
 غیرت و حمیت و خردمند و از جهان با خبر و کسی که حمیت دین و است دولت  
 خود را داشته باشد و عزت تومی خود را لحاظ کند -

ثانی - آیا شما با نمیخواهید و اراده ندارید که در جهان زیست کنید  
 بموجب قانون کلیه طبیعت ؟ - در صورت ثانی ابداء بهیچ وجه نایمشی نیست  
 و مقام شتمنی باقی نیست - در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراده است و اراده  
 داشته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصایح  
 بنده بدون اصول درست مستحکم مگرانی اهل سلام امکان ندارد و باید  
 وضع تمدن را تغییر دهند یعنی بحال سختی و استوار و ثبات قدم پیروی شرع  
 محمدی را نمایند و بدانند که شرع محمدی مایه تنزل خلق اند نیست بلکه مایه ترقی  
 است و پیر رشته و شعبه زندگی - آنچه فرموده اند بهمانست در اسلام نیست  
 هر آنکه حلال و حرام خداست - زویم و زینت و زنان خوب صورت  
 و باغ و گل و ریاحین و اسپ و کاس و نوکر و چاکر و جوهر و لبت خوش و



مکان مرتجوب و کمال آسایش و راحت و خوشی و مختصر و بنیاد هر چه در آن است  
 محض بر اسی وجود انسان و اشرف مخلوقات خلق شده اند و از برای آنست  
 بر یک از آنها شرح خدا چنانست که قرار داده است بموجب این شرح  
 تالی حکم شرح آب حور و ن خطاست و گر خون بفتوی بریزی رواست  
 بالا ما سنجو اسیم به سنجیم که اصول تمدن و سلطنت که در زبان مردم  
 فرنگ آرا کاشتی بیوشن میخوانند و ما مسلمانان از اشریت میخوانیم و چگونه  
 است +

## کانشتی تیه ویشن اسلام

کانشتی تیه ویشن لفظی است که معنی آن لاتین است و در این زمان در  
 فرانسوی و انگریزی و بعضی دیگر است که یورپ نیز همین لفظ را استعمال است  
 و این لفظ در مقامات و برای معانی مختلفه استعمال میشود و لے در همه جا  
 و مراد از آن یک و یکسان است - این لفظ را در عربی و فارسی و هندی لفظی  
 در مقابل و باین مفهوم یافت نمی شود مگر متعدد الفاظی که توان با چهار  
 بیاید آن نشاند و هنوز باینسان کامل و محتوی بر همه معانی ما در نظر آورده  
 این لفظ در بنای جسم انسانی اسطه ترا یا اسطقات مجمع را گویند و مع ذلک  
 باین لفظ بر ابری نمیکند و باین وسعت نیستند اسطقات چنانکه آنچه بطا هر  
 جسم انسانی من حیث المجموع از آنها و با آنها موجود و بر پاست کانشتی تیه ویشن  
 میباشد مثل قوی و استخوان - و ذن و عروق - و امعا - و دل - و جگر و شش  
 و زهره و اعصاب و مغز و ستر اینک و صد ها چیز دیگر - این هر گاه نشویند  
 شخص را کانشتی تیه ویشن وجود نیک است معنی آن این است که وجودش  
 من حیث المجموع درست و صحیح است - و عمارت عا بنی بلکه عموماً او مساس  
 اصل اصل و بسبب دوام و توام عمارت مبد انیم و لیکن این لفظ را تنها شخصاً

به بیسان بلکه بآن اعضاء اجزای که بنیست المجموع آن عمارت عمارت است - مثلاً در  
 عمارت آنچه لازم و ملزوم وجود آن عمارت باشد که سزاوار و شایسته اقامت در آن شود و  
 بدون آن غیرها وجود آن غیر ممکن است و اقامت را شایسته بنیت بیسان است - دیوار  
 و ستون و سقف و اتاق و مطبخ و بیت الخلا و در و دریاچه و چاه و بعضی دیگر ازین قبیل  
 ملازمات میباشد و البته اینها نیز ساخته و پرداخته شده اند از اجزا و مصالحی چند مثل  
 سنگ و آجر و خشت و آهک و چوب و منج و غیره - این مرتبه اول و در لزوم است  
 الزام است - پس از این مرتبه مایه خلج و اثاث البیست است مثل کچ و کرسی و بستر  
 و دیگ و دیگرچه و ظروف و چراغ و امثال اینها - اینها همه ضروریات و لازم ملزوم زندگی  
 میباشد که بدون اینها زیست آدمی غیر ممکن است - ولی بهمین ترتیب که آنها که در مرتبه  
 اولی واقع اند ضرورت و لزوم آنها بیشک لزوم میباشد بنسبت اینها که در مرتبه ثانی  
 واقع شده اند و مع ذلک هر دو لازم اند یکدیگر را - ولیکن بعضی چیزها میباشد که وجود  
 و عدم آنها یکسان اند و ابدی و دخی به بود و باش انسان ندارند

پس همین نحو کالنتی بتوشن آن اصول و ضوابط ابتدائیه تمدن و سلطنت یا

مگویند که در میان اهل اسلام تا امروز نبوده و نصی هم بر سر آن با بالاجتماع وضع شده  
 هر چند انتظام - بند و بست - نظم و نسق - گیر و داد - سیاست مدن -  
 ذکاوت - آئین - رتق و فتق - و بسیار الفاظ دیگر ازین قبیل میباشد ولی  
 همه بالا افزوده تا کامل اند و هر یک از اینها یک عضو و جزو کالنتی بتوشن میباشد  
 و مع ذلک هنوز چنانچه باید و شاید لفظ کالنتی بتوشن تمام و محتوی نیست بر تمام آنچه  
 ضرورت و در کار است - پس بنده مناسب میدانم که درین مقام همچنانکه در هر  
 مقاصد در مقابل این لفظ "اصول" استعمال شود و خصوصاً درین مقام یعنی در تمدن و  
 همیشه گفته شود "اصول تمدن" یا "اصول سلطنت" و بالجمله ما باید بگوئیم که آنچه در قرآن  
 مجید و فرقان جمیع از احکام الهیه در "اصول سلطنت" یا "اصول سلطنت" است و آنچه در قرآن  
 اهل اسلام هستند و آنچه هستند مستند خارج از اصول اند یعنی اصول آن امور را گویند

که اگر یک جزو از آن خلل یا بد تمام امور دیگر مخلل می ماند - و آن چیز را داسوره  
که حکمت بالغه ربانی براسه نظام عالم و انتظام نما بین اولاد حضرت آدم صورت وجود  
داد و دفع فرموده که بعضی از قبیل آتیا میباشند که در مرتبه اول اند و بعضی از  
آنها میباشند که در مرتبه ثانی اند مثل اینکه بعضی چیزها را اهل شریع اصول و بن گویند  
و بعضی را فروع و بن و سله همه یا یکدیگر شامل اند و همه داخل شریعت اند و شریعت بن  
پایه است و این است که اگر یک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بجای از جریان باز

شماره \*

اینهمه بوی بلا غلطه شود در امور جهان در هر امری از امور و هر چیزی در کار  
بالمعنی و آنست که توشن یا اصولی در کار است و بدون آن اصول وجود آن امر  
یا چیز ممکن است \* مثل اینکه بر باد و مه و خورشید فلک در کار اند و هر چه  
یک اصله خاص - تمام ممکنات خواه انسان باشد خواه حیوان - خواه نبات  
و خواه جماد همه بروفق اصولی برپا میباشند و وجود دارند - و هر چند که آن اصول  
کامله و درست است باشند توام و دوام آن امور یا اشیا نیز بیشتر باشد - مثلاً بنی آدم  
بحسب اصالت اولی که عناصر باشند همه یکسان اند و لیکن چون صورت وجود  
یافتند و مشتمل شدند از اعضا و اجزای مختلفه اول بحسب سرشت و طبیعت و  
پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد بحسب بعضی سوانح و حوادث عارضیه - چنانچه  
سرزمین و پیدایش و آب و هوا و سرزمین و وضع زندگی و اکل و شرب و پوشاک  
و تربیت و محنت و ورزش و رحمت و بسیار چیزها که دیگر امتلاک بسیار را  
موجب میشوند در کالنتی توشن و اصول صحت و تندرستی - پس بعضی ضعیف  
القواتر اند از بعضی و بعضی قوی ترند از دیگران و لیکن اگر کماکان بر یک اصول  
باشند همه یکسان میمانند اگر چه این کماکان ممکن نیست - و سله تا یک اندازه  
بسیار ممکن است - مثلاً درختی را بار مملخ است بالطبع در هر جا که باشد و این  
بسیار چاره تغییر پذیر نیست و لیکن اگر این درخت را از ملکی ملکی یعنی از خاک بر سر

در همان اعتمالی هوا پدید می آید و بهند سبز می شود و نمو میکند - همچنین اگر غلامی بستی  
نخواهند سبید شود اسکان ندارد مگر بیشک تربیت بیشتر در علم و دانش و هنر  
و کمال کسب میکند یا صاحب صفات و خصال دیگر میشود - پس هر حال هر چند  
زیاده ملاحظه کالسی تیوشن شود و اعضا و اجزای آن قوی تر و سخت تر باشد  
توام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده خواهد بود \*

بالملاحظه میکنم که اگر دو خانه را پهلوی یکدیگر بسازند و هر دو در وضع ساختن  
وصراحی و اعضا و اجزای که لازم ملزوم آنهاست بظاهر یکسان باشند چنانکه  
باز افتراق کلی بهم میرسانند و دوام و دوام هم افتراق کلی دارند - مثلاً در هر  
بینان است و دیوار است و سقف و هر دو از گل ساخته شده اند و چوب - مس  
ذکاب یک را بینان سخت تر و ستوار تر است و زمین آنرا بیشتر کنده اند و دیوار آن  
علیض تر نموده اند در خاک آن سخت تر است و احتمال دیگر چیزها نیز و آن میرود  
که در دیگر نیست - پس آنکه ستوار تر است و اعضا و اجزای آن پدید می آید  
تراست شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگر ده سال - حالا باید دانست  
که این مکانات اطلاق بر پنج قسم اند \*

اول - آنکه بنا شده اند از چوب و بعضی از شاخه های درختان  
یا علف خشک \*

دوم - آنکه بنا شده اند از گل خالص و

سوم - آنکه بنا شده اند از خشت خام \*

چهارم - آنکه بنا شده اند از آجر و

پنجم - آنکه بنا شده اند از سنگ سخت و

معلوم است که هر دو توام و استوار هر یک از اینها باشد اما چه اندازه  
اولین اینها بسا باشد که بیاری یا بارشی یا برقی یا فکرتش بر یک دم  
دوبار و در دو چوبین اینها محصل که تا پنجاه سال دوام داشته باشد - چنانچه

از این عمارات صنف پنجم در اکثر جایای عالم دیده میشوند امروز که پنجاه سال  
 بیشتر نباشد اندک آنهارا بدست خراب نی که دند یا بهرور ایام و طوفانها سے  
 سخت و زلزلهای سخت و عدم توجرد و موافقت تباہ نی شدند تا امروز بالکل  
 بحال خود باقی مے بودند و البته بعضی هم بتوزی حال نمودید باشند - بر همین حال  
 است حالت ملک و سلطنت هر قوم در جهان و بر همین شیخ است تمام امور است  
 و زندگی هر قوم و هر فردی از افراد خلق عالم - هر خاندان که در آن عیالی باشند مستقل  
 از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانه درست و مستحکم است  
 وجود آن خانه را دوام و بقائی خواهد بود و الا فلا - بدران را بموجب قانون کلیه  
 که مقتضی آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بوده حکومتی  
 و حقوق خاصی است در آن خانه و بر آن عیال - پس از آن هر یک از آن  
 فرزندان را نسبت بان مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و هر یک را  
 درجه و مقامی و فرضی از نسب و ایض و تخلیضی از تکالیف مربوطه آن خانه و آن  
 عیال مقرر و معین است و این همه حکومت و حقوق و درجات و ذرائع و تکالیف  
 حدی معین نموده اند - پس چون این حکومتها و حقوق و درجات و غیره بروفق  
 ضابطه و مستحکم که قرار داده شده که براس هر یک معین گشته جاری باشند گاه است  
 در نظام امور آن خانه خللی واقع نموده شد و احدی را بر دیگری زیادتى و تعدی  
 نسبت واحدی را از دیگری شکوه و شکایت نخواهد بود ❀

عد و زعلی اعلی که مالک الملک لا شریک له و حکیم علی الاطلاق و مقتضی  
 قانون کون مکان است بر این نظام این جهان و بمقتضای فتنه از منہ و حالات  
 این جهان و مخلوق خود مکرر کاستی بتوشن با فرستاد با واسطه رسولان خود و آنرا  
 همه بشکایمیکه جهان و خلق جهان و زمان تکمیل یافتند کاستی بتوشن اعظم و اکل  
 خود را با واسطه ختم المرسلین فرستاد برائے تکمیل نظام جهان - اگر با خوبی غور نمایم  
 می بینیم که هیچ کاستی بتوشنی و ضابطه تکمیل قرآن نیست و نخواهد بود که هیچ چیزی

در آن واگذار نشده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کانتی تیوشن عمل نموده بودند امروز مالک تمام جهان بودند و بدون بیخ نساد و خون ریزی و بدون هر گونه اختلافی - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از خلفا قرآن را برکنار گذاشتند و از همان روز شروع به تفرق کردن و کار آنها با یکدیگر رسیده است که امروز ما به بنیام و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در ازمنه مستقل چگونه باشد - در این زمان در میان هر قوم از اقوام نصاریک قسمی کانتی تیوشن پیدا شد براس نظام ملک و محض بواسطه این کانتی تیوشن است که نصارا با این پایه و درجه رسیده اند در هر امری از امور که با همه بخشیم میسیم - و اگر در میان آنها نیز بعضی قوی تر از بعضی باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کانتی تیوشن آنهاست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلند و امریکه و استریا و ایتالیا از دیگران به نهایت قوی ترند - و از سایر خلق ایشیا و افریقا چنان نیز امروز یکی از دول قویه مغربیه محسوب است اگر چه عیسوی نیست ولی این قوت را حاصل نموده است جز بواسطه ایجاد کانتی تیوشن ❖

حالت اهل اسلام را در هر امری از امور اگر ما مطابق کنیم با حالت نصاریک در همان امور بیشک از تجدید و تخمین و مطابقت خارج است و امکان ندارد تطابق آنها با یکدیگر در هر تخمین هم که کسی بنماید خلافت واقع خواهد بود و تمام بیدانشان با حمل بر اخراج میکنند - ولیکن از میان نیست و بیخ یاسی کرد و مسلمانان که بر روی زمین می باشند آن محدودی از آنها که بکمل از هر ملکی یک مرد باشند که دعوی آن دارند که در علم و دانش و هنر و تدابیر ملکیت و سیاست و امور پولیتیکه دست کامل دارند و از جهان و ممالک مختلفه و اقوام خارجه و تواریخ قدیم و جدید عالم بسیار امور دیگر آگاه و با اطلاع می باشند و نیز هر روزه بر روزنامهجات عالم نظر دارند و نیز دعوی ریفا میری یعنی اصلاح اندیشی و محدودی قومی و جمعیت دینی و وطنی میکنند نباید بطور واقع بدانند که هر تخمین بنده کنیم اخراج نباشد یا از نقطه حقیقت

بسیار بعید نیست - بنده خود تخمین و تحدیدی براسبے بیچ امری از امور نصارا نمی گنم و او  
 میگذارد بهمین بزرگان سابق الذکر که تخمینی فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی  
 در دست بنده نیست ازین سنووات اخیر که بعضی از ممالک مسلمانان را با بعضی از  
 ممالک نصارا در بعضی از امور مطابق نمایم - هر چند که روز نامجات بسیاری نزد بنده  
 موجود اند و لے حالات مختلفه ممالک اسلام و نصارا را بطور کمال درج نموده اند در آن  
 تہ بنده بتوانم تمام امور را حکماکان مطابق سازم - لہذا ازیکے دو کتاب اندک کہ منہ چیز  
 سے نویسم بموجب ذیل نمونہ باشد براسے دریافت عموم اہل اسلام یعنی کسائیکہ  
 بے خبر اند - مثلاً در سال ۱۸۵۵ عیسوی حالات بعضی از ممالک نصارا و اسلام  
 بر این تخمین ہا بودند -

ترکی

ریاستہائی متحدہ امریکا

۱۵۱۰۰۰۰	دست بنام	۳۶۰۳۳۰۰	دست بیل مربع
۱۱۳۵۵۰۰	دست واقعی	۶۱۰۰۰۰۰۰	ذاتت
۳۲۵۰۰۰۰	خلقیات بنام	۲۸۳	تبارت
۲۲۰۱۱۰۰۰	خلقیات واقعی	۱۲۵۱۰۰	ریلوے
۴۰۰	تجارت	۶۰۰۰۰۰	انگراہ
۱۳۰	مالیات	۶۵	مادات
۱۰۰	قرض	۶۲	ضرف
۳۰۵۰۰۰	فوج و صلح	۲۶۰	قرض
۶۱۳۰۰۰	دیگر		

ایران

فرانس

دست بیل مربع ۲۰۴۰۹۰      دست بیل مربع ۶۳۶۰۰۰

۴۶۶۰۰۰۰	خلیفت
۶ کروڑ	تجارت
دو کروڑ و نیم	مالیات
دو کروڑ و نیم	خریج
۸۰۰۰۰۰	خریج
۳۴۴۵ میل	تلگراف
۵۰۰۰۰ پونڈ	قرض

۳۴۴۰۰۰۰۰	خلیفت
۱۲۵ کروڑ	مالیات
۱۲۵ کروڑ	خریج
۳۳۰ کروڑ	قرض
۳۲۸ کروڑ	تجارت
۳۹۰۰۰۰	خریج و صلح
۱۴۵۰۰۰۰	درخنگ
۴۵۰۰۰۰ میل	ریلوے
۵۰۰۰۰۰ میل	تلگراف

### افغانستان

۴۴۸۰۰۰۰	دست بیل مبلغ
۴۰۰۰۰۰۰	خلیفت
تخمیناً دو کروڑ	تجارت
۴۰۰۰۰۰	مالیات
۴۸۰۰۰۰	خریج

### مصر

۴۹۵۰۰۰	دست بیل مبلغ
۴۵۱۰۰۰۰	خلیفت
تخمیناً ۹ کروڑ	مالیات
کمتر	خریج
۹۴ کروڑ	قرض

### مملکت جرمن

۲۱۲۰۰۰۰	دست بیل مبلغ
۴۶۰۰۰۰۰۰	خلیفت
۳۰ کروڑ	مالیات عامه
"	خریج عامه
ہر ریاستی جدا گانہ دخل و خرچی دارد	
۴۸۰۰۰۰۰	خریج و صلح
۳۸۰۰۰۰۰	درخنگ
پرویشیا خاص ہر ایک از مالیات و خراج	
۶۵ کروڑ بود و قرضش ۲۰۰ کروڑ	
تجارت این بخوبی معلوم نمی شود با بعضی	
یشک از دو صد و پنجاہ کروڑ کمتر باشد	



ریلوے ۲۷۵ میل  
ملگراف ۵۸۵۰ میل

ہر دو کو

روس

دست بیل مربع ۱۳۲۰۰۰  
خلیقت تختیاں از پنج ای ہشت بیل  
آمدنی و خرچ تختیاں ۳۰ کروڑ

دست بیل مربع ۸۲۵۴۲۸۹ میل  
خلیقت ۱۰۵۰۰۰۰۰

تجارت ۲۰ کروڑ

مالیات ۱۴ کروڑ

قرض ۲۳ کروڑ

ریلوے ۱۸۵۰۰ میل

ملگراف ۸۳۰۰۰

میں در صلح ۸۰۰۰۰۰

در جنگ ۲۲۰۰۰۰۰

دست بیل مربع ۹۰۰۰۰

خلیقت ۰۰۰۰

آمدنی از فرار کیکہ میگو

کودر

خرچ نیز بہین قدر

حیدر آباد کن

جاپان

بلجیم

دست بیل مربع ۱۳۷۶۶۹

خلیقت ۳۸۰۰۰۰۰۰

ریل ۳۰۰۰۰ میل

ملگراف ۳۰۰۰۰

دخل و خرچ ہر ایک تختیاں ۱۶ کروڑ

قرض ۶ کروڑ

میں ۲۶۵۰۰

ملگراف ۳۲۶۰۰

دست بیل مربع ۱۱۳۷۳

خلیقت ۵۵۵۰۰۰۰

آمدنی تختیاں ۳ کروڑ

خرچ ۴

قرض ۶ کروڑ

ریل ۲۶۵۰۰

ملگراف ۳۲۶۰۰

۶۵۰۰۰

میں

# ایتالیا

# چین

۲۵۵۳۳۰۰	وسعت بمیل مربع	۱۱۴۴۰۰	وسعت بمیل مربع
۳۳۵۰۰۰۰۰۰	خلیقت	۲۹۰۰۰۰۰۰	خلیقت
در کتاب یکدیگر اندکی قدیمی است و از آنکه		۲۶۶۰۰۰	نوع در صلح
از ۳ میلیون میل مربع نوشته و خلقت آنها		۲۵۹۰۰۰۰	در جنگ
بیش از ۲۲۵ میلیون - آذنی و		۴۲۰۰	ریلوے
مخارج و تجارت و فرج و غیره آن بجزئی		۶۴۰۰۰	تلگراف
معلوم نمی شود و باید نسبت به وسعت		۶۴	آذنی
و خلیقت آن کم باشد -		۶۶	خج
فرج آن اگر چه قریب ده لاک بوده و		۴۵۰	قرض
از جنگ با جاپان معلوم میشود در میدان			
بیفایده اند *			

بسیار کیفیات دیگر میباشد که ذکر آنها نمودن در صورتی که کسی بیند و نخواهد  
 و پروا نکند بیفایده است مع ذلک بچند چیز اشاره میشود -

( ۱ ) آنکه انگلند را ذکر نمودم و لے باید دانست که در دولت چین کمتر  
 از امریکا است مگر در تجارت و سایر امور بیش از همه ممالک است - مثلاً قریب  
 ۱۳ میلیون میل مربع زمین دارد و با متعلقاتش - ۲۶۰ کروڑ مالیات دارد و ۴۰۰  
 میلیون خلقت -

( ۲ ) تمام آنچه ذکر شد متعلق به ممالک هند است بعضی دو چند شده اند و بعضی  
 فیصدی ۹۰ و ۵۰ و ۴۰ و ۳۰ نزدیک گردیده اند برخلاف در ممالک مسلمانان  
 همه کمتر شده و نقصان یافته اند \*

( ۳ ) درین بیست سال یا دو سه سال گذشته در آنچه بسیار می دانم و می بینم



وانگلیس و فرانس گرفته اند و سواست اینها بسیار است از متعلقات و مستمنات مسلمانان  
هم گرفته اند \*

(۴) از هزاران امور دیگر که همه متعلق اند بکومت و تجارت و فلاحت و  
مختلف علوم و برآوردن معادن و کشیدن ریلوے و تلگراف و دریا نوردی و صحرای  
کردی و ذاکثری و نجوم و کیمیاگری و جنگ و پولیتیک و اختراعات و غیره و غیره  
ذکر نمی شود و ممکن هم نیست ذکر آنرا -

تمام مسلمانان جهان بیش کم اگر چه از حقیقت و مایست هیچ چیز استند  
اقتلاد برین وقت ریلوے و تلگراف و تلکیفون و عکس کشی و کشتی های آتشی و  
خنگی و سباب های صحرای جنگی و بسیار چیزهای دیگر را بچشم بی بندگی بسیار  
از این چیزها را اهل اسلام خود در استعمال دارند - هر فقیری در هند اقتلاد بسیار در  
سفر کرده و بسیار در چهار زات نشسته بگه و جا های دیگر رفته اند و اکثری مکرر  
تلگرافها بملک و وطن و خویشان و اهل و عیال و و کلاس خود در شهرهای بی بند  
داده اند و اکثری عکس خود را برداشته اند - و هر فقیری که مایحتاج و مایلم نیست  
و زندگی او در چیز است اقتلاد نصیبت ان ساخته و پرده خسته نصار است - کلاه و قبا و  
پیراهن و پاسب جامه مردان و چوبی و ساری یا ازار و ننگه زنان بافته و پرده خسته  
نصار است - و هر قدر که مزرود دولت مسلمانان بیش شود سباب و لوازم زندگی  
و مایه تعیش و مخمر و مسابحات آنها از ساخته و پرده خسته نصار از زیاده میشود - و احتمال  
کلی میرود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان بکشت و زراعت مشغول شوند و در تمام  
لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصار باشند \*

حالا بنده بخدمت بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور سوال که اگر تمام مردم  
ملت خود را با تمام امور نصار مسلمان کنند آیا در نظر آسمانی هزاری چند در جیب  
فرق دارند - و این نظایق را ما از ابتداست اسلام بگیریم و از آن زمان که مسلمانان  
در اوج ترقی و عظمت بودند - مثلاً آبا ملکه شاه یارون الرشید در دولت و آه بی ملکه



بجاہ ہزار پوند گیرد آن ہم شاہ ایران و از نیکی و مکر کجا ہما سے ملک را بظمانت بدہ کمال  
 شہساری است ما را - تا کجا دولت ما بے اعتبار است کہ رایا سے خودش ہم سآن اعتماد و غاڑ  
 در عایا سے خودش ہم چندان خیرت نذرند کہ این مبلغ را از خود بدہ ہند و این بدنامی عظیم را  
 از خود و ملک و دولت خود دور کنند - ولے جا سے غیرت و انسانیت خالی است -  
 دوروز بیشتر بندہ بمجلس فرستم کہ در آن مرثیہ خوانی سے شد دیدم بسیار سے از خلق <sup>بجاہ</sup>  
 و شاید تمام اشرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتمع نمودند و پیوستہ گلہ ہما سے  
 دو سپہ میر سندنو جمعی وارد سے کردند ہمہ با ایسا سہا سے فاضلہ و با یاد بروث و قرط  
 و فرط و البتہ و حقتہ اینہا ہند و ستانی بیبا شنند کہ درین ریاست بہ آسیایش  
 میگذرانند - عرض کہ این جمعیت کہ شاید چہار پنجہزار بو دند ہمہ از دنیا و ما فیہا بے خبر  
 بو دند ولے ہمہ عالم و فاضل رو کیں درجہ اول و ڈاکٹر و غیرہ و اکثری ارا کیں  
 و مجال این ریاست و ہمہ شاعر و شعر قہم و سخن منج و تمام خیال و حواس اینہا منحصر  
 بود بانیکہ جا سے یافتہ بنشینند و مرثیہ را استماع نمایند یعنی داد سخن سنجی دہند و  
 واہ واہ و سبحان اللہ گویند با ظہار اخلاص کیشی مرثیہ خوان و قدر دانی اشعار او  
 و نیز خود نمائی و دانشمندی خود - یک شخص و اعداد از میان اینہا بطور یقین پرواندا <sup>بشت</sup>  
 اگر طوفان نوحی باز میشد یاد ملک ترکی یاد ملک ایران یاد مصر یاد  
 افغانستان یا خدا نخواستہ در خود جدا آبا و - اگر چه خود مندان پیدا اند بلکہ چشم نمی بینند  
 کہ ہر روزہ طوفانی میشود ولے شکر خدا را طوفانی نمی شود کہ اینہا از خواب غفلت بیدار  
 شوند و خدا کنند کہ چنین طوفانے بشود و اللہ ریاست دیگر می دہند نیست کہ آبخا برزند  
 و ہمہ تباہ خواہند شد ❖

انہمہ کہ بیان شدہ ہرچہ دیگر کہ در ہزار کتاب بیان شود تماما نتیجہ کالستی  
 تپوشن ہما شنند واحد سے کئی داند - معذہ وی کہ از میان ما دعوی خود مندی  
 میکنند بلکہ دعوی اطلاتی بینا آنچہ دانستہ اند براسے پہبودی و ترقی ملت خود  
 فقط دو چیز است پہکے آن است کہ یک مدوسہ یعنی اسکول انگریزی باز کنند کہ

سه رنج که طالبان علم آن اسکول داشته اند یکی رنج مسلمانان و سه در محنت و تحصیل علم بیجاها ذات و دیگر اند و یک مسلمان سیکه دیگر طبع و جریان یک اجبار است که آن هم غالی است از آنجمله که موجب ترقی ملت شود بلکه در آن روح هستند آنچه در پیش از آن حاصل شود براس مالک اجبار - ولیکن تا اساس این عمارت استوار نشود هیچ چیز درست نخواهد شد و از دوام آن امید می نیاید است +

بعضی از جهال ملت ما میگویند و فخر هم میکنند که آنچه باعث این ترقی بود نصراست اصول اسلام است و از اسلام و اهل اسلام اخذ نموده اند - این دعوی بیج خود مندی قبول نمیکنند چرا که از جهات و اسباب ترقی نصرا را بسیار کم مسلمانان با خبر است و هزارها باعث داشت و بهم رسانید - البته چیزیست هم از اسلام بیان بود و از مسلمانان اخذ کردند - خود نصرا را معترف اند و در کتب تواریخ خود نوشته اند که پس از انقلاب جهان و شمال و شمال اول یونان و روم و رفته رفته فقر اض آن دو دولت بدست مسلمانان و تباہی علوم و کتب آنها بدست اهل اسلام وقتی از اوقات بکلی ممالک نصرا از علم و دانش خالی و باریک بود همچنانکه خود مسلمانان اگر چه بطاها از زمان جاهلیت که مراد کفر بود و خارج نموده بودند مع ذلک بحسب علم و دانش که باید و باعث خداشناسی و آگاهی از دنیا و آخرت است جاہل بخت بودند تا زمان خلفا سے بنی عباس و زمان مازون و مامون که کینال تحصیل و احوال علوم افتادند و بعضی از کتب یونانیان و غیره را که از تباہی و حرق باقی مانده بود ترجمه نمودند مشهور خلیفه ثانی از بنی عباس تحصیل علوم را مشوق گشت و درین وقت سلطنت دیگر است از خاندان بنی امیه در مغرب الاقصی (مورد کو) اساس نهاده شده بود که اسپین را نیز گرفته بودند و همچنین خلیفا سے ابنی عباس علم و کمال را مشوق گشتند و با وج کمال رسانیدند - پس از آن باز نصرا را غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم اسپین را باز پس گرفتند - ولیکن درین ضمن اخذ علوم کردند از مسلمانانی که در آن سرزمین مانده بودند یا کسانی که تربیت یافته مسلمانان بودند - شناختن ما که در اکثری از ممالک مغرب

یورپ (شمالی) که تاکنون رشید بود با ب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشتند و چند مدرسه  
 در مالاک خود برپا نموده علوم ماخوذه عرب را در زبان لاتین بفرمان او ترجمه کردند و در آن  
 مدارس جاری نمودند - سبب دیگر هم رسید که نصرا را بجا یک چهارم برخواستند  
 و در مقابل مسلمانان در حیثت المقدس اگر بی هفت جنگ بیش نشد در غنای او منته  
 رسد از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طولانی و عجیب و  
 غریب است - هر حال ازین آمد شد و اختلاط و استمزج نیز نصرا را بجزایمان کرد و غیره  
 مسلمانان که از آن راه مسیح حاصل نکردند همچنانکه امروز هم نصرا را کمال ترقی را دارند و سایر  
 ملوک و پادشاهان میروند و فرستاده میکنند ابداء مسیح نمی آموزند مثل نیکه پادشاه ماضی چند  
 بار به یورپ تشریف برد و بعد نماز کزانی فرج کرد و آخر دست خالی مرجمت فرمود و مسیح  
 چیز حسنه حاصل نفرمود و عرض آنکه ما را انکار نیست و ما این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه  
 باعث ترقی نصرا شد از مسلمانان آموختند و اخذ کردند و سخن بر این است و بس  
 درین است که چرا خود مسلمانان بکار نبردند آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه  
 از خودشان بود و بواسطه بی پروایی از آنها و عدم پیروی آنها امروز باین بگت و  
 مذلت دارند

حالا ما میخواهیم بدانیم که عرض از کالنتی تیوشن یا اصول چیست که عموم خلق و خصوصاً  
 نادان ملت باید آینه - اول باید آنست که در میان هر قومی از اقوام دو چیز هستند که آنها  
 را ساقانون میخوانند و لیکن این دو چیز را فرق کلی است بایکدیگر یعنی حصه اول را  
 کالنتی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصه ثانی را قانون از حصه اول آن قوانین مراد  
 هستند که غالباً همیشه برقرار میباشند و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمییاید و تغییر و تبدیلی  
 آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت بر آنها  
 بطوریکه اندک اختلال در هر یک از آنها بکلی ملک و سلطنت را مختل دارد و باطله  
 بی وجودیکه از ملازمات آن است مسیح ملک و سلطنت را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که  
 از ایندای جهان انقضای یافته یا بجهت عدم وجود آن اصول بوده یا بجهت اختلال در یکی





بعضی دیگر میباشند که داخل تو این اند و در مرتبه بعد از آن اصول اولین میباشند و براسه سهولت و ریاضت باید بگوئیم آن ها ملزومات اول اند و اینها ملزومات ثانی مثل اینها این است که در مکان بود و باش بنیان و دیوار و سقف و ارکان و ازین قبیل چیزها ملزومات و تکلفات دیگر لوازم ثانی - و بعضی از لوازم هم میباشند که در درجه سوم و چهارم و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد یا محض براسه خوب صورتی است - ولیکن چونکه دین دولت بالضرورت توانا بوده اند و با وجود آنکه ابتدا سے اسلام بطور ظاهر سبک امور نسبت داشتند به دین و بروفق دین و اصول دین جاری بود و ندیغ ذاک بر خدا و سر خدا معلوم بوده است که وقتی بناچار آن صورت بصورت دیگر و آن وضع و لباس دیگر و آن لفظ بلفظ دیگر تغییر هم میرسانیده و بالضرورت حفاظت و انتظام حالکات و کرد و ما مسلمان خاص بروفق دین و شرع خالص جاری نخواهد بود بنا بر این قرآن ما مشتمل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کمالیت این کالشی توشن هم بهین اشمال و استخراج است - لیکن براسه اساس و دوام سرود دین دولت همان چند اصول استند که ذکر شد و بعضی دیگر از ان قبیل \*

این همه امور را یعنی تمام احکام قرآنی و سنن رسول الله را براسه سهولت کار و اراده خود و ریاضت هم ندیغیان خود ما منقسم میسازیم بچهار قسم - و سه باینست که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقها نیست یعنی آنچه بنده میگوم و سه نولیم نسبت بقواعد و عبادات ندارد بلکه نسبت دارند بتمام دین و دولت و ان اصول را بنده اصول دین و مذہبیه اسلام بروفق اراوه علماء و فقها نمیخوانم بلکه اصول انظامیه و تمدنیہ میخوانم - تقسیم آنها باین موجب است -

( ۱ ) آنچه در درجه اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در مثال جسم انسان بمنزله اعضا و ریسه اندیکر

( ۲ ) آنچه در درجه ثانی و در شمار ملزومات ثانویه اند که خلل در آنها نیز موجب اختلال حال جسم است و نه چندان که بکلی جسم بے کار ماند - مثال آن

این آیه است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالقیوم والصلوة اگر چه  
صبر کردن بسیار خوب صفتی است و هر چند که نماز یکی از واجبات و ارکان دین  
است مع ذلک تنظیم دین و دولت چندان باینها وابسته نیست - و همچنین  
باید بگوئیم که در واقع صبر و صلوة را مرتبه یک نیست بلکه صلوة در درجه ثانی واقع  
است و صبر شاید در درجه چهارم پنجم \*

( ۳ ) آنچه در درجه ثالث واقع شده اند مثل بعضی از اینگونه امور اند و الله اعلم  
بالمغرب فاینها تلووا فتم وجه الله \*

( ۴ ) بعضی دیگر میباشند که احکام و سنن رسول الله میباشند که اینها نیز جز  
بهمان درجات احکام الهی که بعضی واجب یا در درجه واجب اند چرا که خود رسول  
الطاعه است ولی بعضی دیگر هم اگر چه قول رسول الله باشند اما دخلی بدین  
بلکه چیزی دخل در دنیا و دولت دارند و شامل اند در اخلاق و در خصال  
و صفات ظاهری نیک شمرده میشوند - مثل آنکه اگر کسی هر روز حمام کند و  
سر تراشد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچه  
گفته اند که اینها ثواب دارند اما آن کار نیست خواه ثوابی داشته باشند  
و خواه نداشته باشند البته فضل اینها اینک است و بیشک اگر عوام الناس را  
طمع ثواب نباشد همیشه کثیف و چرکین اند - و بیشک اینگونه اوامر و نواهی خدا  
و سنن رسول الله عالی از حکمت هستند چنانکه دیگر احکام و اوامر و نواهی الهی  
و سنن رسول الله اند - و این فقره اخیر را نیز باین اهل تمدن حکمت عملی بخوانند  
و بالجمله همه این امور را معتقد و یا بک بند و محکوم هستیم و باید باشیم بموجب  
همان درجات سابق الذکر \*

ولیکن چنین معلوم میشود که بعضی از این امور و اصول درجه اول نور آیین  
از رسول الله در دین خلافت خلفاء و اولی نظر را محو شده اند و برونق آنها عمل نشده با اگر  
عمل هم نشده چنانچه باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از آن که آن خلافت سلطنت

سبب شد چنین بینماید که احکام و امور دینیه اول و ثانی و ثالث همه یا اکثر معدوم شدند  
فقط از امور دینیه راجع را چیزی اهل اسلام پیروی کردند با استنراج و امتلا حکم و با خرافات  
بدعتیه و واهیته دیگر - و بهر حال اقبست الامر کار باینجا رسید و کشید که امروز بنده و تمام  
اهل اسلام بچشم خود می بینیم که نه دینی باقی مانده و نه دولتی سوا سے آن خرافات و  
یهود گیرا سے مذکورہ بالا \*

چندین افتراق بسیار کلمی میباشند در کالنتی تپوشن اسلام و اهل اسلام  
با کالنتی تپوشن نصارا سے عالم و همه اهل اسلام باید این افتراقات را بداند  
و بخاطر بداند \*

(۱) در اصول تمدن نصارا پادشاه مختار است و پادشاه یا خود مقنن قانون  
است یعنی با مفسر خلق یا خلق مقنن قانون استند با مفسر یا بشارکت  
پادشاه و بهر حال مقنن مخلوق اند در اصول اسلام پادشاه واقعی خداست و  
مقنن واقعی نیز خداست و تمام خلق حقه انبیا و اولیاء و تحت آن واقع  
و همین کلام دلیل است بر این که خداوند علی اعلامی فرماید که اے محمد صلی اللہ  
علیه وسلم بگویند اللہ کہ ہونا بشکر و مشکلم ریوحی الی انما اللکم الہ واحد  
فمن کان یجوز لقاہ ربہ فلیعل عملہ صلاحتہ لا یشرک  
بعبادۃ ربہ احداً غیر

(۲) دیگر در اصول نصارا پادشاه در بعضی از امور از قانون مستثنی است و در  
بعضی از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خونی را پادشاه عفو کند بجز  
ایرادی برافست و جائز است - ولیکن در اینگونه امور احدی را  
در اسلام اختیار کامل نیست بلکه خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ  
و سلم اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الہی بود و چون خدا  
تعالی حکم فرموده که قاتل را قصاص کنند باید بالضرورة بکشند - و  
در اسلام دین خون نیز جائز است و اسے بندہ این است کہ بر کے نظام

مک بیشک و حکماً باید تخصص نمود و بیلا

۱۳) در اصول تمدن نصراً چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود  
 و پس از آن نائب پادشاه را هر که باشد - و البته مراد از پادشاه و نائب  
 پادشاه قانون است و جاری کنندۀ قانون که بعد از خود آمدند - در اصول  
 تمدن اسلام خداوند علی اعلیٰ فرموده است **یا طيعوا الله واطيعوا**  
**الرسول واولی الامر منکم** - در این شکی نیست که مراد  
 از اطاعت الهی است و مراد از رسول و اولی الامر همریان آن احکام است  
 بصارت اخروی اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر همه  
 بیرونی احکام و اولی الامر است الهی است - استنبیس - اگر چه این رسول هر دو  
 در واقع یک سلطان میباشد و سلسلے درین امر مخصوصه استحکام و شناخت  
 اصول اسلام بے نیاز است بیش است بواسطه ذکر اولی الامر و حکمت در  
 این بود که چون پادشاه دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تنازع  
 در میان است و رفع نشود - ولیکن چند آنکه درین امر اختلاف بهم  
 رسیده است در میان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباہی این  
 ملت شده در هیچ امر دیگر با بنیان و باین اندازه اختلاف نشده  
 است

## کیفیت اولی الامر

پوشیده سباده که این امر عظیم امور اسلام است و در فهرست مطالب امور  
 و در اهمیت و عظمت اولی الامر و اولی الامر است و چنین مینماید که احد  
 از بزرگان ما از ابتدا که اسلام تا این زمان چنانچه باید و شاید و حکماکان حقیقت  
 آنرا بیان نموده و هر فرقه و سلسله در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند یعنی هم

مفسرین ما اختلاف کرده اند ہم حکما ہم علما ہم عرفا سے ما - بندہ درین مقام این مطلب را بموجب اختلافات ہر فرقہ و سلسلہ مفصلاً بیان میکنم و ظاہر سے سازم کہ ہمہ خابج افتادہ اند از جادہ حقیقی و فہم و دریافت فحوا سے و اتعی آن - لاجسین کاشفی کہ در تفسیر خود بیان کردہ است و البتہ او ہم از کتب دیگر مفسرین گرفتہ و از خود بشخصہ رائی ظاہر ننمودہ و البتہ عاجز بودہ است کہ اسے دہد بیگوید کہ او لوالا مر مراد امر کے مسلمانان اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم در عہد خود تعین سے نمود و حکایتی نیز بر طبق این دعوی سے بیان میکند - باز بیگوید ثعلبی فرمودہ اولی الامر حضرت ابو بکر و حضرت عمر رض اند و زبیر بن صدق بودند - باز بیگوید کہ حضرت ابو بکر رض و راق رحمۃ اللہ گفتہ کہ خلفائے اربعہ اند - باز بیگوید و مجموع صحابہ را نیز گفتہ اند - باز بیگوید یا فقہما و علما یا ارباب عقول و اسے مراد اند - باز بیگوید و نزد عرفا و لوالا مر شاخ اند و پیران طریقت - پس بقیۃ این آیت را باین نحو تفسیر نمودہ - "پس اگر خلافت کنسید در پیغ سے پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنسید بارسول صلی اللہ علیہ وسلم در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد وفات او" صاحب اخلاق جلالی سے نوید - و آنکہ از حیثہ فرمان پادشاہ زمان بیرون رود و بمقتضای نص آیہ از ربقتہ اطاعت پادشاہ حقیقی بیرون رفتہ باشد - پس حکایتے بیان میکند کہ لب آن این است - "سلطان ملک شاہ ماضی روز بسبت و نہم ماہ رمضان بار اقامت در نیشابور افگند - مہربان و حضرت پادشاہ عرض کرد کہ ہلال عہد دیدہ شد و سلطان را بران دہشتند کہ امر فرمود تا ندا کنند کہ فردا عید است و آن وقت امام الحرمین ابو المعالی عبدالملک جوینی مجتہد بود و او جبر یافتہ و در حال امر کرد تا بنیادی کنند کہ ابو المعالی بیگوید کہ فردا رمضان است - پادشاہ از این معنی عظیم متعجب شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخوانند بر خاست دیهان مخفیانه و رخت که در خانه پوشیده بود گفشتن یاری  
 کرده بسیار گاه سلطان آمد - سلطان را تغیر زیاد شد و امیر الحجاب را فرستاد  
 که بر ابدین طریق آمده - چون بحضرت سلطان رسید گفت اسے پادشاه من  
 بهمین جامه نماز گزارم و رو با باشد و جامه که در خدمت خداست تعالیٰ توان پوشید  
 در خدمت سلطان هم شاید - فاما و ان ساعت که فرمان رسید بهمین جامه نشسته  
 بودم ترسیدم که تا تغیر جامه کنیم درنگی واقع نشود و بواسطه آن تاخیر فرشتگان نام  
 مراد بر جریده باغبان و مخالفان پادشاه اسلام نویسند - سلطان فرمود که چون وقت  
 پادشاه را باین مرتبه واجب میدانی جزا بر خلاف امر ما منادی میکنی - امام گفت هر چه  
 تعلق بفرمان دارد و بر ما واجب است که اطاعت سلطان کنیم اما هر چه تعلق بعتقه است  
 دارد بر سلطان واجب است که از ما برسد چه بکلم شریعت غر او ملت زهر را همچنانکه فرمان  
 پادشاه راست فتویٰ عطا راست - (پس صاحب کتاب در این مقام فرمودی  
 یافته از پادشاه زمان خود تعریف و تمجید از حد و اندازه بیرون میکند همینانکه با  
 مصنفین اسلام در عهد هر پادشاه ظالمی که بوده اند و نانی با آنها میرسد و است  
 تعریف و تمجید از عدل و لطف آنها کرده اند و صدی صفات و خصایل میرسد و را  
 با آنها نسبت داده اند اگر چه شاید بیک هم در وجود آنها نبوده - در حکایت دیگری  
 بیان میکند که منصور بن نوح را که والی ممالک خراسان بود و جمیع مفاصل رومی داد  
 که منظم اجناس آن زمان عاجز بودند از علاج او را بیج ارکان دولت بران قرار یافت  
 که با محمد ذکر باسه رازی مشورت نماید - کسی را با حضار او فرستادند چون  
 بکنار تلزم رسید از رکوب سفینه شامی نمود تا او را دست و پا بسته در کشتی  
 انداختند - . . . . . پس پادشاه را تشبیهام برد و مقرر نمود که  
 دیگرے در نیاید و بعد از آنکه حواریت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد باکا بوشید  
 در برابر او آمد و با نوح فحش زبان کشاد - پادشاه را ناگه و غضب مشتعل از پایتخت  
 دلی اختیار از جا بر جست - بهر حال پادشاه را بهمان طریق تبریک کردند و در خدمت

کامل یافت چه مواد بلغمی کہ بسبب مرض تو بود بواسطہ حرارت غضبی و مدوحوارت تمام تحلیل یافت - و بعد از آن ہر چند بادشاہ اورا طلبید ملاقات نمود و استعذار کردہ کہ ہر چند صورت شہمی کہ واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود قاتل شاید کہ چون بادشاہ اندک آن فرماید ہر خاطرش گران آید و از سلاطین بسبب حال میں نمیتوان بود " بعد از آن کہ این حکایات خرافت امین را کہ ہر چند مندی را بلکہ ہر تھلی را خندہ آید تو در جاسک و بکری سے نوید -

اما حاکم شخصے باید کہ بتائید آہی ممتاز باشد تا اورا تکمیل افراد انسان و نظم مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند (حکم) اورا صناعت و متاع خزان اورا امام گویند و فعل اورا امامت و افعالون اورا مہتر عالم خوانند و اسطفا ظالمین اورا انسان مدنی گوید یعنی انسانی کہ حفظ امور مدینہ بر وجہ لایقی نماید و چون زمام مصالح امام بکف کفایت چنین شخصے عالی مقدار باشد ہر آئینہ انواع میا من برکات بر کافہ بلا و وقایع عباد و سببہ همچنانکہ درین روزگار خجستہ آثار لطائف تدبیر کردگار بقتضای اعظ القوس یا ذیہا زمام نظام مصالح امام و قبضہ اقتدار بادشاہی کا سگار ہنواہ کہ صیت معدلتش آوازہ عدل نوشیروان باز نشاید - تاریخ باز در این مقام پس از بیان حال و شرح صفات و خصال چنین شخصے تعریف و تمجید از بادشاہ خود میکند محض براس نام و از حرف جان نہ براس را ہنمائی و ہدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او - بیشک اگر تاریخ احوال این بادشاہ را ہر کہ بودہ بخوانیم معلوم خواہد شد کہ شخصے ہودہ است متصف بان صفات و نشان ہا سے سابق الذکر بلکہ صدیکے ہزار یکہ آہنادر تمام جہان و از ابتدا سے خلقت آدم نیز چنین شخصے نبودہ و اگر ہودہ امام بودہ است و معصوم - پس میگوید - تہ آئینہ مدبر عالم اولاً بحفظ احکام شریعت قیام نماید و اورا اختیار تصرف در جزئیات امور باشد بسبب مصلحت وقت بودہ جس کہ موافق قواعد کلیتہ شریعت باشد و چنین شخصے بحقیقت ظل اللہ



خلیفۃ العہد و نائب نبی باشد - در جاسے دیگر میگوید کہ " مرتبہ سلطنت از  
 بلائ نعم الہی است کہ از خزانہ الطائفات نامتناہی یعنی از افراد امجاد و ارباب ائزرائیلی  
 پس از بیانات سابق الذکر صفات و خصالی را کہ بموجب اقوال و آراء ہمہ حکما  
 اعظم صفات و خصال میباشد کہ باید در وجود ہر پادشاہی بالضرورہ باشد ہفت  
 شمرده است باین تفصیل :-

اول - علو ہمت و آن تہذیب اخلاق حاصل شود \*  
 دوم - اصابت راسے و آن بچودت فطرت و کثرت تجربہ دست و پد نیز  
 سوم - قوت غریبت و آن براسے صواب و قوت ثبات حاصل شود - (دین  
 مقام حکایتی بیان میکند از ما سون مشوب بفرمت ملوک )

چہارم - صبر بر مقاسات شدائد

پنجم - پسا و تطبع در مال مردم مضطر نشود

ششم - شکریان موافق -

ہفتم - نسب چہ ہر آئینہ موجب انجذاب خواطر و جہالت و وقار خواهد بود  
 خصلت ضروری نیست اما اولی است :-

دیس رو شکری جو سدا ان چہا خصلت کہ علو ہمت و راسے و صبر و عنیت است  
 حاصل توان کرد پس عمدہ ہین چہا باشد و الحمد للہ تعالی کہ حضرت پادشاہ دین بناہ  
 جمیع این خصال حاصل است " (باز در اینجا تعریف و تمجید بسیار از پادشاہ خود میکند)  
 در جاسے دیگر مینویسد کہ "عمر بن عبدالعزیز را کہ بحال عدالت و فطر تقوی و طہارت مشہور بود  
 از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال مراد در طہ حجاشتند  
 بچہ آنکہ سوراخے در پلے و اشده بود و گو سپندی را پاسے در آن سوراخ فرو رفت و  
 جروح شد با من عتاب کردند " این حکایت را نیز بنده و ہر چہ عاقلی نہیں نخواہد کرد  
 و بعد اشارہ بآن خواهد شد - در جاسے دیگر میگوید " و باید دانست کہ ملوک را ہمت ہائے  
 بلند است و بدین سبب خلق را با ایشان در مقام بندگی باید بود و ہر چہ امر محل جرم و تقصیر

برایشان نباید - در حاشیه اخلاق جلالی درین مقام و منسوب باین مطلب از اخلاق محسنی این فقره را اخذ کرده بنویسد و در زیر آنکه نظر بر سلطنت الهی واقع شده اند و از نچیت لقب نخل اللہ برایشان اطلاق میکنند پس بآن معنی که این صورت در ایشان مخفی است از همه خلق استخدا م و تقدیر خواهند و خود را منرا و آرا آن شناسند و در هر چه کنند طریق استغلال و تفرد رعایت نمایند و هر چند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و برین تقدیر استغنا سے ایشان طالب آن است که مردم مسکنت و محتاجی خود برایشان عرض کنند.

اینک ما سے آیتم بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچ وجه من الوجوه بنده را عرض دیگر نیست جز آنکه بواسطه +

(۱) عدم تحقیق و دریافت این مطالب و بعد از

(۲) بواسطه پیروی این مطالب و دیگر

(۳) بواسطه بروی آن چیز بانی که بکلی خارج و بیملانہ بودند ہم از تحقیق و ہم از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیا سے این اسلام رو بخوابی و تباہی ہنہا کہ امروز بانیجا رسیده ہنتر.

و سے امیدوار استم کہ بہیچ وجه در هیچ مقامے بیانات بنده را کسی حل بر عرض کند و بخوبی عوز کنند قبل از آنکہ حل بر عرض نمایند با مورد گفتگو و ایراد سے بندار ندیا آنکہ حق و درست و صحیح میدانند.

اول - آنکہ اگر ملاحظہ شان و درجہ این امر عظیم الشان را بنمایم کہ اسلام باشد

یعنی دین خدا یا یعنی پیروی احکام و اوامر الهی بطریق دستور و بموجب ضوابط کہ فرستاده است و انرا نام نہاده اسلام یا شریعت یا ہر چه دیگر کہ ما انرا بخوانیم پس چون ما را امر کرده اند بہ اطاعت رسول فوراً پس از اطاعت خدا بالضرورہ بخاطر ما میگذرد کہ رسول باید شخصی باشد متصف بصفات اللہ پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان کہ چنین مرتبہ عالی یافته

فرستاده و پیام آورنده و ابلاغ کننده احکام الہی باشد۔ بعبارة آخری اگر چه بالضرورة و بناچار کسی کہ در ممکنات است و باید باشد تا واسطہ گردد در میان خالق و مخلوق باید شخصے باشد کہ در میان خالق و مخلوق واقع شدہ باشد یعنی بعد از وجب باشد و قبل از ممکنات یا بعبارت دیگر بگوئیم اول و آخر ممکنات باشد۔ و همچنین آن شخصے کہ ثانی آن رسول و ثالث خدا واقع است و او نیز برائے همان عہدہ و برائے همان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است و برائے همان عرض است ہر کہ باشد و ہر نام و خطاب و لقبی ہم کہ داشته باشد باید بہمان صفات و خصائل باشد۔ بسبب آنکہ ما را نگفتہ اند و ازین آیہ مستفاد نمے شود کہ اطاعت کنیم فرضاً تا لوار اجرا کہ نام مے پذیرد برائے ما۔ پس اطاعت کنیم بنا بر اجرا کہ مکان مے سازد برائے ما۔ پس اطاعت کنیم بخار را اجرا کہ در و دروازہ مے سازد برائے ما و علی ہذا القیاس۔ یا آنکہ اطاعت کنیم حاکم را کہ حفاظت از مال و جان ما میکند۔ پس اطاعت کنیم از نانو او بنا و بخار جدا جدا برائے مختلف کارہائے کہ میکند برائے ما۔ درین صورت اطاعت خدا و رسول خدا و اولوالامر باید یک اطاعت باشد و در آنچه ما اطاعت آنہا را میکنیم بیک حالت و صورت و باہمیت و کیفیت باشد یعنی آن اطاعت برائے احکام و در احکام الہی باشد و بس۔

آنکہ اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود کہ خدا یا رسول خدا یا ہر دو صاف صاف ظاہر کنند بر خلق کہ اولوالامر نیست و عہدہ و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونه است و آیا عہدہ و منصب و شغل این اولوالامر نیز چون عہدہ رسول تبلیغ احکام الہی است یا چیز دیگر است سوائے اینہا۔ اگر نفوذ باللہ خدا و فراموش فرمود یا رسول خدا فراموش کرد پس خدا و رسول او جو ابدہ اند کہ دین خود را ہمہل و خلق را تا قیامت در ابہام و شک و حیرت و سرگردانی فرو گذاشتند۔ ولیکن

دوم

ما سے بینیم کہ خدا امر فرمودہ است بہ رسول خود کہ بلغ ما انزل الیک  
 واین امر کہ بالاترین و اہم ترین امور در اسلام بود گوش زد رسول خدا شد  
 و بیشک او فراموش نکرد و رسانید و صاف ظاہر نمود۔ و بر تمام مسلمانانی  
 کہ در خدمت رسول خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرض و برسیب بود  
 کہ اگر نعوذ باللہ رسول اللہ فراموش کردہ بود یا دآوری نمایند و تحقیق  
 کنند کہ او لوالا مرکیست و صفات و خصای و عہدہ و منصب او چیست۔  
 و تفسیر حیرتینی نوشتہ است و خصہ میں باخ ما انزل الیک تمام آنچه فرود  
 سے آید بتوازی پروردگار تو چون کہم رجم و قہقاس و امر زینب بنت جحش در  
 خود را و حکم ہر دو چیز را کہ آنجا عقوبت ہندہ اصحاب این است و درین  
 رسوس کہ ابید ما بعد شدہ شد کہ انوین خواہ اسلام باشند زہ دین دیگرے  
 مراد اطاعت احکام الہی است و بنا بر اطاعت احکام الہی اطاعت آورندہ  
 آن احکام و رسانیدن احکام الہی ہم بالفرض و شرح و تفسیر و بیان و رکار  
 و در نتیجہ اگر بعضی این رسول آن رسولانیت کہ پیغمبر را برساند و دریافت  
 و تفہیم آن پیغام را و آگاہی بدان توے کہ آن پیغام بسوے آنها ارسال شدہ  
 بلکہ این رسول انرا گویند کہ از کم و کیف و عرض و فحواسے آن پیغام آگاہ باشد  
 و حال آنکہ احدے دیگر نمی تواند از کم و کیف و عرض و فحواسے آن پیغام  
 بخود ہی خود آگاہ شود و لازم است کہ او بیان کند و خلق را تفہیم نماید۔  
 درین صورت ابتدا و ہر دینی اطاعت نما و رسول خداست و بعد از آن  
 تبلیغ آن احکام۔ چون خدا فرمودہ است اطاعت کنید خدا و رسول و  
 او الامر الذین معلومے شود کہ او لوالا مر ہم باید کسے باشد کہ نسبتی بکے  
 ندارد و در شان و مرتبہ و بالجملہ بیچ حکمی از احکام الہی کہ در تبلیغ آن چنین تاکید  
 نمود باید بالاتر از تعیین و بیان منصب و عہدہ او لوالا مر باشد و امر باطاعت

سوم آنکہ اگر ما بگوئیم مراد از اولوالا امر حضرت ابو بکر رضی و حضرت عمر فاروق رضی  
 بودند پس در حقیقت دیگر و نیز احمد سے دیگر اولوالا امر بنیاد باشد و ضرورت  
 بنویسند۔ اگر فقط خلفائے اہلبیت بودند پس لازم ہے آید کہ غیر از آن چہار دیگر  
 اولوالا امر نباشد۔ اگر مجموع صحابہ مراد بودند بعد از صحابہ احمد سے دیگر بنیاد  
 اولوالا امر باشد۔ اگر فقہاء و علماء مراد باشند پس خلفاء و صحابہ و امراء کی کہ  
 فرستادہ سے شدند بجائے از طرف رسول اللہ صلی علیہ وسلم یک اولوالا امر بنویسند  
 خارج میشوند از مفہوم اولوالا امر۔ اگر مشائخ و بیہ ان طریقت اولوالا امر  
 اند بالضرورہ دیگران خارج میشوند۔ وبالجملة این امر امر عجیب و غریب و  
 پوچی است کہ ایہذا احتمالاً در آن است۔ اگر این امر امر است  
 کہ ابداً اعتنائی بشان او نیست فوراً پس از اطاعت خدا و رسولی خدا  
 چرا باید ذکر شود۔ اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بالیستی کہ بحال خوبی  
 و مانند آفتاب نصف النهار ظاہر و باہر ظاہر و معلوم باشد بر ہر فردے  
 از افراد مسلمان چہاں کہ احد سے را در آن مجال شک و ریب و ہشباہ  
 و ابہام و اختلاف نمایند و ضرورتے بنا شد کہ نسبتہ گویند مراد فلان اشیا  
 و فرقتے گویند مراد فلان اشیا میں اند۔ چہ نہیں ہم ہمیشہ کہ این آیت ہم از  
 تبیل آیات قرآنیہ است۔ در قرآن مجید والا این ابہام ہے ضرورت  
 داشت

چہارم

آنکہ در بقیۃ این آیت فان تنازعتم فی شئی فرددوا الی اللہ  
 والرسول ان کنتم تو مومن باللہ والیوم الاحر صاحب تیسیر  
 حسینی مینویسد۔ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید بار  
 در زمان حیات او و نسبت آن حضرت بعد از وفات او۔ اگر چه در یک  
 جملہ فوراً پس از ذکر یک چیز یک مطلب بہان غیر و مطلب مکرر شدہ  
 و بیشک ضرورتے ہمہ در روز ظاہر و باہر است کہ لفظ اولوالا امر در ان

پوشیده است ببارت (خری) بایستی درین جمله نیز بعد از رسول اولوالامر ذکر  
 شده باشد و ذکر نشده گوید که اگر نیست، بلکه از آن نبود - ولیکن در تفسیر  
 حسینی بجائے اولوالامر سنت رسول را ذکر کرده و بجای سبوح و سبحان است  
 چرا که بگوئیم - در دریافت سنت رسول نیز بواسطه تعظیم کنندۀ ضرورت است  
 و آن بواسطه تعظیم کنندۀ همان اولوالامر است - با وجود شان و عظمت  
 مرتبۀ اولوالامر و قربت ظاهری و محسوسی آن با رسول اللہ در این آیه  
 مذکور بجائے سنت را در میان آوردن که بجای بعید است و از مطلب خارج باشد  
 تعجب است - بیشک سنت رسول اللہ را آن عظمت نیست که اولوالامر  
 راست در صورتی که آن سنت متمم و مکمل احکام الہی و شرائط و تفاسیر و تفصیل  
 احکام الہی باشد و در صورتی که سنت رسول متمم احکام الہی است چنانچه گفتیم  
 آموزندہ در کار دارد - کمال تعجب است که چگونه مردم افتاب را در آسمان و  
 در نصف النهار شبیه می بینند و شبیه می سازند با دیگرانچنانچه ثابت و سیار -  
 خود رسول اللہ فرمود من دو چیز عظیم را در میان شما میگذارم یکی کتاب  
 خداست و دیگری عمرت خود و فرمود سنت خود و از همین معلوم میشود  
 عظمت شان اولوالامر

پنجم

آنکه اگر اولوالامر را یک منصب و عهدہ است و آن تبلیغ احکام و شرایع  
 خداست بیشک در آن عهدہ و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد  
 و ثانی رسول اللہ و در علم کتاب اللہ و احکام الہی و شرع خدا برابر رسول  
 و از جمله را سخنان در علم باشد - از انصاف و عقل و حکمت خارج است که  
 اولوالامر کسی باشد که ازین صفات و خصال دور و هجور و بی بهره باشد -  
 و اگر منصب و عهدہ او حکومت و فرمانروائی است بر خلق اللہ در امور تمدن  
 و مملکتی باز باید کامل و اکمل ناس باشد - و اگر این هر دو عهدہ و منصب  
 بیدستفاد شست باشد آن وقت باید شخصی باشد که بحال خاطر جمع و یقین

ورشادت بگوید سلسلہ فی قبل ان تفقدونی \*

ششم - آنکہ ہمیں بحث در اسخون فی العلم میرود و بطور مختصراً عرض بشود کہ اگر آیات  
کتابہ قرآنی را خود رسول آگتد ہم منی نہیںد معانی و معنیومات آنها از او  
ہم مخفی بودند ما را اید آگتے نیست و اگر رسول اللہ سید است اولوالاہر  
ہم ہر کہ باشد و بودہ باید و بایستی بالضرورہ بدانند و بفہمد - اما باید دانست کہ  
اگر ذکر آنها در قرآن مجید حکمت و اسرار دیگرہ بودہ است آن امر دیگرہ  
است و لے بظاہر نقل بعضی معلوم بشود ذکر چیزے کہ صحت نبودہ است  
داشتن و دریافت آن ہر احدے دیگر سوائے خدا یتعالے \*

ہفتم - آنکہ حاکم شخصے باید کہ بتائید آہی ممتاز باشد الخ - چنانچہ عرض شد سوائے  
بغیر و نائب پیغمبہ نخواہد بود و انیکس - نہ قبل از اسلام ہم رسید  
و وجود او امکان داشت و نہ در اسلام و تا امر و زبنین شخصے کہ یانت  
نشده و تا قیامت ہم یافت نمیشود - همچنین شخصے نہ در میان اہل تشیع  
پیدا شدہ و نہ در میان اہل تسنن و اگر ما مسلم داریم کہ پیدا ہم سے شو و آخر  
یک فرقہ مخالف او خواہد بود - و ازین بالاتر اگر چنین شخصے باین صفات  
ہم یانت بشود در میان جکامے کہ غیر از مذہب اسلام باشند و بر مسلمانان  
فرمانروائے ہستہ باشند کہے او را خلیفۃ اللہ و اولوالاہر نخواہد دانست  
اگرچہ مطیع و منقاد او ہم باشند در امور دنیویہ یا محض بواسطہ حکومتے کہ  
اور است - چنانچہ بعضے از مسلمانان خوشامد گوئی ہند سینو ہند ازین  
آیت ثابت کنند کہ بانقیاد حکومت انگریز فرمان رسیدہ است در قرآن  
یعنے حاکم وقت بیاشد و باین سبب آنها و دیگر مسلمانان ہند شقاد و  
مخلص دانعی انگریز اندولے این خلاف و محض کذب است و اگر ما بگویم  
کہ بطور احتمال جمعے چنین بیاشد بیشک تمام اہل اسلام ہند چنین نیستند  
و چنین عقیدہ را ہم ندارند \*

ہشتم آنکہ ہر آئینہ مدبر عالم اور بحفظ احکام شریعت قیام نماید و اور اختیار  
 و تصرف در جزئیات امور باشد لکن - ماسواں میکنم کہ چگونه بحفظ احکام  
 شریعت قیام باید کرد - و اور تا کجا اختیار است و فہرست اختیارات  
 او در کہام کتاب روح است بخند و نیز این اختیارات کہ با داده در کہام  
 کتاب روح شدہ یا آنکہ باید پیوستہ کسے اور از اختیارات او آگاہ سازد -  
 و بیشک اگر این چنین شخصے سر موئے خلاف احکام شریعت کند ظل شد  
 و عقیقتہ اللہ و نائب نبی نخواہد بود

نہم آنکہ مرتبہ سلطنت بعضے از افراد اجداد عباد در ارزانی شدہ - این معلوم  
 میشود کہ تمام سلاطین عالم از ابتدائے خلقت آدم اجداد خدا ایتعالی بودہ  
 اند مثل فرعون و شاد و نمرود و نجات النہر و ضحاک و زید و محمود  
 سبکتگین و چنگیز و تیمور و نادر شاہ و قاجار خان قاجار و در واقع سبکداری  
 الی الآخر کہ از انجملہ بعضے غلامان ز خرید و بعضے مطلق العینان و انہا بودہ  
 اگر ما مسلمانان را انصاف دلی باشد و برابر بروقی انہا ہم ای عمل کنیم نہ بود  
 ہوا فی نفس خود بی سنیم کہ انہا ہم ظالم و بد فعال و دشمن خدا و رسول  
 و حذب دین و شرع متین بودہ اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا تا ما از  
 انہا بیزار بودہ اند - بعضے از ہم مذہبیان ما غالباً این ایراد بر بندہ  
 میگیرند کہ تمام سلاطین اسلام یکسان شمرده و دانستہ ام - این سبب  
 آن است کہ انہا ہم سخن بندہ نمیکنند - اگر ہم کہند مختصراً عرض  
 بندہ این است کہ در سرت یک بول سیاہ با صد لک برابر است و در زنا  
 یک زن و ہزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد ہزار  
 نفس یک استند اگر برخلاف احکام الہی باشند

و آنکہ خضالی کہ در وجود یا دشاہی باید باشد بعد از انجہ ذکر شد دیگر  
 ضرور است بیان خضالی دیگر - بیشک خضالی نیک بسیار و متعدد است



و از انجمله انداخته همست و اعدایت راست و قوت عزیمت و در سپهر برتقا است  
 ولیکن غالباً اینها با بیه نظری و جلی باشند و اگر باشند نیک و محمود اند  
 و البته تربیت و اکتساب نیز در ذیل اند و صورتی که تربیت بگیری بشوند  
 والا اسکان ندارد که پادشاهان را که از بیخولیت در نماز و نعمت و صحبت  
 مردمان ناخبرند و در هر جمیع امور از زمان روزگار گذرانند و اندوخته سالگی  
 سر خود بے لگام بوده اند. آینه را تشایق و تقویت کرده اند در خور  
 شراب و لهو و لعب و شہوت و این این را حاصل فرم کنند - بنده  
 این همه را از حد طفولیت تا این زمان بچشم دیدم و بگوشت شنیدم و ام  
 و بیشک بیست کرد و خلق دیگر نیز شنیده و دیده اند و حاصل این  
 نیست

یار دهم - آنکه لشکریان موافق هم یکے از فضائل پادشاه است و بے بنده نیندم  
 که چگونہ لشکریان موافق یکے از فضائل پادشاه است -  
 بان البته لشکر موافق یکے از لوازم و اسباب ملزومہ ملکرانی است  
 لیکن نہ لشکر جمع است آید و نہ موافق سے شود نسبتہ آن گاہ اول  
 آن را مان و پس از آن آن را ترتیب کنند و  
 بعد از آن سلاح و لوازم آراکماکان و بطور کمال آماده دارند  
 خصوصاً در این زمان که آمادگی لشکریان بسیار مشکل است و خرج  
 آن هم بے اندازہ است

دوازدهم - آنکه یکے از دیگر صفات پادشاه نسب است و بے این خصایص  
 ضروری نیست - سبحان الله - آفرین بر این دانش - کمال تعجب است  
 که این بزرگوار عالم نادان و فاضل از جهان بیخبر چنین نوشته - از سر  
 حال بیرون نیکنم تا بدین  
 ( ۱ ) یا اینکه بجلی ندانسته است که چه نوشته و خلاف نوشته

(ب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب سلاطین را نسب هیچ نبوده بعضی فلام بوده اند و برخی از بطین کنیزگان بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سرو پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت نشستند و بجلی ابن امر و نظر کے قبیح ننموده است نیز

(ج) یا آنکه پادشاه عهد و مدد و خودش را نسب عالی شان نبوده +  
 و لیکن بیشک نسب برہمہ چیز و خصلتے دیگر باید مقدم باشد۔ در کتاب ملاحظہ شد کہ رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است کہ تمام اطفا سے کہ در حرم تولد یا بند خواہ ماورا آنها خواہ باشد و خواہ عبد باشد کسانند و در درجہ و مرتبہ و پسر ارشد یعنی نخستین ہر کہ مادر او باشد باید جانشین تخت سلطنت باشد و در صورتے کہ عموئے یا پسر عموئے بزرگتر از و در سن موجود نباشد۔ چنانچہ سلطان عبدالمجید را با وجود شش پسر و ہشت دختر پسر ارشد جانشین نشد بلکہ برادر او سلطان عبدالعزیز جانشین او شد۔ و قتر آنے کہ در حرم زادہ باشند آنها را شاہزادہ خانم میخوانند و لے اولاد آنها را بان خطاب میخوانند۔ و از پسران سلطان کہ آنها کہ جانشین پدر نشدہ اند و نمے توانند شد یا باید مناکحت و مزاجت نکنند یا آنکہ درجہ و خطاب خود را ترک کنند + پیش از اینها بجلی رسم نبود کہ سلطان مناکحت کند بلکہ یا کنیزگان را بسخنید یا زنان دیگر بمیل خود آندہ در حرم سے پسر میبردند۔ القصہ اگر ما عور کنیم سے بنیم کہ ابن اعمال ہمہ بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول تمدن نیک میباشد و مفراط پو لتیکیہ بسیار دارند +

سینہ دہم۔ آنکہ حکایت سلطان ملک شاہ دابو المعالی و منصور این نوع همچنین حکایت عمر عبدالعزیز و غیرہ ہنگامیکہ از طرفے ظاہر سے سازند خود ہی وزیر و دستی پادشاہان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاہر میسازند

حاکمیت و جهالت آنها را

(۱) بیشک مدخلت پادشاه در امور دینی که گویا یا که در با خلق باید با مراد شاه

روزه خود را بموجب شریعت هرگز نکرده عیب کنند خلافت عقل شریعت است  
(۲) ختم آن پادشاه در چنین مقامات بچنان مرد بزرگوار سے کہ اہل شرح و  
حاکم شریعت بودند الی است ہم بزرگوستی ہم ہمہ جہل آن پادشاه۔

(۳) سدزت آن عالم کامل و نامل غیب عالم بدتر ایگناه بود و ولایت و شہت  
بر حماقت او کہ با همان لباس پیش پادشاه آمد آن سخنانی کہ گفت  
بیشک از خوف و از روست تعلق گفت و؟ نہیں از روست سے جہل بیشک

اگر لباس خود را پوشیده بود در میان انسان نرسد پادشاه از سر بود  
زشتگیان نام او را در جریدہ با عیان و محال فان سے نوشتند بیشک۔  
مگر در نقی ابو محمد است خدایتعالی یعنی نماز او تا خیر شده بوده است

و حال آنکہ در هیچ زمانے فرشتگان نام او را در زمرہ با عیان و محال  
ننوشتند نہ دیگر ازین معلوم میشود کہ تا بچہ اندازہ علما و بزرگان اسلام  
باز بدل بوده اند یا دنیا دار

(۴) جمع منافع را با آن صورت حاکمانہ جا پلانہ ملج کردن کی چنان طلبی و لوانہ  
وست و باب بگشتی نشانند و او باید و پس، بمعالجہ بیمار پادشاه را

بچشم سر و دوشند نام زیاری بود هرگز را بچند سے آرد و در محرومندان  
جهان انگشت میرسد بدنه این سید زند اگر چه محرومندان مائے این بچید  
میکنند۔ اگر ڈاکٹر قولوزان عمران یا ڈاکٹر لاری حیدر آباد سے طلبید

نه از در باز صحران باب بدستند و نه دشنام میگذرد و نجوبی بمعالجہ میگردد  
دلیکتر بیشک گویا که تمسند یا تمسند را نام خود یا تمام خود را  
در محض نماز آن پادشاه بود و نه در بزرگواران و صاحبان سبب  
بند که اسکے احمد را نامها یا خود را میرسد نویسد تو میرسد را

بیت کنید چرا باید بغیر محتاج باشدید و این سببهاست که از آن را با آنها بدیدید  
 که بحال خبط و داغ شما را را بکنند و شما را از تربیت کنند و بیخ شما را را طریقی بکنند  
 آهوزند و در تمام امور ملک و ملت شما را مدخلت نمایند و در این تمام اساس  
 ملک نیز زمین شما را با سخی کنند و بر این احوال طفلانه شما خنده زنند و آهرا  
 (۵) ما میدانیم که پادشاه کنن مکان و مالک ملک است که را منراج بسیار  
 نازک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل تحقیقی است بعد  
 که اگر در دنیا گویند شاه خدای می گویند بلی شناخی از ارمی رسانیده باشد  
 در قیامت باز خواست میکند و سزا میدهد و سزا مایقین ندانیم که سحر  
 عبدالعزیز را عقوبت نماید براسه اینکه با سنی گویند که سبب راجح بلی  
 رفته و مخرج شده باشد - آما نویسنده این تکلیف داشته است که این  
 عمر لیسر عبدالعزیز بود و پدرش سروان لیسر حکم لیسر زید لیسر حضرت سعاد و غیره  
 بود - که جدا خلاص او با لیسر عم و داد و ندهند رسول الله جنگ کرد و لیسر  
 او نیره آن رسول را با لب تشنه نشدند نمود و دیگر جد و پدرش با دیگر اولاد  
 آن رسول الله همان سان عمل کردند - و هیچ شک نیست که عمر عبدالعزیز  
 بهترین خلفای بنی امیه بود و در وقت جلوس و در این زمان که کرد  
 این بود که منع نمود سبب نند و در حضرت علی رضی الله عنه که تا زمان او جاری بود  
 و برینا بر مع ذلک شریف المومنین شاعر و مرگ او گفته است شعری  
 را که انگیزان در تو این نترسد آن را نوشته اند آنست لیسر عبدالعزیز که چشم  
 انسان با مدکریدن این است که بر تو ندهد

"You freed us from the tyranny  
 of Ali, and, if it be possible you  
 should be freed from it yourself"

(۶) از اینها همه بالاتر این است که بزرگان و محو و فتنه و حکماست که خود را عقل

اول میدانند این خرافات را بآب و تاب بسیار و مختصر اندیشه نویسنده آنها را  
سرسشق دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلافشان بر آنها عمل کنند\*  
کمال فرسوس است \*

چهارم - آنکه ملوک را هست باسی بلند است و خلق باید با ایشان در مقام بندگی باشند  
این مطلب مطلب بسیار عظیم انشائی است و اگر بنده بخوایم مفصلاً بیان کنیم  
باطناب نخواهیم کشید \* باید دانست که بندگی و اطاعت و حرمت و انقیاد و  
و استمال اینها را چندین درجه است \*

( ۱ ) بندگی خالق و رازق است که بهر حیثیت که ما ملاحظه کنیم نسر و از بندگی است  
بحقیقت اخلاص و ارادت چه او ابتدا مخلوق زمین و آسمان است و منزه  
شان و جلال اوست بندگی بعد خود ما را فرود آورد آخلق فرموده و خلعت  
حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم  
هنر بارانغست و رحمت او بسایر رسد که لازم ملزوم زندگی ما است - پس واجب است  
بر ما بندگی او ازین حیثیت هم \*

( ۲ ) رسول و فرستاده خدا را نیز بچندین لحاظ ما احترام میداریم و اطاعت میکنیم  
و سبب نیر مرتبه خدائی بلکه بمرتبه رسالت و نبوت و بموجب فرمان همان خالق  
و همان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول واجب است بر ما اطاعت اولی الامر  
و سبب و اینچنانکه اگر اختلافی بهم رسد با بر سر آن اختلاف بحث نمیکنیم و بحث  
بیفایده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهدان  
لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله میگویند متفق العقیده باشند که  
در آیه انما یسئلم الله در آیه بیما هم و آیه یوفونک بالذم و آیات متعدده  
دیگر که در تفسیر حینی بیان آنها موجود است و همچنین بر بسیاری از این قبیل  
کلمات که رسول الله فرموده و چیز عظیم را در میان شما بگذارم یک فرمان  
خدا و دیگر عمرت خود است و در آنها از هم جدا نیستند و نخواهند شد تا لب جوین

پس هیچ شک و اختلاف نخواهد بود که حضرت علی کرم الله وجهه و اولاد طاهریین او  
 ان الامر بیانشند و معدوم و برگزیده اند و از مرتبه نبوت که گذشت (که فقط  
 منصب عهده ایست خاص رسول الله را) همه با رسول الله یک و واحدند و بصرام  
 اختیار مافرض و لازم است همان درجه و اذازه که احترام رسول الله است  
 بعد از اینها صیبه رسول الله صلی الله علیه و سلم بیباشند و آنها نیز از ایشانند  
 است که خدا و رسول از آنها راضی باشند و هیچ وجه خلاف مرضی الله  
 و رسول او عمل نکند و باشند و اعمال و افعال آنها نیک بوده

(۳) علماء و فضلاء و عرفا و اولیاء و دین بیباشند که اگر برستی و درستی و صداقت  
 اهل الله باشند و دنیا و علایق دنیا را در واقع و بطور حقیقت ترک کرده  
 باشند و خیال آنها صرفت جمع مال و گرد آوردن مریدان و گمراه کردن عوام  
 و خلق عموماً و حسب جاه و بزرگی و لباس و خوراک نیک و اسباب تجمل باشد  
 بیشک خاک نیندین آنها را بچشم من کشیم و اگر نفوذ باشد بوسه مکر و دنیا  
 و زمانه سازی از آنها به شام رسد ما آنها را هیچ سنی شماریم و از مردم بازار  
 بهتر است از ایم

(۴) بر آنکه هر که در سیاست و قوتهاست که در درجه چهارم بودند مثل باو شایان  
 در روز اولی که در دنیا است و یکدیگر بیباشند که بحسب عمر و شیخوخت یا خانان  
 یا اولاد یا سایر بزرگان با از دست و احترام آنها محقق بلحاظ پیروی  
 در اسلام و تقوا و عبادت و سید و شایان و اشراف و امارت و سعادت و دین  
 و ایم و عبادت نه از امیدمان یا بیم جان و دین هم دو شرط عظیم است که  
 اینها انسان و معقول باشند و اگر این دو صفت هم مزید بر آن صفات  
 توییدیه باشند و در حق علی نور است و البته تعالیم اینگونه اشخاص  
 در هر گمان است

در هر گمان است

ازین دو صفات اخیراً لکل بے پیرہ باشد آن دست در زانو خرومند  
در تحت این شعر سعدی علیہ الرحمہ واقع میشود۔ "منہ منعم ہمال از کسے بہتر  
است از خراج جمل طلسم پوشند خراسان"۔

پانزویں ہم یک امر بسیار عظیم دیگر پیا شد کہ بر آن نیز باید بحث و گفتگو نمود کہ تا این  
زمان ذکرے از آن در کتاب اہل اسلام نبود و سکتی کہ ضرورت ہم بدیدہ

اند کہ ذکرے از آن بنمایند۔ آن این است کہ بخوبی بر بندہ معلوم

نیست کہ در صورتی کہ بعد از اینہمہ دلائل و براہین ما مستکم داریم کہ اولو

الامر مراد با شاہ و حاکم وقت است آیا آراے اہل اسلام متفقاً یعنی

ہمہ ملای و فرق اسلام درین باب چیست و از اقوال و آراے بزرگان

دین و ملت عموم اہل اسلام چہ متفقاً میشود و درانیکہ این اولوالامر

خاص اہل اسلام باید باشد یا از ملل دیگر ہم میشود کہ حکومت دہشتہ باشد

بر اہل اسلام۔ این مطلب تا سیزوہ صد سال در میان اہل اسلام

وجود داشت و لہذا ضرورتی ہم نبود کہ بر آن بحث شود بلکہ تا سال ۱۳۱۲

ہم این مطلب در میان نبود۔ بیچ شکستہ کہ در ہر ملک و ہر ریاست

از ملکہا و ریاستہا کے چنان ہدیشہ و خصوصاً امر در۔ همان بودہ و

پیا شدتے در امر کیجا۔ مسلمان امر کیجا و ہر امر ملکہا قہر و پیا متعلقاً

نصارا و راشیما و افریقا و با یاسے و کیجا۔ در تحت خبر۔ نصار اسیا

مسلمانان ہندا کترے در تحت حکومت نصارا و اسیما۔ ہم در تحت

حکومت ہندوان پیا شد۔ مسلمان چین و تبت و تاتار و زنا

و سیام و انام و غیرہ در تحت حکومت دیگر ہند ہند پیا شد۔

و پیش ازین ہم نہ اند۔ ولیکن ازین امر بر بندہ تا این وقت بکلی

نا معلوم و پیچہ است کہ آیا این مسلمانان مختلف ممالک و رعایا کے

مختلف مذاہب خیر از اسلام با تہا و حاکی۔ کہ بر آہنا حکومت دارد

اول الامر شیخ یا تمیذ نمایندند و را حکمان بلکه تا بیک اندازه یقین است  
 که مسلمانان جز با دشاه و حاکم اسلام یعنی بروفق کتاب و دین خود دیگری  
 را اول الامر ندانند و نمیدانند و از آیه هم چنین مستفاد می شود  
 اگر چه فرمان برداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک پیداشدند  
 ولیکن این فرمان برداری و انقیاد بیش از آن فرمان برداری و انقیاد  
 مجبوری و ستمی نیست که رعایای ممالک دیگر است در ممالک غیر  
 مثلاً امروز در ملک هند رعایای تمام اقوام یورپ و امریکا و ترکی و  
 ایران و افغانستان و چین و بامین و حبش و زنگبار پیداشدند و  
 قانون سرکار انگلیزی بر آنها هم جاری است و مرافعات و مقدمات  
 خود را در عدالت های انگلیزی میبرند با وجود این رعایای دیگر  
 ممالک اند و انقیاد این با واقعی و حقیقی نیست بلکه مجبوری و تعبدی است  
 و این بالاتر این انقیاد مذموبی نیست و نسبتی به مذموب  
 ندارد — چنانچه فرقه رومن کتیکاک پوپ روم را رئیس و سالار  
 مذموب خود میداند یا از روم حقیقت یا از روم مجاز و بهر حال  
 منقاد او پیداشدند و کسی را اختیار نیست که در آن سخنی گوید و ایرادی  
 گیرد — سال گذشته هنگامیکه جنگ واقع شد در میان ترکی و یونان  
 و سلطان ترک فتح گشت و مسلمانان هند اظهار مسرت و خوشی نمودند  
 انگیزان بر سر این امر اعتراض های سخنی نمودند که مسلمانان هند  
 رعایای قیصره هند پیداشدند چرا باید اظهار خوشی و تبعیت و هوا  
 خواهی سلطان را کنند و در فتح او که تعلق با سورملی و پوست یک دارد  
 نه با مور مذموبی — و درین امر کسانی را که خوشامد گو بودند اظهار نمودند  
 که بموجب حکم قرآنی ملکه انگلستان اول الامر است و بر مسلمانان  
 است اطاعت او و نه اطاعت سلطان ترکی را و ما همه منقاد و دوست  
 شما



دولت انگلیشیه بیباشیم - بیشک اینها دروغ گفتند و این را سے  
 را سے همان چند کس بود و سایر مسلمانان بنده را عقیده دیگر است - اینک  
 بنده را سے خود را درین مطلب اهم نیز ظاہر میسازم \*

را سے بنده ضعیف این است و در این مسئله که این مسئله بر چند شق است \*  
 اول - آنکه پادشاه هر ملک در هر مذہبی که باشد باید معقول و در مذہب خود پابند  
 بند باشد و آنچه خلاف مذہب و شریعت دین او است بجا نیارد - و بیشک  
 مسلمانان را لازم و واجب است اینحال چرا که غالباً و عموماً این حکم بر این جاری  
 شده که بموجب الناس علی دین ملوکهم رعیت پیرو پادشاه و حکومت خود  
 است و در هر امر سے از امور دین و دنیا بیاید

ثانی - اگر اعمال خانگی پادشاه خلاف شریعت و مذہب شهنشمار ابران کار نیست  
 تا هنگامیکه فزایض منصبی او بر وفق قانون و ضابطه و بدست جاری است  
 و در آنها اختلاف و تصور سے واقع نمی شود و بیاید

ثالث - سلطان و حکومت هر زمان و هر ملک هر که و هر طوریکه باشد فرض است  
 اطاعت او چنانچه ما شنیده ایم که رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و  
 اصحاب و سلم فخر نمود که در زمان نوشیروان عادل پیدا شد و هر چند این  
 دلالت نمی کند بر این که رسول اللہ نیز تابع احکام نوشیروان بود  
 و بیشک نیست که بنود و سلع معلوم میشود که احترام هر پادشاهی که ماریت  
 او بیباشیم لازم است و البته شرط آن سعادت است - و ہم باید دانست  
 که انقیاد پادشاه ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نه در امور دینی  
 و مذہبی و احترام او نیز محض براس صفات و خصال حمیدة پسندیده  
 او باید باشد بیاید

رابع - سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند محض براس  
 اینکه روسا سے اسلام استند و اگر بر احد اس خود منظر شوند بیشک

فرض است بر مسلمانان که خوشی نمایند و آنها را بسیار کجادی گویند  
 خاص - انگریزان میگویند که اراده مسلمانان نباید بنی بر اسور و کلیه برونیکه  
 باشد یعنی اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمود و فتح شد که آن دوست  
 ما باشند رعیت ما نیز باید بلحاظ اطاعت و انقیاد و ما خوشی نکند

درین مقام چند چیز را باید ملاحظه و عوذر نمود  
 (۱) اینکه چنین واقعه شاید قری یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر توستی از انضا  
 تعدی نکند بر مسلمانان و در مالک آنها فتنه انگیزشی نماید گامی  
 چنین واقعه رخ نهد بدین

(۲) اینکه در این وقت یعنی در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بیشک  
 مسلمانان را راده و فعل بی بی پر پولیتک نبود و در آن هیچ وجه احتمال  
 پولتیک نیرفت و مسلمانان هند ابد و در عالم پولتیک نبودند  
 و نیستند جز آنکه اجناس افسران انگریز ندانسته و فتنه دیده بلکه  
 از خوف بر مسلمانان ایراد گرفتند و بیشک مسلمانان راهشمار  
 کردند بخیر

(۳) اینکه بر این جنگی مسلمانان حد و شمال و مغرب هند هیچ وجه من اوجه  
 نسبت اداری باطلی به فتحمندی سلطان ترکی نداشت

(۴) اینکه بر بنده معلوم است که بر هیچ افسر انگریزی که آیا مسلمانان هند  
 یعنی آنها که سنی میباشند سلطان ترکی را بچه لحاظ احترام میکنند  
 اگر او را خلیفه الله میدانند از حیثیت و رنگند مذہب بجلی خلاف است  
 مداخلت انگریزان و علوج آن غیر ممکن است - احتمال کلی میرود  
 که بزرگان و علماء و فضلائے آنها سلطان را خلیفه نمیدانند  
 و بنابراین اناس را این عینده است - مع ذلک ما بد از تمام  
 علماء بزرگان آنها دریافت شود - اگر سرسید احمد خان چیز

تاکنون معلوم نیست که سرسید از کدام فرقه اهل اسلام بود و تمام اهل اسلام هند مخالف عقاید و خیالات سرسید می باشند و از قرار یک چند روز پیشتر شخصی بیان می کرد و گوید خود نیز سرسید را دید بود آن بزرگوار قائل مجرات پیغمبران نبوده است به این دلیل که هر چه خلاف فطرت باشد نباید قبول کرد - (۵۱) آنکه اگر یونانیان فلاح شده بودند بیشک تمام نصارا سبب جهان و خصوصاً انگریزان خوش می شدند و این حال با طبع در میان هر ملت در جهان وجود دارد و ضرور است که در میان اهل اسلام نیز وجود داشته باشد - و اگر مسلمانان را حمیت ملتی و دهر دی قومی نباشد انسان نیستند و این حالی نباید منحصر به سنی یا به شیعه باشد بلکه تمام اهل اسلام در روی صفحہ ارض باید در هر مقام و واقعه چه جنگ و چه صلح چه محلی و غلا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه و باد طاعون و غیره و غیره حمیت و دهر دی خود را نسبت بهم زمینیان خود ظاهر سازند - به حسب قول و در واقع فرمان واجب الاذعان خدا تعالی مسلمانان جهان همه برادران هستند و اگر رشته اخوت بکشد نامی از اسلام باقی نه خواهد ماند در رشته اخوت همین حمیت و دهر دی است و بس -

محققان مطلق این است که با وجود این دلائل و براین که هیچکس نمی تواند سیکه را رد کند و معلوم نمی شود که دیگر سیکه دلائل قوی تر از اینها آرد و در اثبات بودن پادشاه اولو الامر و در بطلان این دلائل هر چه را می تمام مسلمانان بوده باشد با اجتماعاً یا ارکان شیعه جدا و ارکان سنی و فرقی دیگر جدا جدا را سبب حقیق بالافزاده این است که با وجود آن سبب که در همه کتب مابرج استند بیچ پادشاهی نمی تواند اولو الامر باشد و از امکان خارج است - البته آنچه بنده اطلاع دارم از اهل ایران و عقاید آنها که اهل شیعه می باشند اگر چه پادشاه را بظاهر نظر الله یا خلیفه الله و امثال اینها بخوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ مشهور زیاد است مانند جمشید جاه و فریدون و ستگاه و آسمان پایگاه و فلک خرگاه و امثال اینها ولی بحقیقت نه ظل الله است و نه خلیفه الله بلکه علماء اهل تشیع سلاطین و حکومتهاست خود را مخلصه میخوانند و علی کل حال اولو الامر را هم سبب منزه الطافه است که بر وفق عقیده ما کجیل که بر وفق عقیده تمام مسلمانان جهان بوجود آنها قائم است و اینها با قرآن توانان از نام اسلام در جهان

باقی است و تا امکانیکه نفوذ صورت بد اول اینها علی مرتضی است علیه السلام و آجز اینها حضرت مهدی است که به اتفاقاً و همه درین وقت حجتی و قائم است و فیض او بجهانیان میرسد - در غیبت امام علمای امت اند و چون ملکرانی کار و منصب علمای غیبت و از عهدی بر نمی توانند آمدند پس پادشاه یا حاکم و حکومتی در کار است بجهت نظام و جریان احکام الهی و غیره - پس در این صورت و بهر صورت دیگری که اید بموجب اختلاف بسیج فرقه ای می شود و بهر دو شیعه دستنی در هر ملکی که باشند پادشاه آنها بر ندرت بی و بهر عقیده از اهل اسلام که می خواهد باشند این است که پادشاه در وقت تاج گزینی بدست یکی از علمای عالی شان باید تاج بر سر گذارد و بر فرمان سوگند خورد که آنچه می کند بروفتی حکام خدا و رسول کند و از آن انحراف نورد یعنی فقط در امور ملکرانی و سیاست - پس در مجالس شورا سنی ملکی بعضی از اجزای علمای نیز باشند که در مشاورت و جریان و ایجاد قوانین آنها نیز شریک باشند و آراء خود را ظاهر سازند چو آنکه دین و دولت تو امان استند - در این امر بقا و دولت اسلام همه متفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی با هم ندارند و بی نهایت سهل است - این مطلب در جائی دیگر مشروحاً بیان خواهد شد +

## شرح اصول اسلام

سابقاً عرض شد که اصول بر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجه اول واقع اند و به منزله اعضا ریشیه اند و در وجود انسان که اگر غلطی بر سیکه دارد و آید زیت انسان غیر ممکن است یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است - از این اصول آنچه بنظر بنده می آید یک چند را عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به غور ملاحظه فرمایند -

اول - قل انما اتقوا الله مثلکم - بنده بخوبی نمی دانم که اهل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند در این امر و مشربین ما عموماً و متفقاً یا خصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده داشتند میارزده اند در این آیه - آنچه راست و حتمی است بنده ضعیف به دانش است این است - هر چند که میبندد بچونان تمام اهل اسلام و مانند تمام اهل اسلام منکر این نیستیم که نشان و در تفسیر این آیه یعنی عقیدت و عبادت خداوند فوق شان و مرتبه ما سوا الله است و خود خداوند را می فرموده است که لا تشبهوا

لما خلقت الافلاك و تیز خدا تعالی چندین چیز و قواعد و احکام را خاص فرموده  
 البنی اولی بالموصلین من انفسهم مع ذلک حکم می فرماید اورا که بگوای محمد که من ام  
 بشریستم مانند شما با جز آنکه من رسول خدا می باشم بسوے شما با - پس هیچ مراد دیگری  
 نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله تیز در اطاعت و بندگی خدا  
 و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت با دیگران یکسان است و همچنان در تحت احکام  
 الهی واقع است که سایر الناس واقع اند - حالا عرض بیده فقیر همین است که اگر ما هم  
 داریم و بیرونی خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را کنیم که پادشاه اولو الامر است مع ذلک  
 اعتقاد نیت که پادشاه را آن خست پیارا است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی اورا  
 داده اند و برای او جایز نموده اند - آنچه اینها برای پادشاه جایز نموده اند می گویند در  
 هیچ امر حرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد - ما خلاف شرع میدانیم و آنچه ما میدانیم سبب پادشاهان  
 بر فعل و بیروی آنها مصروف و محدود است اگر نفوذ بالند از رسول الله هم صادر می شد  
 بیشک ما خلاف شرع میدانیم هر چند که او خود شایع بود - حالا برائے مثال ما فرض میکنیم که  
 پادشاه خون بگینای را رنجیت - یازن و دختر سب دلی را حسینیه یافت و بر خلاف مرضی  
 او و کسان او او را بزور گرفت یا دولت بسیاری داشت از وزیر و گرفت آیا این فعل  
 را جایز است و پادشاه مسلمانان در این امر مجاز است - بنده ابد العجز از منی دادم -  
 دوم اولو الامر و حکم - ذکر این مطلب مفصلاً شد - لیکن این لفظ اولو الامر را  
 درین وسیع است و معنی آن تنوعی است بلسله و بر فرق مختلفه چه از حیثیت امور دینی و  
 چه از حیثیت امور مملکتیه و سیاستیه - پس چون پادشاه اولو الامر شد و حشر چه عدل و نصفت  
 و قانون گشت بر شخصی که جایی کشنده آن قانون و احکام پادشاه است اولو الامر است  
 یعنی فرارش یا جوان پوس هم اولو الامر است و شرط آن است که چون این کس بطلب  
 کسی می رود که او را به حکمیه رضا حاضر سازد نوشته در دست داشته باشد از عالمی که  
 و جوب - آن حکم با طلب نامه آن کس یا آن کسان - بلکه قضا حاضر شوند بر در و جای  
 معینی - چنین نباشد که بر نامه آن اشخاص رفته - همانرا بشکری یا از ویو ارجاء - بالارو

دست به گریبان آنها زده یا بچوپ و چاق اورا بزنده بدبشنام و سخنان نامہنجار آنها را کشیده بر بردولی در راه چند قران یا روپیہ بگیرد و آنها را راکند۔ یا اگر آنها را بہ تزد و جامہ دارد یا وقعہ دار یا داروغہ یا کو تو ال یا قریش باشی و اشمال اینہا بہ برد این انسران عہدہ داران آن اشخاص بززند و مبلغی از آنها بگیرند و در جیب خود اندازند بدون آنکہ دریافت حال آنها بشود و اگر بر ذوق قانون مجرم استند سزاوند یا جریمہ کنند و اگر زری میگیرند بطور جریمہ نہ در خزانہ حکومت داخل نمایند +

سَوَم۔ و سَاوِہِم فِی الْاَمْرِ۔ مَا لَسَا و سِرْمِن قَوْمِ الْاِہْدِیْہِم اللّٰہُ اَلِ  
رَشْدِ اَمُوہِم۔ و الَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا لِوِہِمِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوۃَ وَاَمْرُوہِم  
شُورٰی بَیْنِہِم و ہَا زَنَرْنَا ہُمْ نِیْفَقُوْنَ۔ باید دانست کہ سبک از مضیفین ماکہ کتاب  
در اخلاق نوشته اند مستقر فی این اصول اسلام یعنی عظم ار اکین و اصول اسلام نشو اند۔  
و اگر ہم تعرض شدہ اند فقط نوشته اند کہ پادشاہ را باید با ار اکین دولت خود علماء و حکما ر  
مشاورت کند پس۔ صاحب کتاب اخلاق جلالی کہ آن کتاب را پر ساخته است از  
خرافات ہمینی و الفاظ مغلطہ و محض اظهار فضل و کمال خود را نمودہ هیچ وجه من الوجوہ  
تو کہ بی از مشاورت و چگونگی آن نہ نمودہ۔ و لیکن در حاشیہ آن کتاب در مطلب دیگر  
نوشته " و ملوک فارس را قاعدہ آن بود کہ ہرگز بخت ایشان از حکما ر و فضلا ر خالی نبود  
در سبب حکم بے مشورت ایشان نہ کردند و از بخت بود کہ بنائے سلطنت بر دست  
در استی بہادہ بودند و مملکت ایشان چہا ہزار سال کشید۔ و لیکن از ہمین فقرہ مذکورہ  
معلوم می شود کہ این کار را تفننی می کردہ اند و ابد آو ران لزومی تہی دیدہ اند۔ مع ذلک  
این ہم معلوم می شود کہ بزرگان ما این قدر دانستہ اند و می فهمند کہ اگر بنائے سلطنت  
بر مشاورت باشد ہر چند بنام باشد سلطنت را دوام و بقا سہ می باشد۔ سلاطین اسلام  
را کہ این بزرگو ران ظل اللہ و عقل کل میدانستہ اند لیدر آہ سبح و حمد و مشاورت آنها در  
نمیدیدہ اند بلکہ شان آنها را اعلی از ان میدانستہ اند کہ با کسی مشاورت کنند و یا شاہان  
ما خود عاودا شتہ اند از مشاورت با کسی۔ چنانچہ در ہمین روز در ایران و ترکی و افغانستان

و تمام حاکم مسلمانان نیز همین حال ملاحظه می شود و حیدرآباد نمونه خوبی است از حالت تمام  
 اهل اسلام - چونکه دیگران در این فقره همیتی ندیده اند و چیزی نه نوشته اند نه خنجره  
 می نویسند - ابتدا باید ملاحظه نمود که این حکم و هدایت بچنان پیغمبر برگزیده دال است بر اهمیت مشاورت  
 که حتی رسول خدا را هم ضرور بود و با دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور زیرا که نظام  
 بشریت بشک دو راهی بهتر از یک راهی است و احتمال که بدون مشاورت چنانچه باید  
 و شاید اساس اسلام قومی نمی شد و در آن معارک و غزوات مسلمانان فلاح نمی گشتند و  
 امور اهل اسلام چنانچه باید صورت انجام و اصلاح نمی پذیرفت - و در آیه اخیر که بدینا صلوات  
 امر شوری که واقع شده است معلوم می شود که مرتبه شوری از نماز کمتر نیست و در آن  
 یک صورت عبادت هم هست و یک صورت سیاسی هم می باشد - و لهذا اهمیت آن  
 از نماز هم بیش است زیرا که نماز مخصوص عبادت است و به نماز وابسته و موقوف نیست اساس  
 و قوام و دوام و انتظام اسلام برخلاف مشاورت که این همه فوائد در آن هست - و لیکن باید  
 دانست که این امر مشاورت چنانچه از تواریخ معلوم می شود خاصه اسلام نبوده و آغاز نشده  
 همچنانکه بعضی از جهال ماگمان می کنند بلکه از ابتدا سبب جهان بوده است و در میان همه اقوام  
 عظیمه عالم مثل یونانیان و رومیان و ایرانیان و هندیان و غیره - اما چنین معلوم می شود که  
 مشاورت آن از منته نیز چون مشاورت زمانه اسلامیان و غیره واقعی بوده و حکما و وزراء  
 محض براسه نام در عاشریه بساط سلاطین بوده اند و از پادشاهان خود خائف بوده اند  
 و ابد قدرت آن را نه داشته اند که از ادانه رانی خود را ظاهر سازند یا اینکه اهل عرض و دنیا  
 بوده اند و تلق و خوشامد کوی می کرده اند - و مختصر از کتاب کلیله و دمنه و دیگر کتب معلوم میشود  
 که پنجاه سال پیشتر هم حالت مردمان مشرق زمین بجنبه و طایق نعل بالنعل پها بوده است  
 که امروز است و ابد تغییر و تبدیلی بهم نه رسانیده جز لباس و خوراک و بعضی وضعهای  
 ظاهری که از مردم فرنگ اخذ کرده اند و آن هم مثال پرطوس است در برزخ و خرام و کوز  
 است در صحن بلخ - ولی کمال تعجب و شگفتی است که امروز هم وضع نامبار جاها را اهل  
 قدیم را از دست نمی دهند و وضع بهتری اختیار نمی کنند +

از وضع مشاورت مسلمانان اول کہ با بخوبی آگاہ ہستیم و اگر دیگران آگاہ باشند  
 بندہ ہستیم ہمین قدر ہست کہ مشاورتی میکرده اند۔ تنگی نیست و یقین است کہ مشاورت آن  
 زمان بروفق بیسبب ضابطہ نبوده و اگر ضابطہ برائے آن مقرر کرده بودند البتہ در کتب مکتوب  
 یک مشاورت عظیم الشان شدہ در اسلام یعنی عظم مشاورت ہائے اسلام بود کہ بر تمام مسلمانان  
 جہان کم و کیف آن معلوم است و بعضی آنکہ آزان مشاورت اساس اسلام استوار و مستحکم شد  
 از ہمان زمان روئے بستی و بناہی و انحطاط نہاد۔ بزرگان ماکہ در این وقت ہمہ از وضع  
 جہان و جہانداری دیگران آگاہند و کم و بیش ہمہ در جہد و جہد اند کہ پیروی و تقلید از دیگران  
 کنند و از امکان خارج می نمایند اگر اندکی غور فرمایند بر آہنا معلوم می شود صدق کلام بیغرضانہ  
 بندہ۔ مثال حالت اسلام مثال درختی است کہ از ابتدائے جوانی از یک گوشہ آن کرے  
 شروع کرد و بخوردن ریشہ یا ساق آن و پیوستہ بہمان اندازہ کہ آن درخت قوی و تنومند شد  
 آن خوردن ہم در ساق آن زیادہ و بہین تری شد تا اینکہ کار بجائے کشید کہ تنہ آن درخت  
 بسیار قوی شد و شاخہ ہائے آن بہین کشت و فصلائے بسیاری را احاطہ نمود و سر آن  
 بر فلک رسید و ہمہ کس چسپن می مبتد و چسپن می بندار و حال آن کہ ریشہ و ساق آن بالتمام  
 تباہ و بوسیدہ و کرم خورہ شد۔ پس از ہر طرف شاخے آزان خشک و قطع گشت تا آن کہ  
 بہ حالت آن بہ اینجا رسید کہ امروز ما بہ چشم می بینیم و لیکن خدا ایتالی چشم بینا دید و ما را ہمہ از  
 خواب غفلت بیدار کند کہ بہ چشم بینیم و بہ فہم درک نماییم +  
 اکنون بندہ بیان می کنم کہ این خرابی از کجا شد و باعث آن چہ بود۔ لیکن امید دارم  
 کہ احمد از اہل اسلام شیعہ یا سنی یا فرقہ دیگرے خیال نہ کنند کہ عرض بندہ بحث برخلافیست  
 و حال آنکہ بندہ زجملہ کسانے ہستم کہ گاہی بحث برخلافت نخواہم کرد بلکہ عرض بندہ بحث بہ  
 مشاورت است۔ در این زمان و نہ سالہ۔ از ہم خصمہ ہما در ملک ہند اکثرے از علمای  
 و بزرگان و صاحبان دولت تہرت یا فہدان و سرسہبامان در انجمنی۔ یا سیدی۔  
 یا گلوی بر سہ یک عرض فرستہ با نظامہ سہ با ظاہر سچہ و مقبیرہ۔ یا برائے اشاعت  
 ظلم۔ یا برائے اشاعت دین و سدا اخرش و تکرار کہ بہ دہمہ استند و مشاورت می کنند



و از وضع مشاورت پیش و کم آگاہند و این وضع را نیز البتہ از انگریزان اخذ نقل کرده اند۔  
 قاعدہ این است کہ وہ کس یا حد کس اجزائے انجمن می شوند و یک شخص را کسی نشین و صدر  
 قرار می دهند از میان خود کہ بمنزلہ حاکم باشد در آن مجلس و برائے امور متعلقہ آن مجلس فی الواقع  
 هیچ حسیادت نیست اور پیش از دیگران۔ البتہ در این انجمن ضابطہ ہم ابتدا قرار داده اند۔ یک  
 شخص سکرتری یا ہمتی آن مجلس می شود کہ با مضامین و اجازت این مجلس امور جاری میدارد و وصیوت  
 انجام دہد۔ سکرتری بر کاغذی می نویسد کہ اجزائے مجلس در این اجلاس چند کس و کد ام اشخاص  
 حاضر بودند۔ کد ام یک از آنها فلان مطلب را تحریک نمود یعنی ذکر نمود و رائے خود را در آن تلقی  
 ساخت و کد ام شخص اورا تائید نمود۔ و بالجلد آنچه واقع شدہ باشد در آن مجلس درج می شود و  
 ہمہ بروفق آن ضابطہ۔ و لیکن این ہم قاعدہ است کہ در امور بسیار اہمہ یک جلسہ عام ابتدا  
 مقرر می شود کہ بہ موجب آرائے عموم خلق آن عمارت را اساس می نمایند یعنی آن انجمن را برپا می کنند  
 و آن ضابطہ را نیز چنان صورت تشکیل میدہند کہ بہ موجب مضامین و اتفاق ہمہ رخلق باشد۔ مثلاً  
 کرسی نشین چگونه انتخاب شود و استقرار یا بدختیارات اچیت۔ مدت کرسی نشینی او چند است  
 یا چند سال است۔ اگر او میرد یا بیمار شود یا استعفا دہد چگونه دیگری را بجائے او نشانند۔ آن  
 مجلس اچہ اختیار است۔ فرایض اجزائے آن مجلس چیست۔ در ہر اجلاس چند کس یا چند تن  
 و از چند کس کمتر نباشند۔ این مجلس با این اجزاء چند مدت باید برقرار باشند۔ و بالجلد ممکن است  
 کہ صد فقرہ یا پچھد فقرہ درج باشد در آن ضابطہ آن انجمن کہ بروفق آن فقرات باید عمل شود۔  
 آنچه ماسلمانان ہمہ میدانیم کہ در آن ابد کسی را انکار سے نیست این است کہ فوراً بعد  
 از وفات رسول اللہ جمعی از ہما جہر و انصار در جائے جمع شدند و بحث نمودند بر سر استخار  
 فرقیہ خود بر سجد خلافت۔ ہا ہا ہا۔ این بہ این حجت متمسک بودند کہ از خانان خود دست برداشتہ  
 با رسول اللہ ہما ہی کرده بودند و انصار بہ این حجت متمسک کہ در ہمہ معارک و غزوات سعی با  
 رسول اللہ را یاری کرده بودند۔ درین بین حضرت عمر فاروق و حضرت ابو بکر صدیق وارد شدند  
 حضرت فاروقی قطعیہ را چاہید و دیگران نمودہ آنچه از رسول اللہ شنیدہ بود و حدیث صدیق بیان  
 کرد و دست با۔ اگر فرقیہ صحبت خود و دیگران خاموش ماندند۔ ولیکن این ہم معلوم میشود کہ

حضرت علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ تشریف نہ داشتند در آن مجلس و در آن مشاورت شامل و شریک نبودند۔ در باقی واقعات صدق و کذب را خدا عظیم است۔ واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و مزوج از صدق و کذب ما را بر آنها گفتگو و بحثی نیست۔ اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است چنین معلوم می شود که چنانچه نقص در آن بود که کسی بر آنها ملتفت نہ شد در آن وقت و درین این یک هزار و سه صد سال و تا امروز ہم ابد کسی ملتفت نشده و نخواهد شد بعد ازین و بیشک اگر آن تقاضا می نمود امروز اهل اسلام باین کیفیت و مذلت گرفتار نبودند و تمام صغیر ارض در قبضہ مسلمانان بود +

(۱) چون مسلمانان بر آن اندک نباشے خلافت بروصایت نبود بلکه بر شورا و اجماع بود بایستی برائے این کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قرآن مجید یا در حدیث و از رسول اللہ کیفیت و دستور اعمل آن رسیده باشد همچنانکه طریق نماز و روزه و حج و زکوٰۃ و مناکحت و طلاق و میراث و تمام سایر امور دینیہ و دنیویہ این است را رسول اللہ کماکان و بطور کمال بیان فرمود و کتابت بسیار عظیم و ضخیم از آنها نمودند +

(۲) بایستی که از برائے امر خلافت و انتخاب خلیفه و حدود اختیارات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلاد دستخط پنجاه هزار از رؤساء اسلام را بر آن ثبت نمایند که مہم بر آن عمل شود و سر موئی خلافت آن نہ شود۔ اگر چه کسی نخواهد گفت ولی اگر بگویند که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گویم قباحت در آن چه بود۔ اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه ہم + ما می بینیم کہ در زمان خلفائے بنی عباس و خصوصاً زمان ہارون الرشید کہ علم بی نهایت رایج شد بود در میان مسلمانان و کجلم خلیفه سنن رسول اللہ را جمع آوردی نمودند و گاہا۔۔۔ بسیار تذکر کردند ابد امر مشاورت را متعرض نشدند و ضابطه برائے آن قرار ندادند۔ چنانچه در سنن مسلمانان آن زمان ہم مانند مسلمانان این زمان بودند کہ دامن خیال آنها وسیع بود و این امر را در زمانہ گذشتہ در واقع ما باید بگوئیم مسلمانان این زمان مانند پدران خود باشند و باشند ما را یاد آورده اند و بر همین حال خواهند ماند مہم و ہمیشہ۔ یا از سگوند امور بے پردا بوده اند یا درین سوغت بود



انان کئی تیرا کہ این امر اول از ہمہ دیگر فوائد عظیمہ ستمری است قوی دستوار در راه خود سری و خود رانی مجہدہ داران ہر ریاستے از ریاستہای عالم خواہ عیسوی باشد خواہ مسلمانہ در حقیقت در این امر خاص تمام اہل ایشیا و کسان المسوا کے جاپان و در ہند ریاست میسور اگر میسور ہم بروفق ارادہ بندہ نیست مع ذلک بہتر از دیگر ریاستہائے ہندی است +

(۳۳) اگر در آغاز اسلام جنین ضابطہ را صورت وجود میداند گاہی بر سر خلافت گفتگو و تنازع نمی شد۔ یا خلیفہ بموجب اجماع انتخاب می شد۔ یا بموجب انتخاب کردن یک خلیفہ جانشین خود را۔ در این صورت برای خلافت معاویہ با علی در تنازع نبود و نیزید با جتہیں۔ و دیگران یا دیگران۔ اگر برای این خلافت نبود آہنہ گویندہ اشہدان محمد رسول اللہ جمع نمی شدند براے قتل نمبر کہ آن رسول اللہ طفل شیر خوارہ اور اتیر بہ گلوئی نزد و دختر زادگان آن رسول اللہ را شہر شہر ہنی گردانید و خواہش کنیزی آہنہ را نمی کردند +

تف بر این دنیای دون کہ ہر این دنیا و مصطفیٰ باشد رسول و تشنہ پور مصطفیٰ مام اور گفت خاتون قیامت بی پدر جد اور اخوان محبوب آہی بے حیا و اگر ایمان خلیفہ مقرر می شد تا امروز بربیک و تیرہ جاری بود و کجیل کہ خلیفہ ام عرب بود و از خاندان قریش۔ و از ہمہ بالا تمام خلیفہ رسول اللہ در نزد ہمہ اہل اسلام محترم بود کسی را اجمال آن نبود کہ از خلیفہ بد گوید و یکے راست کند و مانند علی مرتضیٰ سپر عزم و داما و جانشین رسول اللہ را از بالائے ہر سب کہ بند سالائے دراز و احدی را از خدا و رسول خدا و محاذ ذوی القربا او پروا کے نباشد۔

(۳۴) و نیز اگر ضابطہ بود از برائے مشاورت و کار ہا ہمہ بروفق مشاورت می شد شیخ شکی نیست کہ بسیار سے از مسلمانان ہم بود کہ رائے نمی دادند و جنین امر عظیمی اگر نہ در کلیات آن لفظاً و در جزئیات و تفصیلات آن کہ فرزند رسول اللہ را مع برادران و فرزندان حتی طفل صغیرش ماہیہ او بالبت تشنہ بکشند و عیال و اطفال اور ابر شتران بر ہنہ نشاندہ و اید کہ کنند و شہر شہر بگردانند و تا قیامت منع بنامی بر اسلام و اہل اسلام نہند۔ بالکل این مشاورت کہ بنظر درست نمی آید۔ مع ذلک تا ہنگامیکہ پای خلافت در میان

بود باز تا یک اندازه کار مسلمانان خوبی میکردند و مشاوری هم بهر نحو که بود می شد و  
 و هزارها شهر و بلد را مسلمانان فتح نمودند و باز از اسلام و شرایع اسلام و قرآن نامی بود  
 و لیکن از آن زمان که لباس خلافت بلباس سلطنت مبدل شد هر چه خطاب آن شخص بود  
 خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیر المؤمنین یا سلطان بکلی قرآن و شرح بر طاق نیسان  
 بناده شد. بنوبت هزارها خاندان در شام و بغداد و اسپین و مصر و یمن و عمان و عراق و  
 ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هندوستان و سند و کجرات  
 و بنگاله و اوده و دکن و گرناتک و زنگبار و جابائے دیگر سلطنت و حکومت را اندک بسیار  
 را شخص اول آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پست دیگری بوده یا از پسر  
 بوده یا مالک و مولای خود و اکتسابی او نشسته یا برادر و برادرزاده و همجو و خالو و  
 اقربایی دیگر خود را که شاید دعوی دار بوده اند و خود را محق تحت سلطنت و حکومت میدانند  
 کردن زود یا زبرخورانیده یا چشم برکننده تا آنکه خود را استقلال داده بود. و لیکن چنانچه پس از  
 این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت دو صد سال زیاده دوام و بقا نداشت و بسیار  
 ازین هم بسیار کمتر. و این با پیوسته با یکدیگر در تنازع و جدال بودند و یکدیگر بر دیگری  
 غالب آمده ملک او را بگرفت و خاندان او را منقرض ساخت و خود خاندانی و اساس سلطنت  
 جدیدی بنهاد +

مختص کلام این است که گاهی در میان اهل اسلام اصولی به این نحو که نیده عرض می کنند  
 در در نظر دارم نبوده خواهد آن برونق شرع باشد خواه برونق عرف و خواه برونق هر دو -  
 بر اکثری از مسلمانان کم و زیاد معلوم است حالت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها  
 اگر چه تمام آن اعمال و افعال را چشم بند و در لبس بهر می بینند و ابد آن نزد آنها این امور  
 و اعمال قبیح نمی نمایند. مثلاً بارون ارتشید غلامی کودن را ب حکومت مصر معین نمود و نیک  
 اکثری از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال جمده می شمارند یا یک نسبت ابلهانه دیگر  
 بآن می دهند مثل آنکه حکمت و سعی داشت چه پرو بود او را در ارتشید نزد شرع و عقل و دانشمندان  
 جهان تا قیامت عمل بسیار قبیحی بود این عمل و خلافت ملکرانی و محمدن - محمود غزنوی چندین مرتبه

به بند آمد و خون بسیاری را بکشت و جمعی از بندگان خدا را اسیر نمود و نینانی کرده برفت و مانند بندگی را از دست برداد. و لیکن فقط یکصد سال پس از مرگش او را در خواب دیدند که چشمانش نگران بود اگر چه ملکش در دست دیگران بود. تیمور لنگ کعبه بندگان خدا را بیدار بکشت و ملکها را تپاه در پایمال ساخت محض به نادانی و خلاف وضع جهان بینی و تمدن و ملکرانی. در کتابچه که طفل بنده می خواند و کجیل بنزار با طفل مسلمانان دیگر میخواند و در پنجاب طبع نمودند بطور اتفاق بنده ملاحظه نمودم که چند نفر از ترک جهانگیری در آن برج است که هم عبارت پوچ است و هم سطلها برای آنکه خود مردان ما نور فرمایند و خود انصاف دهند که آیا وضع تمدن و ملکرانی به این کجونی است یا بد فقرات چندی را از آن نقل میکنم. اگر چه خود مردان قدیمی منش و جدیدی منش بنده بخوبی از تواریخ ملک خود بد باطلاع استند ولی میخواهم که به موجب خیالات و تحیرات بنده ملاحظه نمایند.

”بعد از جلوس اولین حکمی که این صادر گشت بتن بزخیر عدل بود. که اگر متصدیان جهات دارالعدالت در دادخواهی و عنقریب ستم رسیدگان و مظلومان اجمال و دداهنه و زرنندان مظلومان خود در ابدین بزخیر رساید. سلسله جنیان کردند تا صدای آن باعث آگاهی بود وضع آن بر این منبج است که از طایفه ای ناب فرمودم بزخیری سازند طولش سی گز مثل بر شصت زنگ. وزن آن چهارمین بند در ستمانی که سی ده و من عراق بوده باشد. یک سرش کنگره شاه برج قلعه آگره استوار ساخته سرد گور تا کنار راه دریا برده بر میل سنگین که نصب شده محکم ساختند تا مل باید کرد که این چه ندبیر نمکی و اندیشه خود مندانه است برای معدلت و داورسی دادخواهان. دو آزرده حکم فرمودم که در جمیع ممالک محدود و معرل داشته باشند این حکام را در العسول سازند. چهارم شراب و ژر بهره در آنچه از قسیم مسکرات نسبتیه باشد سازند و نه فروشند با آنکه خود بخورند شراب از تحباب می نه یکم. از نه زده ساکنی تا حال که عمر من به سی و هشت رسیده همیشه ملا و صحت به آن کرده ام. و را اول چون بخوردن آن حویص بودم گاهی تا بایت پیاله عرف و دو آتسه تناول می شد. چون رفته رفته در من اثر تمام کرد و در تمام کم شدن آن شدم. در عرض هفت سال از پانزده پیاله به پنج شش سالیتم

چیزی که موجب تحقیر و آفرین است همین است که این ظل الله و اولوالامر و صاحب آن  
 بزنجیر سی گز می عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب  
 بوده هر چند خود بیست پیاله عرق دو آتشه هر روز از برزده ساگی تناول می فرموده - لغو ذبانه  
 لغو ذبانه - ولیکن تعجب در این است که نایست سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده بایستی که بیست  
 روز مرده باشد - معلوم نیست که اگر در این زمان می بود بر نژدی و ویکی و ششمین و ازین قبیل  
 مشروبات یا سندی و تاژی چند پیاله و گزای نوشید - در آواخر بیانات خود که گویا در آخر  
 ایام حیات او بوده می فرمایند - "و بعد از چند روز از شما مفقود گشت و طبیعت از افیون که  
 مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید - بجز چند پیاله شراب انگوری بچیند و دیگر هرگز توجه خاطر نداشت  
 ولی معلوم نشد که این مصاحب چهل ساله روزی چند توله یا اولس بوده - واه سلاطین عظیم  
 ایشان اسلام - واه ظل الله و اولوالامر - واه معدلت و وضع تمدن و ملکرانی - واه شتر  
 این مخافات برای زبان آموزی و تحصیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پستدیدی این  
 امور اهل اسلام - و هزار افسوس بر حالت و غفلت و مذلت و خواری اهل اسلام درین  
 روز - نادر به این ملک آمد و فتح و منصور گشت و صد هزار از بنندگان خدا را از تیغ گذرانید  
 ولیکن بقدریک روز آمدنی امروزه انگریزان از بندیش نبرد بلکه به همین اندک مبلغ قناعت نمود  
 به ملک خود مرجعت کرد و ملک بندگان را با این خلقیت و دولت برای انگریزان و گذاشت و  
 در اندک زمانه کشته شده ملکش تقسیم شد و اداد او بگرسنگی در افتادند که اگر امروز کمی یاه و  
 از آنها در جهان باشته بیشک گدای می کنند - چنانچه با پیشم می پسیم بعضی از شاهزادگان  
 و ملی از خاندان تیمور و بابر و حیدر آباد برای ده و پانزده روپیه سرگردان اند و از مال  
 دنیا چیزی که دارند یک کلاه زر و ز است علامت شاهزادگی - از همین جهت بود که سر  
 سید احمد خان وضع تمدن انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان و الحق اینجاست  
 بهتر است درین شکی نیست - و بهتر ازین چیست که امروز انگریزان برسی کرد و خلق حکومت  
 دارند فقط بیک اکثرت بزنجیر سی گز می و یکصد گز آمدنی دارند بدون آنکه کسی شکایت  
 کند - اگر با بویاسه بنگاله و مرز هند که بونه شکایت بیشک سرسید و پیروان او گاه

شکایت نکرند و بخوابند کرد. در همین وقت که بنده قلم در دست دارم اکثر و اغلب اهل اسلام خود بخوبی میدانند همچنانکه بنده میدانم حالت ملک ترکی و صرد و زنگار و اققانستان و غیره چگونه است. در جاسے دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاسے دیگر از همین تاریخ بعرض هم ندیمان خود نمیرسانم اگر خدا تعالی توفیق نیرود ایشان را که از خواب غفلت بیدار شوند. ولیکن این دعا هست که هر صبح خود مندی امید اجابت ازان بخارود.

**چهارم** - انا خلقناکم من ذکک و افشى الخ - یعنی اسے مردم و اولاد حضرت آدم علی العموم بدانید که ما خلق کردیم تمام شما را سفید و سیاه رومی و زنگی و قرنگی و مندی و گبر و ترسا و یہود و مجوس و مسلمان را از یک پدر و مادر و شمار این رنگها و نام ما دادیم و این مختلف فرق و قبائل را سائیم محض براسے اگر از یکدیگر شناخته شوید و این نہ ازان است کہ یکے را بر دیگرے فوقیت باشد نزد ما - ہاں اللہ اگر فوقیت و برتری هست فرقہ را آن فرقہ را خواہد بود کہ پرہیزگاری آن و خوف آن از ما و اطاعت کردن آن از بایش از دیگران باشد این مطلب بطلب بسیار عظیم الہی است دہر فرود سے از افراد خلق یا ہر قوم و ذات و ملی یا ہر سر در گریان خود فرود بردہ با خود بیندیشد کہ آیا من یا ما آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت این شرط و اہم - میخوایم بدینیم کہ تقوی عظیمت و کہ ام صفات و خصال و شرائط و اعمال را تقوی میگویند و خدای تعالی مقرر فرمودہ کہ بان صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز دادہ می شوند - در این باب اصول عظیم خود خدا تعالی میفرماید - ذلک الکتاب لا ریب فیہ الا للمتقین - یعنی این کتاب استی متوسل عظیم در آن شکے نیست کہ رہنمائی است براسے پرہیزگاران و اطاعت کنندگان - آنها کہ ام فرقہ اند و نشان آنہا نیست اینہا است - آن فرقہ ایمان می آرند بخدای نادیدہ و نمازی کنند و از آنچه روزی آنهاست اتفاق می کنند و ایمان می آرند بہ آنچه فرستادہ شدہ است بتو ای محمد و قبل از تو و نیز بہ قیامت یقین دارند - خوب در این شرائط و علامات بخور باید کرد -

(۱) متقیان فرمودہ نہ مسلمانان (۲) نمازی کنند (۳) اتفاق می کنند (۴)

ایمان می آرند نہ متو بلکہ آنچه بتو فرستادہ شدہ - (۵) و ایمان می آرند بہ آنچه قبل از تو فرستادہ



شده (۶) و ایمان می آرد به قیامت - در مقامات دیگر هم ذکر مستقیماً و چند شرایط و طاعات  
 دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل اصل می باشد - بهر حال اگر اصول  
 خدایتعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بهر مذنب و طمّ که باشد  
 بر این اصول قدم زندهم او گرامی است نزد خدا - و چون بر حسدی کماکان معلوم است  
 که آیا بر این مطابق این اصول عمل می کند یا نه پس انبی رسد که خود را برتر از دیگران بداند -  
 باقی مانند نفس دین و شریعت یعنی دین دین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان  
 را این دعوی و تکبر است که بعضی اقرار باللسان بابر دیگران تفوق داریم - بیشک این اشتباه  
 عظیم است - ازین آیه معلوم نمی شود و لازم نیقاده است که هر شخص که لا اله الا الله محمد رسول  
 بگوید اگر دیگر شرایط اسلام و تقوی را به عمل نیارد و اگر بجای بر خلاف او امر و نواهی الهی  
 رفتار کند حتی تکبیر دشمنی کند یا اولاد و احمق و همان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خداست  
 عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین اراده خداوندی بوده است  
 و همین باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم و نیاداری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین  
 نبوده است تا امروز و هیچ پادشاهی در میان اهل اسلام بر این اصول پیروی نکرده و هر روز  
 هم نمی کند و رعایای هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نمیکنند بر این اصول - بهر ملکی  
 که قدم نهادند خلق آن ملک را کشند و مال آنها را غارت کردند و زمان و دختران آنها را  
 اسیر کردند یا تصرف خود در آورند و گفتند یا مسلمان شوید یا بکشتمن را زهی گردید -  
 البته هر قومی انکار دارد که مذنب خود و آباست خود را از دست بداند آن هم بزور و زبر  
 دستی و حال آنکه برای این کار هم خدایتعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده جمع اصعب  
 رسالت بالحق و الموعظة الحسنه و محاد لهم بالکفری احسن - و لیکن  
 این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا تشریح نرود بلکه برای مال دنیا تشریح میزند بنده  
 بدستشان افتاده که در باطن خدا را و غالباً رعایای خود را می کشند - اما غافل بود از عدل و  
 عادل حقیقی که اقوام دیگر را بر آنها مسلط خواهد کرد که نشان شب میباشان نمایند و آنها را ذلیل  
 و حقیر سازند و دیگران را از چنگ جنهای آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از انگیزان در ملک

بر رویه ازین نبود و نیت و نحوانه بود که باوین و تدبیر کسی کاری ندارد و همه خلق هند را سر  
 خود داشته و بخود و گدشته اند که هر شراب بخورند و آنچه از من خود حاصل کنند همه را بشرب  
 و اعمال دیگر صرف کنند که خزانة آنها پر شود خواه اینها بهیشت روند و خواه بدوزخ - ولیکن  
 اینها خوش اند و اکثر تعریف و تحسین بهم میکنند از مودت و نصفت آنگزینان - البته اگر  
 آنگزینان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هندی گویند و ثانی آنست که حقیقتی از آنها هم  
 انتقام خواهد کشید - ولیکن سرسید احمد خان سعی داشت و میخواست ظاهر سازد که مسلمان  
 هند تماماً خوش اند از عدل و نصفت آنگزینان که این دعوی صادق است بنده نمی توانم گفت  
 مرا هیچ مشککی نیست که اگر مسلمانان هم همین نحو رفتار کرده بودند که آنگزینان می کنند هر روز  
 تمام هند در قبضه مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهان و اهل جهان بود  
 آنکه خون کسی ریخته نشود یا زن و فرزند کسی آلوده دامن شوند در دین اسلام باین سان بدنام  
 باشد - ولیکن این بیچاره اهل همان ترقی و تشریح هر قوم و هر ملت و هر ضرر و هر کسی را نسبت  
 بهیچ چیز و کیفیات و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - به موجب اقوال  
 خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که هموم مسلمانان محققند و محققانند که بران اعتماد  
 و تکیه کنند یعنی سبب را راها کردن و بسبب پشت نمودن خلق نه شده وجود ندارد و دیده  
 ابد بران تکیه و اعتماد ندارم آنچه هست نیست در امور جهان یعنی آن تامل که امور دین دنیا  
 همه بر خلق الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است پس اول لیس  
 لا انسان الا ما سی - ثانی - ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم - بنده بن هر دو را خود  
 به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثانی را در حالت بسیاری بلکه تمام اهل اسلام  
 اگر ما به غور و تامل این همه در و حالت را در میان خود و نظار الاحظه کنیم بر معلوم خواهد شد  
 اختراق آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده میدانم اگر بیان کنم صد کتاب بنویسد ولیکن از این همه  
 ندر بیان خود بجای بیفاده می دانم و بیفاده می بینم - فهم سخن تا نکند مستمع - قدرت صیغ از من  
 مجوس - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +

تخلص کلام اینها که عرض شد شاید بعضی دیگر ازین قبیل اُصول اول در اصلی

اسلام اند و ممکن است که بنده جستجو نموده از کلام مجید بیرون آرم با هر کسی که بخواد و جستجو نماید  
 ممکن است که بیرون آرد و بعضی دیگر میباشند که در وجه ثانی و ثالث اصل یا قوانین اند  
 بعضی دیگر فقرات و آیات قرآن مجید یعنی احکام الهی میباشند که اینها را با حکمت با عملیه  
 میخواهیم خواه در امور دینی باشند و خواه در امور دنیوی یعنی که در باطن چیز دیگری باشند  
 و در ظاهر چیز دیگری و هر دو خبر دنیا و آخرت بندگان در آنها باشد - این بحقیقت  
 را در زبان اهل فننگ پالسی میگویند مثلاً خدا تعالی میفرماید - **وان ملأنا قنطان من المؤمنین**  
**اقتتلوا فاصلحوا اینها الخ** - **انما المؤمنون اخوة فاصلحوا** اینها محوید است  
 اینها محض برای اتحاد و اتفاق و یکدیگر مسلمانان است و در واقع اینها هم او امر و احکام الهی  
 اند - اگر مسلمانان بطور واقع مقام و مرتبه اخوت را بدانند و بعضی حقیقی آن عمل کنند چنانچه  
 عظیمه در آن میباشند - شکی نیست که بواسطه این اخوت و یکدیگر بودن مسلمانان اول  
 بحال خوبی و کمالیت فلح شدند - در این ملک بسیاری از زنان و مردان بیگانه یکایک  
 خواهر و برادری شوند و همین قدر که در گفتگویی گفت برادر یا همشیره یا خواهر یا عموی یا خاله  
 یا عمه یا خاله یا بابا یا مادرو و امثال اینها همان شد - البته اکثری هم لحاظ میدارند ولیکن چون  
 صحبت بسیار بد است - در این ملک و خصوصاً در ریاست حیدرآباد و چند امر است که رواج  
 کفی دارند و بالفعل رفح آنها بسیار مشکل بلکه از جمله محالات است معلوم نیست که تا کجا حفظ این  
 لحاظ بر اداری و خواهی و مادری و پسری می شود - اکثری از مردم این ریاست مردوزن  
 معتاد اند با استعمال تمبی از مسکرات و آن هم غالباً در مجلسه در باغچه بستان و اجتماع و اختلاط  
 این مختلف قریباً رورشته داران که همه بگرد و هم نمی نشینند و مشروب و بیب و میان میگذازند  
 و طبله هم در کنار دارند و با جمیع غزلی میخواهند و میوزند و اکثری از زنان این ملک را  
 هم لباسها شایسته است - است که بعضی از اعضاء بیب و نظری آینه آینه صند در شرح منع اند و نظر  
 خست برسد که این فعل للمؤمنین بعضی است این ادعا که هم حاشیه برای این حکم نازل شده  
 غرض اگر این رشتہ داران ارشتمه دارند و بطور صفت و بر وفق شرع باشد چه  
 خوب است ولی بیرون آن مشورته زیاد است مگر با هم نموده - و از همه بالاتر و حقیقت اگر

در میان اهل اسلام اقلان نظام بر وجهیست ماریب پوستیکه و تانیه حکمتیه اتحاد و اتفاق است که  
صادق واقع شود در میان عموم اهل اسلام عالم را عاجزه خواهند داشت و از هیچ قومی  
لطمه و صدمه نخواهند داد.

بنده بعناایت الهی شخصمستم که نه بامیرنان که کسی بگوید خوب مسلمانی است زرش  
باید داد و نه از بیم جان که کسی بگوید فلان به کلاهی است گروش را باید زد و اما امر و نوشته ام  
و بعد ازین هم خودم نوشت آنچه را نوشته ام و فرض مضیی و فرض دینی و دنیوی خودم نوشته ام  
و از احدی خونما کرده و نخواهم کرد. و از ان است که می گویم تحقیق و در یافت درست گانستی  
پیش از اسلام بدین و عظیم ترین و عالی شان ترین همه گانستی پیش ازین است  
و چون مضمّن آن خداست چنان بگفت با لفظ خداوندی صورت یافته که بالفور  
پیروی آن بر مسلمانان فرض است و پیروی و ضوابط آن زیست و زندگی آنها را لازم و  
ملزوم انداده و پیروی آنها که برای تکیج نیک و برائی بهبودی اهل اسلام است یا باید  
مسلمانان خود را احب باشند پیروی آنها را یا بوعده و وعید آنها را را احب سازند و از فرض  
برای نظم و نسق جهان و نیکی دنیا و آخرت و ترقی و آسایش و زور و استیلا و اتفاق و اتحاد و  
ترحم و عدل و نصفت و سیاست و اجود و عقوبت و مروت و فتوت و اخلاق و اذیت  
فرزند حضرت آدم هیچ اصولی بهتر از قرآن نمی شود و نخواهد شد. ولیکن حق این است و  
هیچ مرد مسند با انسانی منکر نخواهد شد که از سلاطین یک شخص و احد هم بر فوق آن عمل نکرده  
است تا کنون. چنانچه سابقاً و مکرر عرض شده که عمل نمودن بموجب هر قانون و حد هر ملی  
آنرا می گویند و وقتی ممکن است که برای هر شخصی خطی قرار داده شود و در شایع عام که از ان خط  
خارج نشود و خدا و آن خط باشد و ان خط و حد را هیچ کس نمی تواند ترارد یا فراید یا بطور  
اجتماع یک فرقه خاص. اگر چه علمای اسلام را غالباً زور و استیلا زیاد از  
حد بوده است و بندرت یکی دو هم بر میخاستند در میان آنها که یا واقعا مردان خدا بوده اند  
که بطور واقع عرفی نداشتند الهی همی که در قرآن مجید خداست تعالی فرموده است که دوستان  
خدا را خون نمیست. یا آنکه از سائرین جرات و جلالت و تجور آنها پیش بوده که بر پا و شاهی

بیخوف چیز است از او امر و نواهی الهی را گفته و قیاس که بطور اتفاق آن پادشاه هم سلیقه نفس  
 و تا یک اندازه پیرو شرع بوده و حرمت از اهل شرع داشته - لیکن غالباً علما را نیز ضعیف  
 القلب و بزدل بوده اند و یا بجم جان داشته اند یا میدان چنانچه از حکایت سلطان ملک  
 شاه و ابوالمعالی بر خوانندگان معلوم شد و بنده خود می توانم صد که کیفیت و حکایت بر بدیدیم  
 از ایام حیات خود و آنچه چشم دیده و گوش شنیده ام - آنچه اهلان آن گویند که ای گوشت  
 نشینی که ما قاطعاً محرومش - آنچه یعنی عقل نمیدانند گویند پادشاه چه کند حاشا نشینان بساط او  
 بد استند و کسی نیست که او را نصیحت نیک کند و راه نیک با و نماید - مگر اینها خودند استند -  
 اگر پادشاهان ما را قوا همش و برنت بصحت اینگونه اشخاص نباشد اینها چگونه بر بساط آنها  
 جمع میشوند - بلکه اینها را خود طلب می کنند و اگر قوادی یا قوادی یا طریقه از جای آید از همین  
 حاشیه نشینان بعضی آنها را اطلاع میدهند و فوراً با حضار آنها فرمان میرود - ولیکن اگر خود مندی  
 سالهای دراز در ملک آنها بماند گاهی از احوال او آگاه نیستند و نمی شوند و هنگامیکه از جهت آنها  
 محفوظ استند از صحبت و گفتگوی اینها میزبانند و از حضور آنها عار ندارند ولی از حضور اینها عار دارد  
 و اگر لغو ذبا الله که بدولت خواست و بر پاس نمک و شکرا نه نعمت حق  
 نیکی بر زبان راند که خیر دین و دنیا و ملک و رعیت آنها باشد یا گردن می زند یا از شهر بدر میکند  
 بنا بر اینها پادشاهان را همیشه زور و استیلا بسیار بوده و با جمله امور اهل اسلام نه گاست  
 بروفق شرع جاری بوده و نه گاهی بروفق عرف و تمام مسلمان جهان این امور را بخوبی میدانند  
 بعضی از امور ملک و ریاست خود بخوبی اطلاع دارند و بعضی از امور ممالک و ریاستهای دیگر  
 هم بشیخ و کم اطلاع دارند مردم ترکی از ریاست خود بخوبی اطلاع دارند - مردم ایران از ایران  
 خود بخوبی خبر دارند مردم حیدرآباد از حیدرآباد بخوبی اطلاع دارند - و بعضی هم که مثل بنده در  
 اخبار را ملاحظه می کنند از همه جا اطلاع دارند - ولیکن بسیاری هم می باشند که از هیچ جا بلکه  
 از خانه های خود نیز اطلاع ندارند مثل اکثری علمای ایران و اکثری از امرای حیدرآباد - چنانچه چند  
 روز پیشتر سه آسمانجا انتقال نمود و امر و زکر روز پنجم است تمام کیفیات و حالات ایام حیات  
 او در اخبار می گزرت به بنده رسید و ملاحظه میکنم هر چند که گلهای دیگر در حیدرآباد دلی اطلاع اند -

و بنده کیفیت ۲۵ سال این ریاست را کم و بیش تجویب میدانم که بسیاری از آنها که در این ریاست پدید آمده اند و عمرشان هم ازین بیش است بکلی بی اطلاع اند.

## حالت بعضی ریاستها اسلام آباد

باید دانست که اینها از بزرگان اسلام نام - ثانی در دین خود مانند کوه پابرجای و استوارم - ثالث - در دستاوردها و در دین و در اسلام و اهل اسلام - رابع بی تعصب و با همه در صلح و اتحادم - هائس با کمالی بسبب غرض و در دو معاوی خود صادق و مخلصم - و درین همه گواه خود را در آستین دارم که از هر دیدی که بخواهد و از هر عکس و عکس در واقع مردود و بی اسباب و بی تاخم - ولی در آنچه فرض منصب و فرض حمت دین و هواخواهی دولت و هدایت ملت است تا ممکن باشد قصوری نخواهم کرد و فتور و برهمنی نخواهم گذاشت و بی خوف و محض برای تنبیه گویم که از شراب و غفلت مدبوش و از آنچه بر آنها میرود بی پروا و بی پوشش اند هر چه بر نوک قلم ام آید می نویسم - لیکن امیدوارم که اهل مدبوس و است من این فقرات فوق را ملاحظه ننوده در نظر داشته بنده را معذور دارم - بهر حال مخفوری از حالات ایران و ترکی و حیدرآباد از همین زمان و همین دور و همین قرن نمی نویسم که کردار با من بهر دویم زمان اند و بهر چشم می بینند یا گوش می شنوند

ایران - از ۱۲۰۲ یا ۱۲۰۳ پیشتر در خیار با کسی همی دیده شده و چندین خیار و پیوسته کیفیت مختلفه جاری بوده است که شاه ایران پنجاه هزار پند از نیک اگر ایران بقرض گرفته و در آنجا با کسی بند را به شهر و جاهاست و دیگر راه آنها و آنگذاشته است و مردم آشوب کرده اند و اگر نگران یک کشتی جنگی آورده و آماده ساخته اند که اگر مردم قفسه بر با کسند تنبیه می نمودند و آنگاه از آنرا اندر آینه انراست که به معقول و بنده در بیان سببها اکنون از زبان کلاه نقره میباید شود و قاتحانه بر جوانی اندازند و بنده و از آنکه زور رسد با کسی آنها را بر زبان بیاورد - است - چنانچه پیشتر بعضی از اهل

وطن من در حیدرآباد و اراده ضرب و شتم مرا داشتند بلکه در رویم دشنام دادند که  
 چرا سخت دست می نویسم نسبت به ملک خود یعنی ازین اشخاص که در مکان یکی از امرای  
 حیدرآباد اقامت داشت و تیر مدعی من بود و در تقاضای بنده سخنان گفته بود و همیشه میگفت  
 که در خزانه شاه ایران پنجاه گروزر نقد موجود است در این ایام پس از چند سال بازا: ایران  
 مراجعت فرموده و در همان مکان قدیم اقامت دارد و بنده با جناب او نشان ملاقاتی ششم  
 و گفتم تازه از ایران تشریف آورده بگویم بنیم حال چیست و حکایت و کیفیت گرفتن این  
 پنجاه هزار روپند چگونه بوده است - اگر چه جواب این سوال را چیزی میمکنم گفتم ولی انصاف  
 داد که آنچه تومی گویی در سه نویسی همه صدق است و اگر نام مراد را بجای ذکر کنی یا در کتاب رساله  
 درج نه نمائی کماکان باز گویم که حال ایران در این وقت چگونه و از آنچه تو میدانی هزار بار است  
 و حکایات بسیاری بیان نمود که قلم بنده پیش نبرد و در تحریر آنها همین قدر می نویسم که آیا جان  
 آن بست که صاحبان غیرت خود را بخشند و هر چه بر زبان و قلم شان آید بگویند و بنویسند -  
 آیا می توان استماع نمود که پادشاه دولتی به آن نام و عظمت پنجاه هزار روپند به قرض بگیرد  
 و آن پنجاه تنگی و آنهم از بیگانگان - این مبلغ را بایستی از پیرزنان پس چرخه بزور چاق بگیرند  
 و این بدنامی را بر صفحه تاریخ ایران و جهان باقی نگذارند - اگر این دولت ماکه زر رعای  
 بیچاره را بزور میگیرند و همه صاحبان دولت گزافی باشند بایستی این مبلغ را بابت  
 اگر پنجاه گرو در بقرض گرفته بودند موجب افتخار ما بود - بی اعتباری دولت و پادشاه ما چنان  
 است که بعضی پنجاه هزار روپند باید که گمانهای ایران را به آنگزینان و گذارند و این همه به  
 وندگت را بر خود هموار سازند -

در اخبار تریس آف ایندیای تاریخ ۶ جولائی درج بود که زنی آگریز موسومہ ایلا سبھی سکر  
 در این تازکی بطور سیاحت از ایران و بلوچستان گذشت متعجباًک هندی آمده - این زن را  
 در حرم پادشاهی دعوت نموده بوده اند و بخوبی ملاحظه کرده است که سفرهای شاه ماضی  
 با رعایک فرنگ مخصوصاً در شهر پاریس چه اثری بخشیده است در حالت زمان بزرگان  
 ایران و لباس آنها - این فقره ذیل از اوست -

"تمام خانهای ایران نیم تنه های مخملین قیمتی می پوشند که استین های فراخ دارند و چاهها  
 (شلوارهای) کوتاه پنبه دار و پارچه دارند که تا بزانوی آنها نمی رسد و آنها را نمایشی میدهند که  
 شبیه بزنان رقاصه فرنگ و این لباس که بیان شده تکمیل می یابد بچوبالی سفیدخشن که در ایران  
 می پوشند قبل از آنکه شاه بلکه یورپ رود زنان ایران لباس قدیمی مکی خود را می پوشند  
 و لیکن پس از مراجعت او این لباس ناشایسته تا زیبا مرسوم حرم پادشاهی گشت و بعضی  
 الناس علی دین ملوکم سراسر ملک را آفر گرفت این رسم تا بهنجاری که بطور واقع  
 من گمان می کنم خندان لباس زنان رقاصه پاریس آن پادشاه مشرقی را بدل از دست  
 ربود که تمام زنان حرم سراسر خود را فرمان داد که یک باره آن لباس را خستیا کنند  
 آیا جای انوس نیست که پادشاه ملک ما از آن سفرهای پرخرج که رعایای او از گرسنگی و  
 قحطی بکامروندین رسم خلاف شرع و خلاف عقل و انسانیت را اندک دو در ملک خود  
 جاری نمود و علما را نیز خاموش ماند بلکه من شنیده ام که بعضی از زمان علماء هم این لباس  
 را می پوشند. ولیکن جهال ما همیشه می گویند علماء را نفع جریان قانون نیک و جریان ریوی  
 و انشال اینها می باشند. اگر این سخن صدق باشد صد هزار اتوس است بر این علم و غیرت  
 داری که کارهای نیک را مانع شوند و اعمال فحیه را خود مرکب گردند. جای تأمل است  
 که آیا هیچ ایرانی یا غیرتی جهان دیده می تواند فخر و مباهات کند بلکه دو دولت و پادشاه و  
 حکومت خود که به این گونه حالات در اندیشه شاه جمجاه ماکه سه باره مالک یورپ رقت چنانچه  
 از روزنامه خودش که من البید دالی الختم بزبان اهل بازار بے علم نوشته شده سوا  
 عمارات تشک و زنان شوخ و شنگ دیگر هیچ چیز اندیده بوده. و حال آنکه بایستی در آن  
 سفر با با هزار هامر و مان خود مند مانند پریش میبارک دسترگلد استون نشسته باشد و از صحبت  
 اینها مستغنیف و مستفید شده باشد به شرح احوال دکا. یا می که آنها در ایام حیات خود در آن  
 بهبودی و ترقی ملک و قوم خود کرده بوده اند در کتاب خود درج کند و بچنین وضع تمدن و  
 مجالس شورا و گفتگو و بحث آنها را در امور ملکیه و قوانین و مدارس و کالج ها و اختراعات  
 آنها را دریافت کرده در کتاب خود بنویسد و فلق ملک خود را به پیرودمی آنها عزیز بخیر نماید



و نیز شرح حالات آن زنان شوخ و شنگ را که در دانش و پیش کامل و فردانه بزرگوار دو  
 زنان حرم سرای خود را پیردی کار با و اعمال و افعال و تهذیب و نشست و برخاست آن  
 زنان ترغیب نماید نه لباس زنان رقاصه ممالک فرنگ - ولیکن باید دانست که بر سر که  
 بگرم بهین در مبتلاست مسلمانان جهان تا ما چنین اند و امکان ندارد که از اقوام دیگر  
 علم و دانش و تهذیب و هنرمندی در وضع ملکرانی نیک و کارهای پسندیده اخذ کنند -  
 چنانچه چند روز پیشتر (در ایام محرم) در خانه یکی از آشنایان بنده مجلس تفریح داری بود  
 در چادر کلمات و بنده و اهل خانه بنده نیز طلب شده بودیم - پس بیان می کردند که اهل خانه  
 یکی از اعمال عالی شان این ریاست که هندوستانی رسید و فاضل و بی اسے می باشد  
 لباس انگریزی در بر کرده در آن مجلس آمده و بر کرسی نشسته بودند - این است طبیعت  
 اهل اسلام و اخذ علم و کمال و اثر تربیت مغربیه خاکت برو ایجا الو الایصا -  
 یک فقره دیگر از شرح سیاحت آن زن انگریزیه آن است که مثال داده است  
 حالت خلق ایران را بحالت کسانیکه در مجلس تفریح می باشند و چون مجلس قریب به ختم  
 است همه پریشان حواس و در خیال جمع آوری دست و پا و سامان خود در روانگی اند و  
 می گوید -

"And our friends applied the analogy by re-  
 marking that thus it was with Persia at  
 the present time every Persian thinking  
 that the kingdom was reaching its end  
 and being fully occupied looking  
 out for his own interest."

یعنی - در این وقت هر کس میداند که القراض این دولت قریب رسیده و بنابراین  
 در فکر کار خود می باشد - باید این مطالب را بر سر جمعی از مردمان جاهل مدعی دانش و پیش این  
 بیان نمود و دید که سر یک فراخور مایه و پایه خردمندی خود چه جوابهای پوچی میدهند و نیز چه  
 دشنامهای سختی - اگر چه در واقع یک برخطانیت و همه صدق است +

ترکی - یہ موجی کہ در صفتہ  
 دوج است اگر ما ترکی را با ایران مقابل کنیم  
 مملکت ترکی تخمیناً دو دو نیم چندان وسعت ایران باشد - بحسب تعلیق تخمیناً سه چندان بحسب  
 تجارت بیش از بیست چندان بحسب مالیات بیست چندان بحسبیت فوج در صلح شش  
 و در جنگ تریس بیست چندان - و البته بعضی چیزهاست و دیگر هم ترکی دارد که ایران ندارد - و  
 لیکن ترکی یکصد و هشتاد و دو در قرض دارد و آن هم بدیل خارجه بهر حال شکست کائن  
 حصه از هم ندیمان ما که سنت جماعت می باشند یا از روی تعصب سنی گری یا محض از اینکه  
 سلطان ترک را غلیفه و سردار مسلمانان جهان می دانند و خرد میاهاست می کنند یا این کیفیت  
 دلی بنده که نمی شنیدیم و دشمنی سنی یعنی هم بی تعصب تمام و تمام اهل اسلام  
 می باشم بعد اوقات و درستی تا شرف میخورم و دست اندوه بسرمی زخم از آنچه وقتاً بوقتاً بگویم  
 میرسد و در اخبار را ملاحظه می کنم - بان البته از نیگونة مطالب بی نهایت بیخ و بس و سرور است  
 که اگر زبان در اخباری نوشته اند این فقره ذیل را -

" A hundred years after the Sea-  
 went Company got its charter, a  
 Turkish army of 20000 men  
 besieged Vienna, and scattered its  
 wall with a more powerful artil-  
 lery than any known in Christian-  
 dom. But for the incapacity of the  
 Genoese, the Austrian, and the whole  
 of Europe would this day have  
 been at the mercy of the Turk."

این فقره متعلق است به مطالب دیگر و پس از آن باید مجموع نمود: تا این خبر ای مطلب اخیر  
 خلاصه مطلب این است که یک کمپانی انگریز در اراضی لونت استقرار یافته بود و کارهای  
 شایسته و غیره باشد. و ما نیز از آنجا که ما که با ما ... که با ما ... که با ما ...

ممالک محروسه و مقبوضه ترکان را گرفته باشند چنانکه کیانی دیگر انگریزان اراضی مقبوضه  
 اولاد تیمور را در ملک هند گرفتند. ولیکن آن زمان ترکان بعلیه حمایت زیر دست  
 بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار  
 آن کمپانی بادولک مردم خلیجی ترکان بملک استریا (جرمنی) حمله بردند و قریب رسید  
 که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن  
 فتح و ظفر میسر نشد و الامروز بایستی مالک سراسر مملکت فرنگ باشند بنده ازین بگردد  
 بسیار خوش می شوم و مسلمانان نهند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکرد  
 بوضع آنکه دو سال گذشته خودی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان و اتفاقاً بسرازم  
 ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با  
 مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و شادمانی  
 و اتفاق و غیره - چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۷ جولائی ۱۶۸۳ عیسوی ترکان شهر وین  
 را محاصره کردند و در روز عروجه پتمبر یک طرف حصار را نیز شکافتند و بعلیه خواب غفلت  
 در افتادند - قره مصطفی که بنظر تحقیر بر نصار انظری کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میگردد  
 و از جریان جنگ و محاصره شهر بکلی بی خیال و بی پروا بود و حال آنکه نصار در سستی و  
 عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجملة یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از منی بیدار  
 بهوش آمد هنگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کوهستان بزیر آمدند و درازی  
 پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی دیگر از شاهزادگان جرمن - و مخن کوتاه چنان گشت  
 فاحشی بترکان دادند - که سراسیمه بهر طرفی پراکنده شدند - و تمام سامان و لوازم جنگ  
 و توپ و غیره خود را داگذاشتند و لوای معروف آنها را که می خواندند - لوای محکم  
 در روز ۱۲ پتمبر ۱۶۸۳ نزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند -

این فقره بالا متعلق است بتاریخ و آزان تاریخ تا این تاریخ و دو صد و پانزده سال بعد  
 ابد امکان نیرود یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روسی زمین یکسلسله است  
 شود که آن تاریخ و آن جنگ را بیاورد داشته شد - ولیکن احتمال میرود که در این تاریخ

دو کروڑ مسلمان زندہ اند کہ از سہ چہار سال پیشتر حالت ترکی بخوبی یاد دارند و پیشتر  
 کم کوش زد آہنا شدہ است آنچه در اخبار ہا نوشتہ بودہ است نسبت بہ آن ملک  
 اول اینکہ ہمہ اہل یورپ عموماً و انگریزان خصوصاً ہمیشہ ملکت کی را میخوانند مرد بیمار  
 ثانی آنکہ ہزار ہا مضمون در اخبار ہا درج بودہ اند از ظلم و جفا جوئی ترکان نسبت لہذا را و دعا  
 خود و ارا منہ وغیرہ وزیر عظم موجودہ انگلند بیانی نمودہ بود کہ در اخبار ہا درج شدہ بود و  
 عتوان آن این بود "گنگرین این یورپ" یعنی "جذام در حکمت یورپ" ہمہ کس میدانند  
 کہ جذام چگونہ ناخوشی است مضمون آن فقرہ این است "مکمل نیست تجاہل در زیدین  
 یا فراموش کردن بے آرامی و درد سری را کہ گاہ و بگاہ دازمی آید بر حکومت ہائے یورپ  
 یہ سبب آنکہ بر یورپ خود صحیح و تندرستی باشد یک گوشہ آن ممرض جذام گرفتار  
 است کہ بیم آنست کہ موجب بیماری و عدم امنیت تمام آن گردد" مستر کلد استون در  
 بعضی از بیانات خود گفتہ بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است کہ می گوید  
 یعنی (سلطان) بہر محبت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فائدہ است (یا آنکہ  
 خود مستر کلد استون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فائدہ است) جز آن کہ  
 تمام سلطنت ہائی عظیمہ یورپ متحداً با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چارہ دیگر نیست  
 بیشک ہر مسلمانے کہ در ملک ہند این کلمات را از شخصی شنیدہ یا در اخباری دیدہ بچرخ  
 و خروش آمدہ ۱۶۷ جمع کثیری از مسلمانان را عقیدہ این است کہ اگر سلطان ترکی بانصار ا  
 سبابہ کند فوراً آتشی از آسمان آمدہ ہمہ انصار ا می سوزد و ہمچنین اگر قومی ارادہ کنند کہ  
 حملہ بر کلش آرند البتہ بہ موجب کلام خدا کم من فشتہ قلبہ غلظت فشتہ  
 کثیرہ مغلوب خواهند شد یا ملائکہ سلطان را باری خواهند کہ در ظاہر است کہ این عقیدہ  
 عقیدہ اہلبان او خود مندان اہل اسلام را این عقیدہ نیست خصوصاً آنہا کہ در رستہ ہا  
 انگریزی و کالجہائے گہریج وغیرہ تحصیل کردہ اند یا پیردان سرسید احمد خان می باشند۔

اگر چنین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم بنده مسلمانان میدانند که اجزای آن مباحله که بودند و سرداران آن افواج که بودند و آن فتوحات خاقان نسبت داشتند به مجزه و کرامت - اگر چه اینها را نیز میسر سید احمد پیران او باور و اعتقاد ندارند - دیگر آنکه بحسب ظاهر جنگهای آن زمانها دیگر و به وضع دیگر بود و جنگهای آن زمان به وضع دیگر است - شاید تمام مسلمانان جهان شنیده باشند ولی باور و یقین نگذشتند که هزاران هزار مرد جنگی چند ما پیشتر در افغانستان شکست خوردند و سهم بی قانمان و آواره شدند - و همچنین در یک جنگ و در چند ساعت مهدی سودانی با کلهامریه یا فوج شکست خورد و با چند کس فرار کرد - اگر دو صد سال پیشتر بود آفریقای افغانستان در مدت دو هفته داخل دلی می شدند - و کجمل که شخصی مانند عمران خان خود را پادشاه دلی قرار می داد و همچنین مهدی سودانی تمام بر آفریقا را استعماری نمود +

(۲) بعضی از دیگر مسلمانان خیال می کنند که هنوز ملک ترکی بماندست بلکه تندرست و صحیح و سالم است - این خیال را هم از آن می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان شکست داد و لیکن این جنگ جنگ باز و صعوه بود یا جنگ گربه و موش - بیشک گربه بشیر است در گرفتن موش - لیک موش است در مصاف پلنگ - هیچ شک نیست که ترکی در مقابل اسپچیک از دول یورپ ایستادگی نمی تواند کرد در این زمان - (۳۶) بعضی از مسلمانان می گویند که اخبار با دروغ بسیار است خصوصاً اخبارهای انگریزی - خیر در این هم شک نیست چرا که از نوشتهجات آنها معلوم می شود که اگر ممکن آنها باشد یک روز هم ترکان را در یورپ نمی گذارند و این نوشته انگریزیها را هم آنها می کنند مع ذلک البته از ده حصه یک حصه راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است -

(۳۷) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اهل اسلام که عیسوی و یهود و مجوس دهند و ذواتها را دیگر را که کافر می دانند بکشند - بنده را این عقیده نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و نبیسان نیز این امر را جا نزنند و خصوصاً قلاً در این زمان که مسلمانان را از زواستیمانیست و وضع ملکرانی دیگر شده -

(۱۵) بعضی از مسلمانان می گویند انگریزان هم از اینگونه ظلم های که مسند در ملک هند و با سایر  
 خلق الله سوا می هم ندیدیم خود و عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می گشتم  
 این امر را و با کل متفق می باشم و سخن بر این است که انگریزان قانونی را تشک خود و قسار  
 عاوه آدمی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان همچنین اصولی و چنین قانونی  
 در ملک خود جاری می کردند کسی را اجزات نفس کشیدن نبود - انگریزان می گویند ما مسلمان  
 دین خود و عیسوی را بیک چشم نگاه نمی کنیم و همه یکسان آزاد اند - بیک این سخن راست  
 است - چو مسلمانان چنین نمی کنند - اگر هم ندیدیم بنده به اقوال و نوشتهجات بنده  
 بغور ملاحظه کنند می بینند می دانند که بهر غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز  
 باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اول خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدس نبوی به آنها  
 نموده و پیش از اینها بنده اند و همچنین امروز نصرا در آن قدم میزنند و زور و استیلا  
 دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها حکمته چینی می کنند - انگریزان فخر می کنند و لاف  
 میزنند و بجای بسزای فخر می کنند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران  
 و چین و حیدرآباد و جاهای دیگر در تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن  
 ریاستها نیز جاری است - چو نباید قانون مسلمانان نیز در ممالک نصرا جاری باشد یعنی  
 حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را فهم و غیرت و حمیت در کار است  
 که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معاهداتی که نصرا کرده اند با دولت عثمانی که بخوبی از  
 جهان با اطلاع باشد باید یاد در کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم  
 برای آگاهی و نمونه اگر کسی را رعیت بخواند آن باشد - در بعضی گزنت پانزدهم یا شانزدهم جولای  
 ملاحظه نمایند مضمون را که عنوان آن این است -

*Native States and  
 the Paramount Power*

## ریاستهای هندی و حکومت اعظم یعنی حکومت انگلیش

The treaty while admitting the  
 rights for certain purposes into the  
 European country recognised the  
 broad differences between Christian  
 and Mohammedan institutions,  
 habits and feelings, by insu-  
 ring on the withdrawal from  
 the jurisdiction of the local  
 courts of Christian foreigners who  
 resorted to Turkish Territory for  
 purposes of Trade, and by esta-  
 blishing officers and courts with  
 jurisdiction over disputes between followers

حاصل این فقره این است که حکومت های یورپ بجهت بعضی مآرب ترکی را با خود اشتمال  
 میدهند در امور راه در رسم و توابع و لیکن چون رسوم و عینیه و عادات مذمبیه مسلمانان  
 افتراق کلی دارد با نصاریز انبیا بد نصارانی که رعایای دول یورپ می باشند و برآ  
 تجارت در آن ملک میروند در تحت احکام قضای مسلمانان باشند. ولیکن سواهی  
 این امور هم دول نصار در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها  
 مداخلت می کنند پس چر انباید که مسلمانان نیز در امور هم ندیبان خود در ممالک نصارا  
 مداخلت داشته باشند بیشک سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را  
 بکنند. ولی افسوس است. "تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگراف همه مطلب منجر است  
 یک نقطه دیگر نکته که در این اوراق شاید بیجا مقام ذکر شده و آن این است که گاور  
 ملک در ریاست اصول نباشد بیچم کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

نشستن مجلس دریافت مقدمه مذکور در لندن در فتن محسن الملک با گلن پس آمد نوبت  
 مستاف حسین و مدار الهامی او یعنی ذیل بودن او در تمام امور ریاست و رفته رفته  
 اتوال نجم محسن الملک در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالآخره  
 بهوم سکرتری شدن آن بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجه مستکو صه یا غیر مستکو صه  
 خود را به قیصر فرستاد و مشغول شدن آتش حقد و حسد در کانون سینه دیگران - و هم در این  
 ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگواری از خاندان رمبوله و آوردن  
 خطوط سفارش از ولیهد انگلند و دیگر اراکین دولت انگلند و افسران عالی شان حکومت  
 در باب دلوی برای ریاست بیچاره و طلبگاری و وازده لک و انفصال و گرفتن  
 اوسه لک زر نقد (یا رخ این خاندان را هم از ابتدا و در زمانه چند و معل و غیره سنده  
 بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمه حبشی و افسران فوجی انگریز - پس ازان واقع شد  
 کیفیت خریداری الماس پنجاه لکه پس واقع شد گرفتن فوج - پس نوبت رسید طلوع  
 آفتاب اقبال آغامیرزایک سرور جنگ و سرور الملک بهادر - پس واقع شد اتفاقات  
 جمعی از همین حضرات مذکوره در خرابی فتح نواز جنگ و حکایت پمفلت و ظاهر شدن بسیار  
 از اسرار ریاست ولی عزتی جمعی کثیر و خرج بسیاری از خزانه سرکار و گرفتن و دادن تسکین  
 بسیار پس انگاه نوبت رسید باعترال نواب سر آسمانجاه و انقباب سر و قارالامر موجود  
 و اخراج نوبت فتح نواز جنگ و اقبال علی و انقباب جنگ محسن الملک و بهر فرجی و  
 چند کس دیگر - انگاه واقع شد مقدمه یوسف الدین که هنوز بکلی ختم نشده - پس آن مد  
 نوبت اخراج سرور الملک بهادر که در همان اوایل انقبابش بنده اشعار چندی گفته بودم  
 که یک شعرش که درین وقت بخاطرم هست می نویسم به موجب ضرب المثل این ملک آن است  
 کهنون بر سر هر زبان است سرور      نپر سد کس او را ز باب زماور  
 بود رسم مبهود این خاک و کشور      دو سال که سبیش کفش بر سر  
 این واقعه را این پیش گوئی کردم و لیکن دو سال نشد بلکه چهار سال شد - بالآخر رسید  
 نوبت به اخراج مولوی احمد رضا خان اگر چه بنظر بنده ضعیف این کس بیجرم بود و بیشک



خیانتی که از او سر زد نشد - سر آسمان چاه از جهان روان شد جشن سی ساله اعلحضرت را هم  
بند چشم دیدم - و آخرین همه درین وقت این است که جمعی بجمال سرگرمی و جان نشانی  
و پاسداری ننگ خدمت ازین ریاست کردند و بحق شایستگی سزاوار مزد خدمات لائقه  
خود می باشند خطاب های عالی شان جنگی و بهادری سرفراز شدند - سر جاسع

دانی ز چه باشد این عمارت بر آب اینان که منوره باد و در جولان اند

نا اهل بود جنگ و بهادر بخطاب بر آب روان اند تپتی همچو جباب

البته سربک ازین فقرات و مطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفصیل بسیار که نوشتن  
آنها سربک کتابی میشود و اکثری را مطالب و کیفیات دیگر نیز تتضمن استند - و آنچه  
مخض بنده است همین است که ظاهر سازمان تا چه اندازه از عت و دولت و قوت این ریاست  
کاست و چه مبالغه کزاف ازین ریاست تلف گشت - در این مقدمات ماستی و در بین  
این ۲۵ سال اگر کسی بخواهد تخمین کند که چه مقدار زر این ریاست چه از خزینة ریاست و از  
کمیته عمال و امر ابر باد شده که بعضی را خود خورده و بعضی را بدیکران خورانیده اند و بکسیه  
مختلف اشخاص و صنف رفته مثل مندان انگریز و اخبار نویسان و پرستیان و دکلاء  
و غیره کجیل پنج کرد در شود - و لیکن بنده سؤال میکنم که آیا چکس نمیده است که سبب  
این واقعات و خرابی ها و بی عزتی با چه بوده - شاید بسیاری هم بدانند و شکی نیست که بسیار  
هم نمی دانند - عمد و اسباب و جهات این واقعات سازش و اتفاق جمعی بوده است بر  
عهده و خدمتی خصوصاً عهده دیوانی این ریاست و بجهت خرابی و تباہی یکدیگر و نیز بی پروائی  
از تباہی ریاست و بی انتظامی امور - لیکن در اینجا و در این وقت تمصلحت نیست که از پرده  
برون افتد راز در نه در مجلس زندان سخنی نیست که نیست ؟

حالاً ما میخواهیم ملاحظه کنیم که امروز نیست و زندگی خلق حیدرآباد مشتمل از چند و متخیر بر  
چند امر است و حالت سربک از ان امور و رشتہ های آنها چگونه است -

اول - امر زراعت است و فلاحات و کسانیکه روز و شب در کار آن می باشند  
میدانند که چه عدت از تعلیقیت این ریاست در آن مشغول اند و چگونه است حالت آنها و

چه مقدار از زمین ملک زراعت می شود و بچه حالت نیک یا تباہی است و آمدنی حکومت  
از آن چه حصیت +

دوم - تجارت است و آن هم از حاصل کرد و رگری (که کخانه) معلوم می شود که تمام  
تجارت و مال التجاره داخله و خارجه این ریاست چیست - آیا بقدر تجارت مدن یا باکن  
است که چند میل مربع زمین بیش متینند؟

سوم - کتب و پیشه است که هر که در حیدرآباد یک روز گردش کند بخوبی می فهمد  
که حالت کتب و پیشه در سراسر این ریاست چیست و چه حالت دارد +

چهارم - امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایش گاه ملک پش چند سال  
پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم - سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بقاعده این ریاست بر همه  
کس معلوم است +

ششم - امر حکومت است که اکثری از خلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رسته  
اند و آن هم بر هر شخص زمین خود مند و آگاهی که یکبار در یک کچه می قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا  
گردش کند بحال خوبی بر او معلوم می شود چه حالتی دارد حکومت و مملکت این ریاست -

ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباہی ریاست و آفت و بلا و طاعون و وبا و مذلت  
و نکبت قوم از مفاسد و نقایض این رسته است البته در همه جهان خصوصاً در این ریاست +

هفتم - امور متعلقه امر است و زمینداران و منصبداران و علما و فقراء و طوائف  
و انعامات و غیره و غیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد

میدانند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد چیست از هر حیثیتی اگر چه آن پایی تحت یک  
ریاست عظیم الشان است و این نقطه لشکرگاه یا دهبی مش نیست و هم متعلق این ریاست  
است در تحت حکمرانی انگریزان - کل سرب جنتین ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است

در این شهر چیزی کمی قابل دید است و گویا حال عذار آن شاید و لفریب است مگر کی است که  
شروع می شود از دروازه افضل کبچ و میر و در چهار کمان و چهار مناره تا شالی بنده و بعضی

سرک های دیگر چهارمناره و سوکه حوض و غیره چون در دیگر کوهچا افتاد همه تنگ و غلیظ و تمام موری با در معبر واقع و غلاطات جاری اند یا آنکه مردم در اینجا با خرابی کرده اند که جای قدم نهادن نیست و کسی را رغبت نیست از آن شوان عبور کند - البته کسانی که بیی را دیده اند که نمونه است از شهرهای عظیمه حالک فرنگ میدانند که بنده چه عرض میکنم با وجود آنکه دیدر آباد درین وقت صد درجه بهتر از ایران است و هزار درجه بهتر از افغانستان و سایر بلاد است - اهل سلام - حیدرآباد امر فرزندت دارد و تخلص ایجا دقوانین دارد - داره القضاء داره - پولیس با قاعده دارد - قوج با قانون دارد - پوستخانه دارد - صفائی دارد - اداره تعلیمات دارد - اداره بوم سکرتری دارد - اداره تعمیرات دارد - دفتر محاسبی دارد - و بسیار ادارها و دفاتر دیگر دارد - مع ذلک هیچ ندارد چرا که اصول ندارد با وجود همه چیزها که در هزار درجه بے بند و لبت و بے انتظام تر از ایران و افغانستان جایا دیگر است - ولیکن اگر ما فرض کنیم که صد کرد عیب در وجود مسلمانان است و همه مانع ترقی اند و همه موجب افسوس اند سرآمد این همه عیوب یک عیب است و صد هزار افسوس بر آن سرآمد افسوس است - آن عیب چیست ؟ - آن عیب بی پروائی است لعنت خدا بر این بے پروائی سرچشمتی در جهان بے پروا تر از مسلمان نیست - مسلمانان بز بهایم تر استند و بے پروائی - اگر طوفان فوج شود احدی را پروائی نیست و بهر خطی که نخول است جان و دل و حواس عشره او مشغول آن شغل است و یک شغل اینها شغل آدم انسان نیست - مثلاً امیری در حیدرآباد بطریق در دست دارد و تمام حواس او محو آن جا و است - شاید اگر خانه اش آتش بگیرد و بیشک آتش گرفته پروائی ندارد - دیگر همین شغل است حواس گرفتار تنگ است - دیگری گرفتار مدت است - دیگری گرفتار چرس است - دیگری گرفتار ایفون است و تا کجای توان نوشت با وجود آنکه احدی را پروائی نیست - مثلاً آنچه نقصان بخزانة و بغزت و شان و عظمت ریاست و قوم دارد می آید و آنچه از بیگانه و دشمنان برود و بشود نه رئیس را پروائی است نه مرؤس را نه حاکم را نه رعیت را - و هیچ تنگ نیست که ازین سخن حق برود و فرقی بختیبید - بیایم نه ولی بختیبیدگی از سادها

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخود نشان میرساند. حالاجای تامل است که چون شجوهی  
در خانه خودش و طفل یا جوان خودش در بستر مرکب خفته و بکلی بی پروا است از بیماری و مرگ  
جوان همسایه اش تا آنچه اندازه بپای پروا باید باشد. آن کسی که قوت جان و قوت روح  
و روش یک بلبل است چهار پیه یا یک بطیر است بهشت پیه یا یک پتنگ است یا یک  
سگ اگر نریزی است یا یک خروس جنگلی است یا یک کتیرک مطبخی است یا یک دهرنی است  
یا یک لوطه سندی است یا تمام روز و شب در خیال معاصین و قوت باه است یا خط او  
در آرایش ریش خود است و امثال این مشاغل و چیزها کجا خیال است که فاضل آمدنی بر او  
چیه می شود و جنگ سودان بچار سید و مهدی سودانی کجا قوت و حالت کریت چکونه  
است و بیشک احدی ازین معاطات و واقعات خبر در نیست -

هر چند که بنده بخوبی می دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بے فایده اند و فعل عیث و  
(۲) بی مزد و برخلاف موجب بخش خاطر و خشم و قهر و غضب و مورد طعن و دشنام  
و کنا و نازم و (۳) در نزد بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خط و باغ بنده اند  
و قبل از آنکه دیگران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقروضترم که واقعا چنینم  
و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش از اینم و من آنم که من دانم (۴) واقعا حماقت و  
بلاهت است که من گاهی به ملک خود نمی روم و خبر مرا و این سخن را که بملک من میرساند  
و اگر هم برساند بی فایده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز دور است و مرا بر آنها سر و کار  
نیست و در این ریاست هم بیگانه دلی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی بیج و بیغنی محض  
فضول است - مع ذلک می گویم و می گویم هر چه بنظرم آید محض به این خیال و بر این اندیشه که  
آخر مسلمانم و یکی از اعضا بنی آدم بختم که برای اهل ملت و مذہب من فایده باشد و سخن  
من - ولیکن این راهم بر صفحه روزگار می گزارم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری آن  
مکن بود و کتبلی بنجایه کتاب نمی شد ولی آرزو دردم بماند که یک مسلمان پیدا شود که مرا مکتوبه -  
دردی به نویس -

آتشوق مسلمانان بچسبست و ز مسلمانان کجا و در چه مقام حرفه، انشود بنیاد طویلف و

جشن ساکره -

در جشن و طرب رود همه عمر بسر  
بر اهل طرب وقت بود کینه زر  
باله که جهان برای جشن است و طرب  
در نه بجوی نه تاج ارزونه کسر

مدرسه در سکندرآباد می باشد از مسلمانان چون مسجدی از مسلمانان در محله یهودان که بنده  
نیز یکی از ممبران کایمی تنظیمه آن می باشم هیچ مسلمانانی را رعیت و میل خاطر نیست که  
در کایمی آن شریک شود - آنها که شریک اند بنذرت حاضر می شوند - بعضی از آنها پیش از  
یکبار در اجلاس آن حاضر نشده اند - بعضی هم بهانه استعفاء داده اند - و اگر اینها مبلغ  
قلیلی در مدد و مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند - کجانی نیستند  
از مسلمانان می باشد که گاهی عدد ممبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند - روزی بنده  
در دفتر آن انجمن ملاحظه کردم بمقتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت  
ماه جون گذشته +

حالت بزرگان و صاحبان دولت ما چگونه است ؟ مثلاً یکی از امرای این پادشاهی  
چهار سکه میخورد چهار هزار روپیه کمپانی و ده خدمت کار برای خدمت و بار دوزن آنها  
می گارد و سائبانی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سگان باید شیر و  
مسکه و سرشیر و مٹن چاپ باشد اگر چه مشهور است ده یا نترده لک مقروض است -  
دیگری بنان شب محتاج است و جاگیر است او را تصرف کرده اند شکره راه شکار می رود  
آن جانور کجنگی را شکار می کند و برای شکار چند روز نایاج است و زنگ و سبوه های  
سندھی صرف می شود - امیر دیگری ایام بارش دعوتی کرده بود از امرایان که در اخبار  
میهی باین موجب ورج بود - در آن مجلس (۲۵۰) جهان بر خوان نشسته و آن دعوت  
چنان نشاط انگیز بود که دعوتیان را چون که سیمس طعمود - ولی شگامیکه هر شخصی از قوت  
طعام های روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشاط پیرای  
خود استفاده نبود و ماران شروع شد و عیش را بر همه منتقص داشت - بنده را غدر است  
نیست بانگونه و آنها اگر کسانی که آن طعاهما و شرابهای روح بخش را می خورد تا هفتاد

نه نظر داشته باشند - اگر خدا نخواسته فردای آن شب واقعه رخ دهد آن غذا و شترها  
 فراموش می شود و چنانچه در مقدمات دیگر و انعامات دیگران ما دیدیم و خوبی بخرید به اموستیم  
 اگر مراد بزرگان ما می دانستند که طرق بهتر از اینها می باشد که زرخود یا زریا ستمار را بر باد  
 دهند چه چنین می کردند البته غمی دانند - اگر آن امیر بداند که از بند کردن نان ده یا پنجاه  
 کس و خوردن آن بچهار کس و به قروض او برگزاد نخواهند شد چه چنین می کند -  
 شخصی بطور شکایت نزد بنده این رباعی را خواند -

رباعی

ای فخر دکن هر دو شکست پسینا افسوس بر آن نام و بر آن شوکت دین

تخفیف بخرج بودت این نی - بر نام از من بریدی و خوراندی بسکان

آن دیگری آن دو صد یا سیصد روپیه را که از - ابره در کربلا بقرض گرفته و آن بیچاره از آنجا  
 محض برای این مبلغ آمده اگر او کند هزار و یک بار بهتر از آنست که جلسه کند برای شکر خود  
 و آن امیر که غذای مقوی و شترهای مهبی به صاحبان آنگزینان خورانید و نوز شانسید  
 بچند متحی یاد آشنند یا بچند مدرسه و چند انجمن میدهد بیشک بی نهایت اجراء زیاد بود و زود خدا  
 و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای ملک بود - خدا توفیق نیرود همه مسلمانان را در  
 روی زمین که نیک را از بد فرق و تمیز آریم - آمین آمین آمین -

## کاستی توش یعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونه است

اول - اصول سلطنت چیست باید دانست که اصول سلطنت چیست چیزی جدید نیست - در واقع اصول در هر ملک و هر سلطنتی بی باشد - چنانچه سابقاً عرض شد بعضی از  
 مکانات را اجزای استقلال است از چند چوب برای سوزنها و قدیمی تلف ما شایسته است

برای سقف آنها - بعضی دیگر مشتمل است از گل خالص برای دیوارها و چوبها با یک چند  
 مع قدری علف خشک برای سقف - و بعضی را دو کمر از زمین کنده اند و از سنگ سخت  
 و آهک اساس آنها را استوار نهاده اند و بر این منوال می کشند تا بسقف و ستونهای  
 سنگین یا آسین نیز در آنها بکار می برند و سقف آنها نیز از چوبهای و شسته تیرهای بسیار  
 سخت و آجور یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است - پس معلوم است که دوام و قوام  
 هر یک از این مکانات بحسب اجزای آنها تا چه مشابه است در بعضی جاها مصالح یافت نمی شود  
 در بعضی جاها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود - و در بعضی جاها مصالح و دولت موجود  
 استند ولی علم و عقل و سلیقه درست کردن و عمارت نمودن نیست - در میان اهل اسلام  
 تا بامروز هم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سلیقه نبوده است - مصالح اصول  
 دین و دولت مسلمانان سخت ترین و مستحکم ترین مصالح است لیکن فقط یک قوت کاسه گری  
 لازم دارد و یا بگوئیم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دو لایب عظیم بگرد آن حرکت کند -  
 اگر پرکاری را بر گیریم که یک بند انگشت طول آن باشد و دایره بکشیم که بقدر کف دستی  
 باشد با ضرورت در وسط آن یک نقطه می باشد - و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز  
 باشد باز در وسط آن دایره با ضرورت نقطه لازم است که بر آن حرکت کند - و لیکن فایده  
 این نقطه برای عرض دیگر و در مقام دیگر است - ممکن است که ما دایره بکشیم خواه بقدر کف  
 دستی و خواه بقدر وسعت صفحه ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطه دایره کما  
 کان مدور و بهر کناره آن با کناره های دیگر مساوی باشد - پس از آنجا نیکه در ممکنات  
 هیچ چیزی خواه حسی باشد و خواه عقلی بی ضابطه خاصی نیست و امکان ندارد بنا بر این در امر  
 مشاورت هم ضابطه در کار است - در تمام امور متعلقه دین و دنیای خلق جهان با ضرورت  
 ضابطه می باشد و خصوصاً در میان مسلمانان در هر امری از امور پنجگانه و صد هزار ضابطه  
 می باشد خواه بر وفق شرع باشد خواه بر وفق عرف و عادات و رسوم - خداوند تعالی شانه  
 فقط این قدر فرمود **اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة** در میان هر فرقه از اهل  
 اسلام هزارها ضابطه می باشد برای نماز و برای روزه و برای زکوة و برای حج و برای

عقیقه و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و لباس و طهارت و نجاست  
و برقیات و نجاسات و حمام کردن و خضاب و سر تراشیدن و غسل و تحمیم و کفن و دفن  
سوم و دهم و چهلم و هزاران امور دیگر - ولی کمال انوس است که با دست راست هیچ  
ضابطه نیست و چنانچه بران نشده است که ضابطه قرار دهد برای مشورت -

مسلمانان باید به کمال دقت بر این فقره ملاحظه و با ملاحظه تامل نمایند - نوز پس از  
رسول الله مسلمانان بر دو فرقه شدند - پس از آن بمورد آیام فرقی متعده شدند و  
مشهور به هفتاد و دو دولت گشتند - ولی معلوم نیست که واقعا فراق این فرق از کدام  
زمان آغاز شد و کدام زمان عدو آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان حافظ شیرازی  
هم هفتاد و دو دولت مشهور بوده و احتمال کلی میرود که در این زمان دو چند باشد به حال  
کسانی که در میان ما کتب نوشته اند متعلق به امور دینیه و دنیوی ما بر چند صنف بوده  
بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینیه نوشته اند چنین مشهور است که در زمان  
هارون خلیفه عباسی حکم رفت به اجتماع احکام خدا و سنن رسول الله - ابتدا به حنفیه تمام  
احکام و سنن را جمع آوردی نمود پس از آن سه امام دیگر که تمام سنن جهان برلوشجات  
آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگر چه آنها هم خالی از اختلاف نیستند - لیکن البته  
در این صنف هر شخصی که به لباس دین و اول شرع و هدایت آمده و ابائی بیانی طریقیت  
جدیدی از هفتاد و دو دولت شده یا بسیار امور دیگر را مزید کرده یا بسیار از امور  
کم و زیاد و تغیر و تبدل نموده که بشک در ابتدا اسلام نبوده و بعد و حود یافته است  
بجسب فهم و ادراک آن اشخاص پیران آنها طلب - که در کتب این صنف متعده  
فرق درج شده که عمل که در بابا شد - فرقه دیگر تواریخ مسلمانان را نوشته اند یعنی بگ  
و جدال و فتوح و نصرت و چینی هم وضع زندگی آنها را - فرقه دیگر کتب نوشته اند  
در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و سنن رسول الله اخذ کرده اند - چیزی از  
اقوال حکما قدیم - و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم بر چند شعبه دیگر است  
و از آن شعبه سیاست ملک و آداب ملوک است - صاحب اخلاق بنالی سی صفحه



درین باب نوشته است ولیکن ابد اغرض بنده ازان مستفاد نمی شود. یک فرزند کتب  
چندی نوشته اند در زمانه بعضی از سلاطین که به اعتقاد خودشان ضوابط ملکی اند چون  
اکبری و تزک جهانگیری و غیره. آنچه بر بنده معلوم است در سیمک این کتب یافت نمی شود  
و نخواهد شد وضع و طریق مشاورت و مشالی هم یافت نمی شود که فلان پادشاه  
در فلان عهد باین موجب و باین وضع مشاورت می کرد. کتاب دیگری را درین وقت  
جانشین السلطان مولوی سید علی بلگرامی - بی - ای - از زبان فرسادی ترجمه فرموده است  
و نام بناده "تمدن عرب" اگر چه معلوم نیست که نام نسخه اصل آن چه بوده است. بنده آن  
کتاب را چند روز پیشتر نزد دوستی دیدم و سرسری بر آن نظری کردم و به اعتقاد بنده  
مرا از تمدن درین کتاب نیز اجتماع است و معاشرت خلقت. ازین قبیل تمدن همیشه از  
ابتدای جهان در سرشهری و بلدی بوده است بلکه در میان صحرا نشینان و مردمان کوچه  
و در میان این ماهم یک نوع حکومتی بوده است و تا این زمان هست و همچنین یک  
قسم مشاورت و کنکاش چنانچه فرودوسی می گوید "پایه مصلحت مجلس است" +  
نشستند و گفتند و بزهاستند + و در این زمان هم ریش سفیدان دهاست کرد هم  
می نشینند و مشاورتی می کنند که در بند پنجاهم که بنید. ولیکن این همه را در هر حال و هر وجه  
خوردی و بزرگی شکل و صورت یکسان بوده است یعنی به همان وضعی که صحرا نشینان و  
کوچه نشینان با کنکاش می کرده اند سلاطین هم کنکاش می کرده اند به عبارت آخره  
کپر مردی صحرا نشین و قصر پادشاهی در شکل و صورت و مصالح  
یک بوده. و گذشته ازین این وضع در بقایمت و حشمانه هم اگر ابتدا در میان اهل اسلام  
وجود داشت در اندک زمانی معلوم شده و از میان رخت چنانچه تمام مسلمان جهان امروز  
بیشتر می بینند که سلطان ترکی مشاورت می کند در امور ملکی پادشاه ایران. نه امیر  
افغانستان و نه ویکران همه خود مختار اند. در ای بنده ضعیف این است که در تمدن

سلاطین و جمیع اول این شعر که فارسی است این باب "کنکاش بزجی بیاستند" درین وقت بخاطر بنده نیست

و ملک رانی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان - ولی ندان وضع  
قدیم بلکه به وضع جدید اهل یورپ +

بنابر این باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بر آن رفته از ابتدا احدی  
معنی و کیفیت واقعی آن را ندانید - خدا فرموده است و مشاور هم فی الامر  
و جای دیگر فرموده **وامر هم شور** - یعنی مشاورت کن با آنها و امر آنها بر تو  
مشاورت و شوری است - شور یا مشاورت برد و قسم است یکی آنکه تعلق دارد  
به امور متعلقه فرد و در خلق که در آن جوابدهی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم  
خلق من حیث الجمیع که در آن جوابدهی است در صورت ادل اگر شخصی یا یکی یا دو از  
دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود او یا به بستگان اوست که حق  
اختیار دارد در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بکلیح فلان مرد در آرد یا پسر خود را  
و اما دکن - به فلان ملکش فرستد - مبلغی باو دهد که کسب و تجارت کند و فلان مکان  
بخرد و فلان زمین را به فروشد در این باجای کھنگونیست - و لیکن در صورت ثانی  
به این نحوئی تواند مشاور یعنی بایک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه  
تا امروز کرده اند ولی اگر خلاف انصاف و سعادت نباشد اطلاق حکمت  
است - مثلاً در امور متعلقه عموم خلق الله و اقلاد ملک عرب و اقلاد حجاز و اقلاد که  
یادیده که خلق شمال بودند از صد قبیله و هر قبیله را همیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبیله  
مطیع و منقاد او بوده اند و امروز هم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت بایک شخص  
چهار یا ده شخص - پس ضرورت بود که بزرگ شیخ هر قبیله در شوری شریک باشد - درین  
صورت هاسمعنی مشاورت این نیست که یا دشاھی گاه گاهی مشاورت کند با ملای یا فغانی  
یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا دریشی یا نجیبی یا زالی و ازین قبیل اشخاص که همیشه صد  
و هزارها در حواشی مجالس سلاطین اسلام موجود بوده مثل خواجہ نصیر الدین طوسی - یا  
ابو الفضل و فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و امثال این بزرگواران که از سچ امری از امور ملکرانی  
اطلاع نداشتند - یا آنکه اگر پادشاه وقت و ملک سنی بود و مشیر اوستی رانی و هد مضر بر

احوال و جان مال و حال شیعیان یا برعکس - یا در مخالفت نصرا یا تجوس یا بنویسند یا دیگرند اسباب  
 و مل - و گذشته از اینها در آن از منته و اوقات وضع ملکرانی هم مکی دیگر بود و مشاورت  
 با آن اشخاص شاید کافی بود اگر چه در آن هم بنده را اعتراض است - پس با ظهور مختصراً  
 مختص سخن پادشاه یا حاکم باید یا جمعی مشاورت کند که مثل باشدند جمعی از نایب تنابان  
 مختلف اصناف رعایای که عرض اصلی و مقصود کلی و قوی از آن حاصل شود یعنی اتحاد و یکدلی  
 تمام عیت او - راست است که این رسم کاهی در میان اهل اسلام نبوده است اگر چه ما  
 مسلم هم داریم که رسم مشاورت در میان اهل اسلام بوده - ولیکن بشک حکم خداست تعالی در خصوص  
 مشاورت همین کیفیت و عرض را متضمن است و سوائی این طور دوام و قوام سلطنت استگانتا  
 ندارد و مسلمانان بایستی که این وضع در این رسم را از نصرا را بپذیرند و غور در آن نمایند و پسند  
 و اخذ نمایند و صد سال پیشتر و لیکن هر آفتی که بر اینها و بر ملک و دولت اینها دارد آید  
 راضی اند که رسوم و عادات بد قدیمی خود را از دست ندهند - و شکی نیست که اگر این وضع  
 ملکرانی را خستیا رکنند ممالک آنها از آفات مصون مانند و رعایای آنها یکدل و متحدند  
 شد و دولت آنها را دوام و بقائی خواهد بود +

ولیکن این اصول یا کاستی تیوشن اگر چه از حیثیت نام و عرض یک می باشد در میان  
 مختلف طوایف نصرا مع ذلک بحسب سیل و خواش و مقتضیات حالات و عادات  
 و رسوم قدیم هر قومی مختلف است بصورت و شکل و تفصیلات و جزئیات مثل مکانی که هر  
 کسی به ملاحظیات و مقتضیات حالات و سلیقه خود تمیز کند - قریب شصت ریاست مملکت  
 یورپ می باشند با شمال ترکی بعضی بسیار وسیع و عظیم و بعضی بسیار خرد - نام و وضع هر یک  
 بقسمی است بحسب عظمت یا خردی آن - اگر زمین و رقبه آن بسیار وسیع و عظیم الشان است  
 آن را می خوانند "امپیر" و پادشاه آن را "امپراتور" (یعنی امپراطور) - اگر کوچک تر از آن است  
 میخوانند - کینگدم یعنی پادشاهی و فرمانروای آن را میخوانند پادشاه - اگر خرد باشد از میخوانند  
 ریاست و فرمانروای آنرا شاهزاده - وضع سلطنت و حکومت را نیز بر نام های مختلف میخوانند  
 اگر سلطنت پادشاهیت و وقتاً وقتاً بعضی اقتباس شده و آن را میخوانند جمهوری - و اگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را بخونند مانزکی - و اگر خورد باشد بخونند -  
ساده نیتی یعنی شاهزادگی - پس اگر پادشاه را خستیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت  
(گاهی هم با مشاورت) میخوانند ایسالیوت مانزکی - اگر با مشاورت باشد میخوانند ایسالیوت  
مانزکی مع یک یا دو مجلس شورا - اگر خستیار پادشاه محدود باشد میخوانند لیمیتد مانزکی مع  
یک یا دو مجلس شورا - برای تقنین بعضی از خوانندگان تشریح میشود که سلطه های ترکی ایران  
پادشاهی خود مختار غیر محدود میباشند (بغیر شوری) - کابل و حیدرآباد ریاستها  
هستند شاهزادگی خود مختار غیر محدود (بغیر شوری) الغرض بهر نحوی که هر قومی یا طایفه یا قبیله  
بخوانند که در میان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل غرض همین است که ضابطه باشد  
و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد.

دوم - اصول سلطنت در میان مسلمانان چگونه باید و چنانچه در همین وقت در  
مقره ماقبل ذکر شد اگر چه خلق عالم داوود حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند و بسیاری  
از امور اختلاف کلی دارند - پس از آن اگر چه پیروان هر مذہبی شاید در اصول عقاید بنیادیه  
متحدند ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جایی بود و باش و آب و هوا وضع  
و عادات رسوم نسیت و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار و کیفیات بشمار دیگر - بنا بر  
این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شد یعنی به یک روی می توانند  
قدم زد ولی در بسیاری کیفیات و حالات دیگر تمیز نمیدهند - مثلاً خلقیت حمالک عثمانی  
آنچه در یورپ واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و بیش از نُهت میلیون عیسوی  
و هفتاد هزار یهود اند ولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سیزده میلیون مسلمان می باشند و  
بیش از سه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود - لیکن از مسلمانان و دولت عرب اند که مخالفت  
ذات دارند - در ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و ایتها و مذہب دیگر بسیار کم اند -  
افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هر دو می باشند - در حیدرآباد و بمبئی که دولت  
هند می باشند و یک ملت مسلمان بلکه هند و هنوز بیشتر ازین کمین است و در مسلمانان شیعه هم  
می باشند - از آن طرف حمالک عثمانی و ایران و افغانستان خود یکی مستقل می باشند -

ریاستهای عثمانی و ایران تا جدارند و با دول خارجی هر دو کار و تجارت و معاهدات دارند و هر چه بخواهند می توانند کرد. برخلاف افغانستان که امیر تاجدار نیست و با هیچ دولتی سرکار و معاهده ندارد. و چون اگر میزان هر ساله مبلغ کوفانی به امیر عبدالرحمان می دهند و در مقید داشته اند در سر و کار با دیگر دول. در ریاست حیدرآباد و بموجب معاهده با انگریزان ابداً نمی تواند با دول خارجی بلکه با ریاستهای یومی هم سر و کار و آمد و شد داشته باشد. در این صورت ها و بموجب این مقتضیات مذکوره بالقره اصول این ریاستها نیز باید مختلف باشد. بهر طور مناسب دانند +

بهر حال در این فقرات ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است یک نحو باشد.

- (۱) - پادشاه باید مسلمان باشد.
- (۲) - پادشاهی موروثی و در رشته اولاد ذکور و از بطن زن منکوه باشد.
- (۳) - زوجات پادشاهان به موجب شرع از چهار پیش نباشند و اگر بیش باشند اطلاق چهار از آن ها منکوه باشند. و بیشک این زنان منکوه باید اول از خاندان سلاطین و رؤسا باشند. اگر در میان سلاطین شیعه و سنی ممکن نشود بیشک در میان شیعه و شیعیه و سنی و سنی ممکن است و درین یک لحاظ پوستیکه نیز می باشد. اگر این هم ممکن نباشد از خاندانهای شریف و بزرگان ملک و ریاست و خیران بگیرند و بهر حال زنان حرم پادشاهان نباید از کنیزکان یا ادنی خلق باشد.

- (۴) - فرزندان ذکور از بطن این زنان منکوه بطور درجه یعنی پسر اول از بطن هر زنی که باشد ولیها و پانزدهمین باشد. اگر این پسر اولین بمیرد و از فرزندان ذکور نیست پسر دوم از بطن هر زنی که باشد. اگر این هم بمیرد و فرزندان ذوری از بچه ناماند پسر سوم و کان ذلک.
- (۵) - منابع خاصه پادشاه و چهار زن منکوه او و فرزندان آنها نامانمی که داماد یا عروس شوند بایر حتم و از خزانه محارمه ریاست باشد یا اگر از راهی دیگر گسرت خالصه باشد با اندازه باشد که شان و مرتبه پادشاهی ملاحظه شود و خرج چهار زن منکوه و ملازمان خاصه و اسباب تجمل و جاه و جلالی مناسب و شایسته و از آن بجا و زنده کند +

(۶) در زمان جلوس و تخت نشینی که سال و روز آن معین باشد و اقلاً کمتر از هجده سالگی نباشد پادشاه باید بدست یکی از اهل علم شرع تاج بر سر گذارد و بقرآن سوگند خورد که آنچه می کند دین و شریعت و سعادت و آسایش عزت و رفاه اهل ملک خود را در نظر دارد و

(۷) اختیار و حقوق پادشاه باید معین باشد به موجب قانون مثلاً بنام پادشاه باید خطبه بخوانند سکه زنند بنام پادشاه تمام امور کلی و جزئی ملک جاری باشد و ادن زمین مجاری و خطاب و خلعت و منصب و جنگ و صلح و تعیین حکام به ممالک و فرستادن سفیر بملک و بجانب دول خارجه و غیره و غیره خاصه پادشاه باشد و ولی شرط آن این است که در همه این موافق و امور با و رزای خود مشاورت کند و وزیر آن او خسلق را جوایده باشند و

(۸) همیشه دو مجلس در هر ملکی ضرورت است (اگر چه در ممالک یورپ و امریکا غالباً سه مجلس است - دو مجلس عام و یک مجلس وزراء بنظر بنده دو کانی است) - یکی مجلس وزراء است که "کابینه" می گویند یا کونسل وزراء - دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند -

و در عموم امور بحث و گفتگو می رود - البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد و مشاورت نماید در امور - و اینها و مشاورت با پادشاه اگر خلاف کنند رعیت را جوایده می باشند -

و اگر چه در واقع جاری کننده احکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه احکام و امور ملک را جاری سازند - این وزراء باید همه سوگند خورند - تمام اسرار و رازهای سلطنت را باید پوشیده دارند و در اخفای آنها جوایده باشند - و بالضروره این را

باید دانست که در امر وزارت چند آنکه لحاظ دانشمندی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود - ولی این دانشمندی که بنده عرض می کنم از قبیل دانشمندی قدیم نیست و نیز از آن قبیل هم نیست که شخصی مدتی در مطبخ طرف می شسته است بلاخطه آنکه سالها در مطبخ

بوده او را باید شپنر ساخت یا در نوع مطبخ خانه پادشاهی - از این قبیل کارها همیشه در میان مسلمانان شده و می شود - بسا باشد که وزیر اعظم ملک بکلی از جهان بیخبر است و نوشتجات

ملکی را دستخط هم نمی تواند کرد - این اشخاص که بر تریه وزارت می رسند و میخوانند آنها را انگونه خدمات عالیه بشد باید در تمام امور پستی مکتبه و سیاسیه امتحان داده باشند و اقلاً سی سال

خدمت کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد - فرمانروایی که دو ماه دیگر به پهنی آید می  
از کمترین است بلکه ثانی ادا کم است ولی هنوز در انتخاب این نکته چستی می شود که جوان است اگر چه

که (۶۹) ساله است - پس علاوه بر کمالت در دانش کمالت در تجربه نیز ضروری است +  
(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو و باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و  
رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء - البته اینها باید بجوئی انتخاب و گزیده شوند که بموجب ضابطه  
خاصی باشد - در آن محالک که رعایا از ذلتها و مذایب دیگر هم می باشند از بزرگان و رؤسا  
آن ذلتها نیز باندازه عدت آنها باید مشخص چندی را بگزینند که موجب اعتراض آن بایا اقوام  
دیگر نشود +

(۱۰) مجلس شورا عامه اگر چه می تواند قانون جاری کند و در بهرامی از امور رای و بدو سوا  
و جواب کند ولی ابد اختیار در جریان احکام و قوانین و امور ندارد - این کارها با وزارت  
و آنها جوابده استند - لیکن با وجود آنکه این مجلس باید بشود و رای ده در امور ملک و قانون جاری  
کند که نسل وزراء را اختیار است که بهر موهبی که مصلحت است عمل نمایند ولی بطور جوابدهی و تقسی  
که مورد ایراد و گفتگو نشوند +

(۱۱) - نیز در رای بنده تمام رعایای اهل اسلام باید آزاد باشند به موجب ضابطه مستحکم که معنی  
آزادی حقیقی را بدانند و از جاده مستقیم آن انحراف نوزند - مثلاً زمان اهل اسلام خواه به موجب  
مذهب باشد خواه به موجب رسم ملک همیشه در پرده بوده اند ولی چادر کاهی از خانه بردن نیام  
اند برخلاف نصارا و یهود و مجوس غیر پس چون آزاد هم شوند باید با پرده باشند - نثر انجورای  
و شراب کشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اهل اسلام ترک نشوند -  
و بالجمله همه این امور بر وفق ضابطه خاصی باید باشند +

(۱۲) اگر چه ذلتها و اهل مذہب دیگر نیز در امور مدنی و رسوم و عادات و دینی و نیز در دادن  
خراج ب حکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و  
مسلمانان گذارند که در بسیار خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت علمی بچنانچه ما  
می بینیم انگریزان در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده می کنند و همچنین دیگر نصارا

باید و غیر چنین معامله می کنند +

(۱۳۸) یکی از اصول اهل اسلام تماماً باید این باشد که آینده در ملا عام بدان فریب و طریقه و عقاید و بزرگان یکدیگر (در هیچ ملتی) نگویند بلکه در مساجد و بر منابر هم بر زبان نرانند و در کتب هم نه نویسند یعنی سخنی نگویند و نه نویسند جا بلان و غیر مجتد بانه - در مکانهای خود مختارند و در صورتی که در همسایگی آنها یکی از مذہب دیگری نباشد و موجب بخش خاطر دیگری نگردد - البته در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلائل و براہین اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء فریقین هر که باشند بایکدیگر در مجلسی گفتگو غرض آنها حاجت باشد نه حجت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت و جدال و در صورتی که بدانند بخرجه فساد و خصومت نمی شود و همچنین نوشتن در کتب به همین شرط نباید ممنوع باشد بلکه بنده رارای این است که سنتی و شیعه در مساجد یکدیگر بروند اگر ضرورت نماز باشد و بطور خود نماز کنند - و به استماع مواظب یکدیگر حاضر شوند و پیشیند - شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند و هیچ شک نیست که علاوه بر اخوت و اتحاد و برادری راستند بر آن عمل خواهند کرد - با جمله غرض بنده این است که تعصب ابرار کنار گذارد -

(۱۴۱) اگر خدا خواست و در محالک اسلام این اصول جاری شد و قوام و دوامی بهم رسانید و دولت با این نظام گشت یکی از امور لازمه ایست و اجبیه که هم برفق شرح است هم برفق عقل و حکمت و تمدن اتحاد و اتفاق تمام مسلمانان جهان است در امور ملیت و در مخالفت اقوام دیگر - اگر ترکی و ایران و افغانستان و دیگر دولتهای اهل اسلام متفق شوند شک نیست که زور و استیلا و دیگر اقوام بر اهل اسلام تحقیر گلی خواهد آمد - تا کسی را دم خواهد شد -

(۱۵۱) چون مسلمانان قوی شدند السیتمه کافی است بیاج مردم یورپ ویشک سروکار و معامله هم دارند بلکه همیشه تجارت دارند و باید بهم دست بدهند پس شاید بعضی با همه آن دول اتحاد آنها نیز لازم است - ولی مقام امروز مسلمانان در دولت قوی بازوی یورپ روس و انگلت است و واسطه خصومت و عداوت و دشمنی آنها با مسلمانان است یکی خود و اراده حمله روس ببلک بند و ثبات انگلت در قریح نوزدهم آن است - درین ریاست اهل اسلام در میان این دو لطمه خور استند بلکه احتمال گلی میرد با یورپ است که قصد این ریاست را هم دارند و این



با غیر امتنا یعنی به لحاظ جمل برهندستان و مدافعان آن - در این صورت خواه به این لحاظ  
خاص باشد - و خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاهدات و معاملات و ...  
و آشنی با این دو قوم مسلمانان را در خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را واجب و  
لازم است که کمال احتیاط و مشیاری را بکار برند اگر چه در واقع در معامله و سر و کار با هر دو  
قوم وظایف و همچنین با هر شخصی احتیاط شرط است چرا که اگر مسلمانان و همچنین چینیان از  
ابتداء به احتیاط و مشیاری کار کرده بودند باین آفات امروزه در نمی افتاد -

(۱۹۱) در ریاست حیدرآباد و همه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد جز آنکه در (۱۵) که  
به موجب معاهده با انگریزان نمی توان بران عمل نمود - و دیگر آن که معاهدات حکومت  
پیشین را باید پیش رود و شدت و بر آنها بر آن یک حرف کم و نه یک حرف زیاد عمل نمود -  
ولی برای امور زمان مستقل که غیر از معاهدات ماضیه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدم  
که اگر چنین اصولی در این ریاست جاری شود مگر این است که معاهدات ماضیه را نیز احسن  
و چیزی حکم و اصلاح نمایند که طرفین سروراضی باشند - و غرض بنده این است که بیشک اصل  
اصول و تنظیم نیک اتحاد و یکجندی هم سیر ملاحظه خواهد شد و همیشه رای بنده این بوده است  
و خصوصاً معاملات حکومت پیشین یا این ریاست همچنین دیگر ریاستهای بومی که پیش  
کاوشند اندکی پالیسی خود را تغییر دهد و لازم تر سازد یعنی مداخلت نیاوه از مدد در امور این  
ریاستها و سخت گیری بسیار هم لطفی ندارد و بیشک باین سبب ارادت کیشی و ولایتی  
این ریاستها و مردم آنها زیاد برزاده می شود -

(۱۹۲) آینه یعنی پس از جریان این اصول قوانین ملکه در میان اهل اسلام بر دو قسم خواهند بود  
شرعی و عرفیه - قواعد شرعی نیز بر دو قسم اندک است که آن است که خاص تعلق دارد با افراد خلق  
مثل نماز و روزه و زکوة و غیره و این سبب امور خلق در اینها مختار اند که از ملای که بخوانند  
تقلید میکنند و بر وفق قول و فتوی او عمل نمایند مگر آن است که تعلق دارد با رتبا و خلق  
یا یکدیگر مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و عادی و غیره و قتل نفس و زنا و سایر جرائم و غیره -  
این قوانین را باید بموجب آسای جمعی که مشتمل باشند از جمعی از علمای کبار و بزرگان اهل مقدار

فصل کمال سوای طلب جامع نمایند در یک جلد یا جلد های متحده و اگر ضرورت بهم باشد علماء و  
 شرع را در آن عذری نباشد بعضی مقامات راحت و اصلاح نمایند که مدام قانون ملک بشوند  
 و این کتب را بچاپ در سراسر ملک جاری دارند و حکمت قضا در هر شهر و بلد و قریه بر آنها  
 و قضات کمال را بکار می بینی از طرف حکومت مقرر کنند بر جات مختلفه که انصاف گسندند  
 در میان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بروفق شرع - از برای انفسال اخیر مقدمات خلق در صورتی  
 که مدعی و مدعی الیه با یکی از آنها بر انفسال محکمه قضائی راضی نشوند یا نشود مجلس نگری باشد  
 مشتمل از چند کس از اعیان علم و علم علماء که پادشاه آن فیصله را بر آنها جمع نماید و فیصله آنها اخیر و  
 قطعی باشد - اما امور عرفیه که ابدان نسبت دار تباطی به امور شرعیه ندارند در مجلس شورای عامه باید  
 قانونی برای هر کاری جاری نمایند - و تمام قوانین خواه شرعیه باشند خواه عرفیه خواه حکم  
 اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد - باید در اول در شورای عامه و بموجب و غلبه آراء  
 یا بند پس ازان با مضامین پادشاه و پادشاه باید بعد از ختم امور آن را جبر و دستخط نماید +

(۱۸۸) - این نیز باید دانست که چون قوانین شرعیه اهل اسلام معین می باشند و هر فرقه از اهل اسلام  
 در آنچه در میان آنها جاری است ابداً اقلتانی ندارد و غالباً از ابتدای اسلام بر یک حال جاری  
 بوده اند لهذا ابداً بر آنها گفتگوی نخواهد رفت و در مجالس شورای ملکی ضرورتی نمی شود که بر آنها  
 بحث رود و بحثی که گاه گاهی در مقدمه و بر سر مسئله گفتگو شود - پس در صورتی که یکبار تمام حکام  
 جمع گشتند و جمعی از علما متفقاً امضا داشتند - که بر آنها عمل شود و تاقیاست جاری خواهند بود و  
 تمام خلق پائی بند آنها می باشند پس مشاوت خاص خواهد بود در امور عرفیه و سیاست مدینه  
 و حفاظت ثنور و بند و بست امور دول خارجه و تجارت و امثال اینهاست که نیست که در میان  
 اهل اسلام سبب اختلاف عقاید نه سنی به احکام شیعه راضی نمی شود و همیشه به احکام سنی -  
 پس ضرورت است که امور هر فرقه بموجب کتب و قوانین خودشان فیصله شود که هیچ وجه موجب  
 گفتگو در مجلس خاطر هیچ فرقی نه کرد +

(۱۹۱) هیچ شکی نیست که بعد از این امور ما سبق هزار بار ما دیکری باشند لازم و ملزوم نیست  
 دزدگی و ترقی و آسایش و آرامش و تجارت و فلاح و سعادت و دوام و بقای ملک و رعیت

که باید صورت انجام یابد و بچیک ازین امر صورت وجود و انجام نمی پذیرد و بواسطه اینست  
علم و دانش - و آن علم و دانش را البته از مردم و درسی یعنی نصارا اخذ نمود و با وجود آن تدبیر  
خود را هم از دست نیاورد که لطف همه در آنست +

(۲۰) سیویل سرویس یعنی خدمت اهل قلم به موجب و مضمومی که در میان اکثر نژاد مشهور و جاری است  
و آن این است که اهل قلم هر درجه و مقامی و عهد و منصبی که باشند مجبوراً باید در علوم و دانش  
چندی امتحان دهند قبل از آنکه داخل خدمت حکومت می شوند باید در همه ریاست است  
اهل سلام جاری باشند - و مخصوصاً اهمیت ضرورت آن در این ریاست زیاده است که هم  
باشندگان این ریاست تشویق و تحمیل علوم و خدمت در ریاست خود هم در اندک زمانی تمام  
رشته های حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شده با دانش و کاروان - مگر چنین  
معلوم می شود که بعضی از اهالی هندوستان که در این ریاست عهد های عالی شان دارند -  
در این امر مخالف می باشند به واسطه اغراض خودشان و شاید عذر آن ها این است که زور  
سرکار مفت بر باد می شود و لیکن این عذر که بکلی خلاف است - با وجود این شخصی شکایت کرد  
که مفت پشت من باشند این ریاست بوده اند و فرزند من در درجه اف ای تحصیل میکند  
و من اراده دارم او را به انگلیند فرستم ولی عذرهای ناموجهی آمدند هر چند که چندین جهان بستگاری  
روانده ساختند بلکه دختر و اکثر او گوناگون را هم بزر این ریاست با نکلند فرستادند و اینها در  
میدل هم امتحان نداده بودند و سرکار نظام چه از یک روپیه برابر این کار و وقف باشند  
این ریاست کرده مع ذلک این ریاست روتیه این دراجان کرام - بیشک این خاص حق  
باشندگان را این ریاست است و باید جاری باشد و احدی دیگر را در آن حقی نباشد  
(۲۱) سوال - ایامین کامرینا یا پادشاه بکند یا نه - در این اختلاف بسیار است -

## خانمہ کلام و لب تمام

۱ - مکر در این جا و جای های دیگر عرض نموده ام که مسلمانم و خیرخواه مسلمانان جهان و بیغرضم

ولی تعصب و همه را برابر میدانم +

۲- اگر سخنان بنده کسی را ناگوار آید مرا پروا نیست "نیصحت کسی سودمند آیدش + که گفتار  
سعدی پسند آیدش +

۳- اگر مسلمان جهان که امروز در این دلت بطریقین از ده هزار ۹۹۹۹ جابل اندو-  
یک کابل بگویند که مایل نداریم که ترقی کنیم یا عذر دیگری ازین قبیل آرند ما را به آنها حرفی  
و ابراردی نیست و صا علی المرسل الا البالدغ بگذار تا بیفتد. و بیدستزای خویش +  
۴- اگر بگویند دین اسلام مانع ترقی است بکلی خلاف است. بلکه دین اسلام از هر دین  
زیاده باعث ترقی است - خود خدا بتعالی فرموده است لیس للافسان الا ما سعی پس بکنه  
مسلمانان را نیست محض از آن است که در جستجو و حصول آن سعی نمی کنند -

۵- اگر بگویند دین با دولت صحیح نمی شود این هم بکلی خلاف است - بلکه بزرگان دین ما  
گفته اند دین و دولت توان اند - و از دولت مراد دنیاست و چنانکه برای قوم است برای  
افراد و آنها دقوم است - یعنی شخصی می تواند که هم صاحب دین باشد هم صاحب دولت  
شرط آن فقط محنت است و محنت برست +

۶- اگر بگویند سعی و کوشش بکار نیاید و تعبیر یا تقدیر برابری نکند و آنچه شدنی است آن  
می شود - این هم خلاف شرع و عقل است و اینها بیانه و معاقیر سستی و تن پروری است  
و نه کردن محنت و مشقت - البته کوشش و زور و زحمات بکار نیاید و آنچه بکسی از ان ناکزیر  
اگر چه ممکن است که لقمه در کلوی گیرد و قاف و راه نفس بند کند و هزار بار زمین شده - پس با تمام  
بناید خورده آن محنت و زور جان بجان خلاف تقدیر +

رزق هر خدایی گمان برسد      شرع عقل است بهترین از دریا

۷- اگر بگویند تحصیل نان و دولت و عزت نان از دستداری با توبه آرد و هیچوقت بقتله سلطه  
و دیگران و تقایید و استی بر دیگران در حدی که عدل و مهربانی آرد و هر چه می تواند  
هم خلاف است - البته اگر کسی پایی بند و میر و مریب و شر و زور و هر چه می تواند  
سرخورد و لا تقید نبود و در بگوئی تربیت شده در جهت دیگران این خلاف است +

و از راه منحرف نمی شود. و بیشک ممکن است پیروی و پابندی بندگی دین نمودن و تحصیل نماند  
 زیر هم بطور معقولیت کردن. بر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد و پابندی بکنند و با دیگران  
 نماید یعنی از طرفی گوید من عالم هستم و شما جاهل و از طرفی دلیل آورد که هر چه خلاف فطرت و  
 عقل است مرا به آن اعتقاد نیست این شخص با کمال لایابالی و بیدین است. این شخص از دین است  
 در لباس محتب مخقر این است که اگر این شخص بنحو ایدهم و بیندار باشد دوم بر سینه کاشیک  
 نمی تواند در اندک زمانی صاحب لکها زر شود. بهین سبب است که خود را بیدین لایابالی نشان  
 ۸- اگر گویند دین کافی است ما را و ما دنیا نمیخواهیم و لهذا دنیا زندان ماست و باید باشد از حق  
 هستیم هر که آخرت داریم. این هم خلاف شرع و عقل است. فرضاً اگر چنین شخصی بعد اقامت در آن  
 دنیا در هم باشد باید کفش بر سر خود و سر تسلیم پیش اندازد و بنجیل نهم آخرو نیز به عقوبت خداوند  
 مستظهر باشد. خدا خود فرموده است من جاسن و انجر و ح قضا ص. پس این بدان  
 است و خلاف مرئی می کند +

۹- اگر بگویند مراد ازین این است که هر چه بنظر ما نیک آید بگوئیم و هر چه بد آید بگوئیم  
 و این غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم  
 این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیا داری است. بیشک هیچ کس در دنیا  
 نمی تواند بیدین صرف باشد و حکماً باید پیروی دینی باشد. و پیروی را که بزبان اقرار داد  
 که پیروان است پیروی آن بعمل یارگان هم ضرور است. و پیروی این در ظاهر  
 و باطن هر دو ضرور است زیرا که در پیروی او امر و نواهی الهی قطع نظر از قیاسی و حدیثی  
 و عقاب و کتابی و دین است و در دین است که باشد یا نباشد لازم آن اقلان تمام امور است  
 و زندگی انسان را برین بسیار نکی صورت انجام می دهد چنانچه لازم است از است انسان  
 افتاده. از همه بالاتر این است که چون انسان در فی الطبع است و با وجود آن که  
 با همسایه خود در صورت همیو لایکسان است، بالفطره یا طبیعت و مشرب جنونیت و  
 عادت و خصوصاً در غریب و عقاید مختلف است و بهین اختلاف درام مایه در حاد و عادت

نفرت و کراهت است و همتیاری هم نیست در این مقام بلکه اشاره میکنیم اگر دانشمندان ما هم کنند بکار خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند - مع ذلک آن دوزخ را می فهمیم آنکه چنانچه پیشتر نسبت به شخصی فارسی گفت "کاهی مرد سیه قام در پرلنت ما داخل نه شده - و دیگران مردم ایشیا را عموماً داخل هند را خصوصاً سیه قام میدانند و از آنها انکار و کراهت سوارند - ولی شکی هم نیست که همین سخن مردم وحشی صفت زنگی افریقای که گویند نسبت به آن بزرگ مالیشان "کس نه گوید که دوی سخن ترش است" پس مطلب از دست نرود که دین در میان هر قومی مانند رشته در تیج است و چون آن رشته کست همه دانهائی آن پرکنند و خواهند شد - پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرر است دفع مضررت و دیگران از خود نمودن و دفع آن مضررت بدون اتفاق نمی شود و هیچ چیز بر اساس اتفاق از دین بهتر نیست +

۱۰ - اگر گویند آخر الزمان در رسیده جواب گوئیم - ای جانان کست طبیعت و غافلان پیش بدانند جو آخر الزمان وقتی رسید که شما هفتس که دید در مقابل خدا احکام او "امروا ماتت" فیها خفتوا" و قرآن خدا را بر طاق نسیمان نهادید و در شام و بغداد و کوفه و کربلا کارها کردید و در قسطنطنیه و طهران و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارهای می کنید - از آن زمان را در خدا بر آن قرار گرفت که قریه یعنی کلخ دولت شمارا منهدم سازد - راست راست که بچاه سال دیگر قسطنطنیه بجا خواهد بود نه طهران نه کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شما را به یک دم از حیات خود خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که داووش و فخور و لاهو و لصب را بیدار اما از ملکرانی و فرانسویان کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا استید هیچ شکی نیست که اگر شما تحصیل دانش کنید و قوتها را بمانند از سر گذارید و نه بیدار است که آخر الزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخر الزمان

در رسیده بود +

همه آفاق برافروخته و شرعی بسیم  
قوت دانا همه از خون جگر می بسیم

این چه شور است که کو و فرمی بسیم  
ایهللن را همه مشربت ز گلاب و خندا

این تازی شده مجروح زیر پالان طوق زرین همه در که دن خرمی سیم  
 ولی بنده در همین وقت ساعت ۳ شب ۲۵ جمادی الاول ۱۳۱۶ هجری در جده آباد گشتم  
 می بینم آنچه را که حافظش صد سال پیشتر در شیراز دیده هنوز آخر الزمان دور است  
 ۱۱- در این صورت با مسلمانان و برادران دینی ما را باید (۱) بستختی باسی چند وین باشند  
 (۲) همه با هم برابر باشند و مشفق با وجود اختلافات و عقاید تفرقه - (۳) صاحبان حمت  
 و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هر گونه کمال و دانش ساعی و مسرورم باشند  
 (۵) برای ترقی ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود غایت جد و جهد را بعمل آرند -  
 (۶) ریاستهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یک رنگ باشند - (۷) و این چیزها امکان ندارد -  
 جز با وجود اصول در تمدن و مملکتی - و استلام ختم -

### سرایع

همه بر امیرم بود این خامه به سر  
 نغمه شاه و وزیرم بنظر باشند  
 اسلام جو بائمال کفر است ازان  
 کویم بتو کس نغمه تمیز از لبتر

### تمه الجین

هنوز مطالب بسیاری می باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا  
 ذکر نمی شوند تا معلوم شود که احتیاطی به آنها دارند یا نه - غالباً مثال اهل ایران در همین ذکر  
 مسلمانان جهان مثال آن نمی است که از سوال که دند که آتش می توانی کشتن گفت آری -  
 چون همه کیفیات آتش را از سوال که دند و تا ما گفت میدانم می توانم کرد - عاقبت الا  
 پرسیدند که کشت هم بر سر دیک می توانی نهاد گفت به کمال خوبی - پس آتش بخت خشت ما  
 هم بر سر دیک نهاد همچنان که در ایران کلونی می کنند و بعضی کیفیات آن بر ما معلوم است  
 اگر چه کارهای اهل ملک ما بر بنده بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه می لافند که همه چیز میدانند  
 پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را ندانند استند و معترف اند که نمی بدانند رساله دیگری

نوشته خواهد شد مثل بر مطالب آیه دیگر و الا چه شود رحمت بیجا اگر تحصیل حاصل حال است این دعویهای  
 بیجا را چند قول جنلی ماضی یا که در بعضی بودند به بنده نوشتند و خطوط آنها نزدیکه موجود است  
 ولی شک این نیز که او را یک لفظ بلکه یک حرف هم از ذکر التمسک و تمدن نخوانده بودند و نمی دانستند -

## التمسک

هرگز گوید که غایت فرموده مختصراً بطول بچیزی به نولید نسبت به این رساله ناچیز  
 خواه بطور تقریظ باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته صنی و خواه بطور اصلاح بی  
 نهایت بنده را ممنون و شکر گزار خواهد فرمود - شرط آن است که غرض او حاجت باشد  
 نه تحت و بے تعصب خالی از خصومت باشد فقط

## حای الاستیلا

میرزا اسماعیل درودی صفهائی  
 ۱۳۱۶  
 ۲۵ - جمادی الاول

بسته  
 میرزا شمشاد علی



